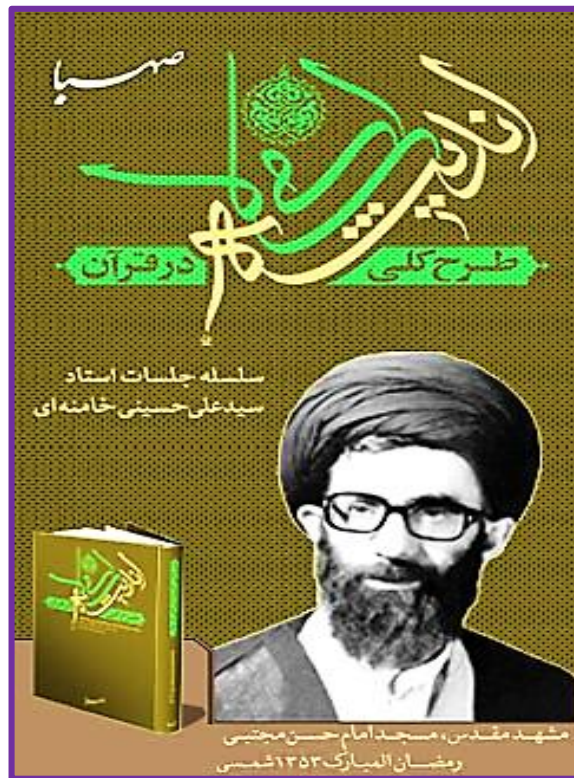


طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن

برداشتی از نکات مهم



انتشارات خط فرهنگی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام علی علیه السلام: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ،

خطبه‌ی ۷۷ نهج البلاغه ؛

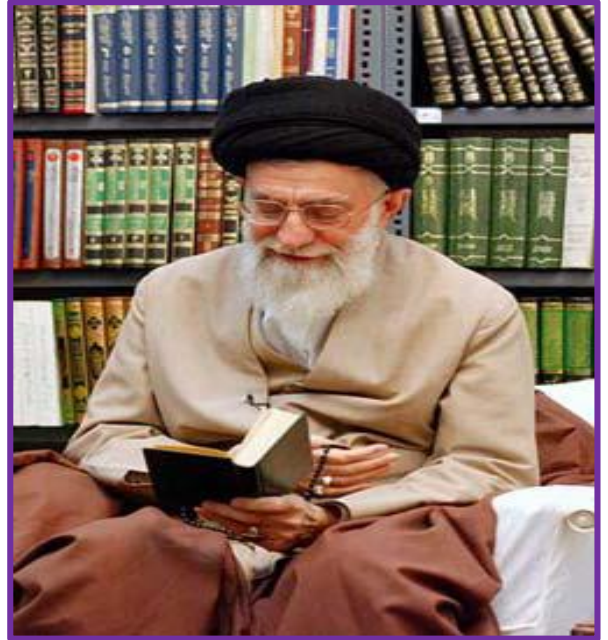
آیا واقعا حکمت گمشده‌ی شده‌ی ماست ؟



پیامبر اکرم : کسی که کاری را بدون دانش و آگاهی انجام می‌دهد ، فسادش بیشتر از نفعش است.
رهبر انقلاب : اگر اهل مطالعه نیستید، بهتر است مسئولیت هم نداشته باشید.

یک عده‌ای اول انقلاب جزو کسانی بودند که پرشور با انقلاب همراه بودند اما از روی احساس؛ از روی عمق فهم دینی نبود.

۰۳/۰۹/۱۳۹۵



📖 گزیده‌های از کتاب طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن

معنای مومن حقیقی یعنی نه تنها خود مومن است بلکه همه را به سمت محبوب خود مومن می‌کند و همه عالم را توحیدی می‌کند.

دین اساساً با آگاهی و بصیرت است؛ به هیچ کس نمی‌گویند حالا شما اجالتاً قبول کن، اگر هم تو دین را قبول کردی دین تو را قبول نکرده تا وقتی از روی بصیرت و آگاهی نباشد. دین آگاهی و بصیرت را اصل می‌داند و مسلمان ناآگاه را قبول نمی‌کند.

هدف دوم انبیاء این است که انبیاء می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب و محیط سالم باشد تا بتوان در آن انسان را تربیت کنند. انبیاء نمی‌آیند دانه دانه انسان را تربیت کنند.
انبیاء می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب میشود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه‌ی یک نظام انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، دانه دانه نمی‌شود باید کارخانه درست کرد.
مانند درخت است باید در هوای مناسب باشد باید در زمین مناسب باشد.

- نقطه‌ی شروع دعوت انبیاء توحید است و این با بیان عبودیت و نفی طواغیت از طاغوت‌هایی مانند طاغوت درون خود انسان تا حاکمان طاغوت و ستمگران بیرونی. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (سوره ی نحل)

اینکه "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا" همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری. حرفش چه بود این پیامبر و رسول؟ حرفش و پیامش این بود که: "أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ" که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت؛ این حرف اول پیامبر است، هنوز از گرد راه نیامده، حرفش این است: "أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ"

(گاهی این طاغوت خود تویی، گاهی هم قدرت‌های خارج از وجود انسانند.)

- در جامعه‌ی اسلامی عکس قضیه‌ی بالاست. همه چیز تو را یاد خدا می‌اندازد. بازارش، مسجدش، دارالحکمه، خویشاوندانش، خانواده، جوان، همه و همه تو را یاد خدا می‌اندازد.

اگر جامعه‌ی اسلامی زمان پیغمبر اکرم ۵۰ سال ادامه پیدا می‌کرد با همان رهبری که پیامبر اکرم معین کرده بود، همه منافقین تبدیل می شدند به مومنین.

آیا شما می‌خواستید امام صادق علیه‌السلام بر خلاف سنت تاریخ قرار داده‌ی پروردگار بتواند به حکومت برسد؟

همین دلیل بر این است که قرار نیست همه جا معجزه وارد شود و بجای تکلیف و عمل ما کار کند و ما راحت بنشینیم و بگوییم ان شاءالله با معجزه حل می‌شود اگر قرار بود با معجزه حل بشود برای معصومین این رخ می‌داد.

طاغوت یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده‌ی طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. انسان‌ها باید با آیین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسان است، اگر کسی انسان‌ها را جووری بار بیاورد، کاری با آنها نکند، تصرفی روی آنها انجام ندهد که اینها با آیین غیر خدا زندگی کنند، این طاغوت است. انسان باید دائماً در جهد و جدّ و تلاش باشد، برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدّیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت‌طلبی، به عافیت‌طلبی، تشویق و ترغیب کند، او طاغوت است.

- خُب شما ببین بین دو ویژگی شخصیتی که الان بیان می‌کنیم چه شخصیتی را انتخاب می‌کنید؟

کدام را قبول می‌کنید در این زمان و این قطعه از تاریخ؟

حاضری کسی که رفتن با او، بودن با او، عمل کردن به فرمان او، دردسر، مسئولیت، حرکت، تلاش دارد با او باشی؟ حاضری از آن کسی که برای انسان پول دارد، مقام دارد، راحتی دارد، عنوان دارد، نفوذ دارد، دست قدرتمند دارد، از او بگذری بخاطر این؟ اگر حاضری خوشا به حال تو، تو در زمان علی علیه السلام هم بودی، شیعه‌ی علی بودی.

- اما اگر می‌بینی دلت پرواز می‌کند به سوی راحتی‌ها، تنعم‌ها، عیش‌ها، پول‌ها، مقام‌ها، آبرومندی‌ها، ناز و فخر فروختن‌ها به این و آن، ولو در راه غیر خدا باشد، بدان خیلی ملاحظه می‌کردی، شبانه، یواشکی با همسایه‌ها خداحافظی نکرده میرفتی سمت شام و علی را تنها می‌گذاشتی، همچنان که خیلی از چهره‌های موجه آن زمان این کار را کردند.

یک تذکر :

خیلی از حرف‌های عالم درست است ما باید بدانیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم-ترها کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها کدام فوری و حیاتی است؟

نمی‌شود به صرف موعظه کردن اکتفا کرد؛ باید نظام تشکیل داد تا بتوان تعبیر قرآنی "میزان" را اجرا کرد تا بتوان " ليقوم الناس بالقسط " را تحقق داد. (آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید)

ولی فرض کنید نظام هم تشکیل دادید آیا شیطان‌ها و گرگ‌ها، دزدها و درنده‌ها می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ لذا بعد از " ليقوم الناس بالقسط " می‌فرماید " و انزلنا الحديد "

آهن را هم فرستادیم برای چه؟ برای اینکه از ارزش-های اصیل به وسیله‌ی آهن است که می‌شود دفاع کرد.

از اولی که پیغمبر مبعوث شد هم دوستانش، هم طرفدارانش و هم دشمنانش می‌دانستند که پیغمبر حرفش چیست؟ چه می‌خواهد بکند؟ دشمنانش می‌دیدند توحید یعنی کاخ آقایی و ریاست آن‌ها را ویران کردن.

تصور ما از انبیاء تصویری دیگری است، مردم خیال می‌کنند که انبیا در یک جامعه ظهور می‌کنند مثل یک آدم حکیم، فرزانه، دانشمند، بزرگواری که کوهی از معلومات دارد؛ در جامعه یک خانه می‌گیرد گوشه‌ای میشیند تا مردم بیایند و گروه گروه از خرمن دانش او استفاده کنند؛ خیال می‌کنند پیامبر چنین موجودی است. پیامبر اینجوری نیست؛ پیامبر وقتی می‌آید و در یک اجتماعی مبعوث می‌شود. این دیگر سر از پا نمی‌شناسد آدم است که آرام و قرار ندارد. یک انسان است که تبدیل شده به یک شعله سوزان جوّالۀ. می‌بیند ساختمان، ساختمان غلطی است که باید پایه‌ی غلط آن را نابود کند. جامعه دارای تبعیض، دارای ظلم دارای نابسامانی، دارای نامردمی‌ها باید تبدیل بشود به صورت به یک جامعه توحیدی.

قدمت ادیان الهی، قدمت قوم‌های حضرت نوح علیه‌السلام و حتی قبل‌تر از آن نشان می‌دهد که چقدر حرف کسانی که می‌گویند مردم اصلاً دیندار نبودند و بر اثر جهالت بود که به دین روی آوردند و بعد کم کم دین اصلاح شد و توحید در آن اضافه شد. در صورتی که قدمت دین نشان می‌دهند از قدیم مردم دیندار بوده‌اند.

- نکته‌ی دوم این است که پیروان از چه راهی باید وارد بشوند؟ از کجاها باید شروع کنند تا بهتر و قاطع‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از آن نقطه‌ای که انبیاء از آنجا شروع کردند؟
- متأسفانه مشاهده می‌شود روحانیون تبلیغی خیلی اوقات موضوعاتی را مطرح می‌کنند که اولویت ندارد. مثلاً راجع یک داستان فرعی و نه چندان ضروری امروز و شرایط امروز. ما حتماً باید شرایط روز را برای تبلیغ را در نظر بگیریم.
شاید مهمترین نیاز این است بگوییم که پیامبر برای چه آمده است؟ پیشنهادش برای شکل اجتماع چه بوده است؟ درباره‌ی حکومت چه می‌گفت؟

فهرست

۷	فهرست
۱۸	بخش اول : ایمان
۱۸	جلسه اول : ایمان ۱
۱۸	بحث ۱ : معنای تقوای اسلامی (تقوای ستیز نه تقوای گریز)
۱۹	بحث ۲ : تقوا عامل پیروزی است
۱۹	بحث ۳ : اطاعت خدا یعنی پذیرفتن قوانین و دستورات خدا
۲۰	بحث ۴ : اول باید عمل کرد و بعد از خدا رحم و رحمت خواست
۲۱	بحث ۵ : ارزش مغفرت؛ اینکه انسان باید قدر خود را بداند، آنگاه اهمیت مغفرت را می‌داند
۲۲	بحث ۶ : توبه باید همراه با جبران و عمل باشد نه فقط توبه‌ی زبانی باشد
۲۳	بحث ۷ : متقین چه ویژگیهایی دارند؟
۲۶	جلسه دوم : ایمان (۲)
۲۶	بحث ۱ : انفال چیست و متعلق به کیست؟
	بحث ۲ : مومنین باید وحدت داشته باشند و برای مسائل کوچک اختلاف نکنند و فقط حق را در نظر بگیرند نه سخن خود را.
۲۷	
۲۸	بحث ۳ : صفات مؤمنین
۳۰	بحث ۴ : ویژگی دوم مومن
۳۱	بحث ۵ : ویژگی سوم مومن : توکل بر خداوند و حرکت از انسان و برکت از خدا.
۳۳	بحث ۵ : ویژگی سوم مومن: نماز را به پا میدارند - نه اینکه فقط نماز را میخوانند. -
۳۴	بحث ۶ : ویژگی چهارم مومن : مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ؛
۳۵	بحث ۷ : اگر خدا بنا هست مغفرتی به کسی بدهد به چنین مومنینی می‌دهد؛
۳۶	جلسه سوم : ایمان از روی آگاهی

- بحث ۱: رهبران الهی خود حقیقتاً و پیش و بیش از مردم به آنچه میگفتند ایمان دارند و عمل می‌کنند
۳۶.....
- بحث ۲: دو نوع ایمان داریم: مقلدانه و آگاهانه..... ۳۷
- بحث ۳: اولیالالباب چه کسانی هستند؟..... ۴۰
- بحث ۴: حکمت الهی از خلقت آسمان‌ها و زمین و رابطه با ایمان آگاهانه..... ۴۰
- بحث ۵ **۱** این اولوالالباب چگونه ایمانی آورده‌اند؟..... ۴۱
- بحث ۶: ایمانهای کورکورانه و متعصبانه به شدت توبیخ میشود..... ۴۱
- جلسه‌ی چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی**..... ۴۳
- بحث ۱: ایمان بدون عمل، تعریفی غلطی از اسلام است..... ۴۳
- بحث ۲: جهاد و تلاش در راه خدا باید با عظمت الهی متناسب باشد..... ۴۶
- بحث ۳: مسئولیت اجتماعی مومنین..... ۴۷
- بحث ۴: توجه به خودسازی برای انجام تکالیف اجتماعی..... ۴۷
- بحث ۵: اهمیت هجرت در اسلام..... ۴۸
- جلسه‌ی پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات**..... ۵۰
- بحث ۱: تعاریف اشتباه از دین..... ۵۰
- بحث ۲: دین کدام دین است؟ دین مقوی یا دین خمودی؟!..... ۵۱
- بحث ۳: خدای خواسته یا نخواستہ به چه معناست؟..... ۵۲
- بحث ۴: نشانه قلب مریض در انسان..... ۵۳
- بحث ۵: برخی دینی را معرفی می‌کنند که همه‌اش تو سری خوردن است..... ۵۳
- بحث ۶: ایمان خودم و ایمان دار کردن همی برای محبوب خودم یعنی خدا..... ۵۴
- جلسه‌ی ششم: نویدها (۱)**..... ۵۵
- بحث ۱: باید نتایج ایمان را هم بدانیم، این خود امیدوار کننده است..... ۵۵
- بحث ۲: نیازهای انسان برای سعادت‌مند شدن..... ۵۶

- بحث ۳: مومن به واسطه‌ی هدایت الهی از قدم‌های الهی به فضل خدا آگاه میشود ۵۹
- بحث ۴: نتایج ایمان ۶۰
- بحث ۵: هدف‌های الهی چیست ؟ ۶۰
- بحث ۶: منظور از ظلمت چیست ؟ ۶۰
- بحث ۷: عاقبت کافران ۶۱
- جلسه‌ی هفتم : نویدها (۲) ۶۲**
- بحث ۱: برخی از نویدهای قرآن به مومنین ۶۲
- بحث ۲ : یکی از نعمات الهی به مومنین ، طمأنینه و آرامش است ۶۳
- بخش دوم : توحید ۶۵
- جلسه‌ی هشتم : توحید در جهان بینی اسلامی ۶۵**
- بحث ۱: بررسی مسایل پیرامون توحید ۶۶
- بحث ۲: جهان‌بینی از نگاه اسلام ۶۷
- بحث ۳: جهان‌دارای خدا است ۶۷
- بحث ۴: دو صف بیشتر نیست صف خداوند و صف غیر خداوند ۶۸
- بحث ۵: یک نمونه از شرک ۷۱
- جلسه‌ی نهم : توحید در ایدئولوژی اسلام ۷۲**
- بحث ۱: تبیین توحید ۷۲
- بحث ۲: تبیین توحید ۷۴
- بحث ۳: تبیین توحید و کارکردها ۷۵
- بحث ۴: تبیین توحید و کارکردها ۷۷
- بحث ۵: تبیین توحید و کارکردها ۷۸
- جلسه‌ی دهم : عبادت و اطاعت انحصاری خداوند ۸۰**
- بحث ۱: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۰

- بحث ۲: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۱
- بحث ۳: تبیین قرآنی درباره اینکه فقط خداوند را باید عبادت کرد ۸۲
- بحث ۴: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۴
- بحث ۵: کمک عقل انسان در دریافتن توحید در جهان ۸۴
- جلسه‌ی یازدهم: روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا** ۸۵
- بحث ۱: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۵
- بحث ۲: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۸
- بحث ۳: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۹
- بحث ۴: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی ۸۹
- جلسه‌ی دوازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی** ۹۰
- بحث ۱: نفی اختلاف طبقاتی در اندیشه‌ی توحیدی ۹۱
- بحث ۲: کارکردهای اندیشه‌ی توحیدی ۹۱
- *- بخش اول آیات قرآن : ۹۲
- *- بخشی دوم از آیات قرآن : ۹۳
- *- بخش سوم آیات قرآن در نفی نظام طبقاتی : شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی ۹۳
- بحث ۳: کارکردهای اندیشه‌ی توحیدی ۹۵
- جلسه‌ی سیزدهم: تأثیرات روانی توحید** ۹۶
- بحث ۱: معنای توحید ۹۷
- بحث ۲: تأثیرات توحید ۹۸
- بحث ۳: تأثیرات توحید ۹۹
- بحث ۴: تأثیرات توحید ۹۹
- بحث ۵: تأثیرات توحید ۱۰۰
- بحث ۶: نحوه تدبّر در قرآن ۱۰۰

جلسه‌ی چهاردهم : فلسفه‌ی نبوت ۱۰۲

- بحث ۱: فلسفه نبوت ۱۰۳

- بحث ۲: فلسفه نبوت ۱۰۴

- بحث ۳: فلسفه نبوت ۱۰۴

- بحث ۴: بحث جانبی ۱۰۵

- بحث ۵: بحث جانبی ۱۰۵

- بحث ۶: معنای حق ۱۰۵

جلسه‌ی پانزدهم : بعثت در نبوت ۱۰۷

- بحث ۱: بعثت یعنی چی؟ ۱۰۷

- بحث ۲: پیغمبر قبل از نبوت به چه وضعی است؟ ۱۰۸

- بحث ۳: اولین آیه نازل شده بر پیامبر و موضوع خلقت ۱۰۹

- بحث ۴: مسأله‌ی آموزش در انسان ۱۱۰

- بحث ۵: بحث جانبی ۱۱۱

- بحث ۶: خودسازی و جامعه‌سازی ۱۱۱

جلسه‌ی شانزدهم : رستاخیز اجتماعی نبوت ۱۱۲

- بحث ۱: آیا پیامبر امّی بوده است؟ - پاسخ به یک شبهه - ۱۱۲

- بحث ۲: منظور از رستاخیز اجتماعی پیامبر چیست؟ ۱۱۲

- بحث ۳: دو نوع اجتماع روبرو انبیاء و اقدام پیامبران ۱۱۳

- بحث ۴: پنداشت غلط مردم از شخصیت انبیاء ۱۱۴

- بحث ۵: جامعه‌ی توحیدی ۱۱۴

- بحث ۶: آیا انبیاء در برابر مشکلات پیروز می‌شوند؟ ۱۱۴

جلسه‌ی هفدهم : هدفهای نبوت ۱۱۵

- بحث ۱: هدف اصلی و اولی پیامبران الهی ۱۱۵

- بحث ۲: فتح‌الفتوح پیامبران، انسان‌سازی بود. ۱۱۶
- بحث ۳: هدف دوم انبیاء این است که نظام‌سازی کنند. ۱۱۶
- بحث ۴: تشکیل نظام برای هدایت مردم. ۱۱۷
- بحث ۵: تشکیل نظام برای هدایت مردم. ۱۱۸
- بحث ۶: ویژگیهای جامعه‌ی اسلامی. ۱۱۹
- بحث ۷: ویژگیهای جامعه‌ی اسلامی. ۱۱۹
- جلسه‌ی هجدهم : نخستین نغمه‌های دعوت** ۱۲۰
- بحث ۱: دشمنانش می‌دیدند توحید یعنی کاخ آقایی و ریاست آنها ویران خواهد شد. ۱۲۰
- بحث ۲: متأسفانه مشاهده میشود روحانیون تبلیغی خیلی اوقات موضوعاتی را مطرح میکنند که اولویت ندارد. ۱۲۲
- بحث ۳: نقطه‌ی شروع دعوت انبیاء توحید است و این با بیان عبودیت و نفی طواغیت. ۱۲۳
- بحث ۴: عاقبت جوامع غیر دینی. ۱۲۳
- بحث ۵: که قدمت دین نشان میدهند از قدیم مردم دیندار بوده‌اند. ۱۲۳
- جلسه‌ی نوزدهم : گروه‌های معارض** ۱۲۵
- بحث ۱: انبیاء جامعه‌های درست میکنند که در آن تبعیض و اختلاف طبقاتی نیست. ۱۲۵
- جلسه‌ی بیستم و جلسه بیست و یکم : فرجام نبوت (۱)** ۱۲۷
- بحث ۱: انبیاء مقدمه‌سازی خوبی برای آماده شدن امروز کردند. ۱۲۷
- بحث ۲: آیا عاقبت بشر بر نیکی است؟ ۱۲۸
- بحث ۳: آیا میتوان گفت حرکت انبیاء عاقبت خوبی دارد یا نه؟ پیروز میشود یا خیر؟ ۱۲۹
- بحث ۴: دو شرط موفقیت و پیروزی. ۱۲۹
- بحث ۵: تصور اشتباه از صبر. ۱۳۰
- بحث ۶: معنای صبر، عاقبت دینداران. ۱۳۰
- بحث ۷: دشمن درونی ما، عاقبت‌طلبی، زندگی طلبی. ۱۳۲

جلسه‌ی بیست و یکم : فرجام نبوت (۲) ۱۳۴

جلسه‌ی بیست و دوم : تعهد ایمان به نبوت ۱۳۵

بحث ۱ : " اشهد ان محمد رسول الله " چه تکالیف و تعهدی عملی در برابر آن دارد؟ ۱۳۵

بحث ۲ : پذیرفتن نبوت و تعهدات ناشی از این پذیرش ۱۳۶

بحث ۳ : این تعهد چیست؟ ۱۳۶

بحث ۴ : حال در این قافللهای که دارد میرود به سمت بهشت و جامعه‌ی الهی اگر کسی ساکت نشست این

بجای اینکه با پیغمبر باشد، بر پیغمبر است. - علیه پیغمبر است - ۱۳۶

بحث ۵ : چگونه میتوانی بفهمی با علی علیه السلام هستی یا علیه او ؟ ۱۳۷

بحث ۶ : کسی که این ویژگیها را ندارد، مومن حقیقی نیست. ۱۳۸

جلسه‌ی بیست و سوم : ولایت ۱۳۹

بحث ۱ : این کارخانه‌ی آدم‌سازی مد نظر مکتب اسلام، جامعه و نظام اسلامی است. ۱۴۰

بحث ۲ : در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می‌ایستاد به نماز؛ پیامبر فرمان جهاد می‌دادند... ۱۴۰

بحث ۳ : در جامعه‌ی غیر اسلامی، آدم اگر هم بخواهد نمی‌تواند خوب باشد، شما دلت می‌خواهد متدین

باشی ولی نمی‌توانی ۱۴۱

بحث ۴ : ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی ۱۴۱

بحث ۵ : آیا یک جامعه تشکیلات نمی‌خواهد؟ ۱۴۱

بحث ۶ : پس یک بخش از معنای ولایت در قرآن یعنی به هم پیوستگی، هم جبهگی و اتصال شدید. ۱۴۲

بحث ۷ : معنی دیگر ولایت ولی این است که ولی مراقب ولایت مداران است ۱۴۲

بحث ۸ : ولایت مدار علی علیه السلام هستیم یعنی چه ؟ ۱۴۳

بحث ۹ : دوستی شما با کافران باعث نمی‌شد دل آنها با شما نرم شود ۱۴۵

بحث ۱۰ : وقتی قرآن میفرماید در زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام الگویی است برای شما یعنی شما باید

مثل ایشان رفتار کنید. ۱۴۶

بحث ۱۱ : آیا بین جبهه حق و باطل جبهه وسطی هم هست؟ ۱۴۷

جلسه‌ی بیست و چهارم : پیوندهای امت اسلامی ۱۴۸

بحث ۱: یک نکته جانبی ، کار مُتَقَن یعنی چی؟ ۱۴۸

بحث ۲: برای ایجاد دوستی و ولایت نیاز به تشکیلات و ارتباطات درونی و خارجی دارد..... ۱۴۹

بحث ۳: در زمینه‌ی روابط داخل جوامع اسلامی و ارتباط با کشورهای مسلمان چه قواعدی حاکم است؟

..... ۱۴۹

بحث ۴: در زمینه‌ی روابط خارجی و ارتباط با کشورهای غیرمسلمان ۱۴۹

بحث ۵ : البته منظور ما انزوای سیاسی نیست ۱۵۰

بحث ۶ : اگر جامعه‌ی اسلامی بخواهد به آن اهدافی که دارد برسد..... ۱۵۰

بحث ۷ : بعد دیگر ولایت یعنی پیوند فکری و پیوند عملی با امام و ولی جامعه؛ یعنی پیرو عملی بودن

..... ۱۵۲

بحث ۸ : در روابط خارجی خیال نکنید دوستی با دشمنان دین به سود شماست ۱۵۳

بحث ۹ : اگر دین خدا را یاری نکنید خدا قوم دیگری را بجای شما می‌آورد..... ۱۵۳

جلسه‌ی بیست و پنجم : بهشت ولایت ۱۵۵

بحث ۱: اما سؤال اول : از کجا بفهمیم با ولایت هستیم یا نه؟ ۱۵۵

بحث ۲: ویژگی جامعه دارای ولایت ۱۵۶

بحث ۳: بعد از امام معصوم، فقیه به عنوان عهده‌دار ولایت جامعه است ۱۵۷

بحث ۴: جامعه‌ی بدون ولایت یعنی جامعه‌ای که استعدادها در آن خشک می‌شوند ۱۵۷

جلسه‌ی بیست و ششم : در پیرامون ولایت (۱) ۱۵۹

بحث ۱ : روش استنباط از آیات قرآن ۱۵۹

بحث ۲ : خدا بوسیله‌ی مأمور اجرا می‌کند ۱۵۹

بحث ۳ : معنای اقامه‌ی نماز ۱۶۰

بحث ۴ : ویژگیهای ولی - فقیه - برای اینکه بعد از امام مشروع باشد..... ۱۶۰

بحث ۵ : طرز تفکر ما و اهل سنت ۱۶۱

جلسه‌ی بیست و هفتم : در پیرامون ولایت (۲) ۱۶۲

بحث ۱ : کسی که در ولایت خدا نیست، در ولایت طاغوت است ۱۶۲

بحث ۲ : طاغوت یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده‌ی طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن ۱۶۳

بحث ۳ : کار شیاطین ۱۶۴

بحث ۴ : مصادیق پیروی از شیطان ۱۶۴

بحث ۵ : عملکرد شیطان ۱۶۵

جلسه‌ی بیست و هشتم : در پیرامون ولایت (۳) (هجرت) ۱۶۷

بحث ۱ : هجرت یعنی؟ ۱۶۸

بحث ۲ : ویژگیهای کافر ۱۶۸

بحث ۳ : ما نیز باید هجرت کنیم؟! ۱۷۰

بحث ۴ : نتایج هجرت و برکات هجرت ۱۷۱

بحث ۵ : خود پیغمبر هم وقتی خواست هجرت کند، مرکز هجرتی الهی وجود نداشت لذا آن را ایجاد کرد.

..... ۱۷۲

بحث ۶ : یک نکته جانبی ؛ اگر ولایت ولایت الهی باشد ولی مردم قصوراتی باشد ولی پیروزی با آن مردم

است ۱۷۳

مقدمه رهبر انقلاب در ابتدای طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن



*- طرح اسلام به صورت مسلکی! اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسانها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است. مباحثات و تحقیقات اسلامی، پیش از این بطور غالب، فاقد این دو ویژگی بسی مهم بوده و از اینرو در مقایسه اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحثان و جویندگان را چندانکه شاید و باید، به نتیجه ثمربخش و قضاوت قاطع نرسانیده است یعنی از اینکه بتواند مجموعاً طرح و نقشه یک آئین متحدالاجزاء و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آئین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است.

بعلاوه چون عموماً بحث‌ها، ذهنی و دور از حیطة تأثیر عملی و عینی و مخصوصاً اجتماعی، انجام گرفته بیش از معرفتی ذهنی به بار نیاورده و نسبت به زندگی جمعی انسانها، علی‌الخصوص نسبت به تعیین شکل و قواره جامعه، تعهد و تکلیف و حتی نظریه روشن و مشخصی را ارائه نداده است. سخن دیگر آنکه قرآن! سند قاطع و تردیدناپذیر اسلام! در بیشترین موارد، سهمی در روشنگری و راهگشائی نیافته و به جای آن، دقت‌ها و تعمقات شبه عقلی یا روایات و منقولات ظنی! و گاه با اعتباری بیشتر! میداندار و مسئول شناخته شده و بالنتیجه، تفکرات اعتقادی جدا از قرآن و بی‌اعتنا به آن، نشو و نما یافته و شکل گرفته است. شاید همین بی‌ارتباطی و بی‌اعتنائی یا احساس بی‌نیازی یا نومیدی از امکان استفاده صحیح! که هر یک به نوبه خود، معلول عواملی خاص است! موجب آن گشته که تدبر در آیات قرآن، جای خود را به قرائت و تلاوتی سطحی و سرسری و فاقد نتیجه و ثواب دنیوی و یکسره برای پاداش و جزای اخروی، داده و کتاب کریم الهی دستمایه عوامی‌ها و عوام‌فریبی‌ها شده است. با توجه به این واقعیت می‌توان به طور خلاصه سه خصوصیت مهم را در بحث‌ها و گزارشهای فکری اسلامی، ضرورتی دانست که تخلف از آن شایسته متفکران آگاه و مسئول این روزگار نیست: نخست آنکه معارف و دستگاه فکری اسلامی از تجرد و ذهنیت محض، خارج گشته و! همچون همه مکاتب اجتماعی! ناظر به تکالیف عملی و بویژه زندگی اجتماعی باشد و هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف، ارائه می‌دهد مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد.

دیگر آنکه مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به عنوان اجزاء یک واحد مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه دین و عنصری از این مرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزاء و عناصر، هم‌آهنگ و مرتبط است! و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزاء! بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بعدی انسان، استنتاج شود.

دیگر آنکه در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه‌ها و نظرهای شخصی یا اندوخته‌های ذهن و فکر این و آن... تا حاصل کاوش و تحقیق، به راستی اسلامی باشد و نه هر چه جز آن. برای برآمدن این منظور، قرآن، کاملترین و موثقترین سندی است که می‌توان به آن متکی شد که: "باطل را از هیچ سوی بدان راه نیست"، "و در آن، مایه روشنگری هر چیز هست" و البته در پرتو تدبری ژرف‌پیما که خود، ما را به آن فرمان داده است.

آنچه در این رساله گرد آمده، نموداری است از کوششی برای تامین این منظورها، به صورت گزارشی از اسلام طی یک سلسله سخنرانی.

در این سخنرانی‌ها کوشیده شد که مهمترین پایه‌های فکری اسلام از سازنده‌ترین و زنده‌ترین ابعادش، در خلال آیات رسا و روشن قرآن جستجو شود. و آنگاه ضمن تشریح تبیینی که شیوه تدبیر و تعمق در قرآن را به شنوندگان بیاموزد، پایه‌های مزبور در این آیات، مشخص و نشان داده شود و در موارد لازم از روایات صحیح صادر از پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای توضیح و تأکید، بهره‌گیری گردد، تا ضمن اینکه آیاتی از قرآن مورد تأمل و تدبیر و فهم قرار گرفته، اصلی از اصول اسلام، آنهم از دیدگاهی عملی و زاینده تعهد و تکلیف و به عنوان یکی از نقاط طرز تفکر و ایدئولوژی اسلام، تبیین گردیده باشد.

... و بالاخره برای آنکه از مجموع مطالب ایراد شده، خلاصه و محصلی در ذهن و اندیشه مستمعان به جای بماند و مبدأ تفکر و تعمقی مستقل و مستمر باشد، حاصل محتوای سخنرانی در ورقه‌ای ثبت شده و روز به روز در اختیار حضاران نهاده می‌شد... آنچه اکنون تقدیم می‌شود مجموعه آن خلاصه هاست (با اندک تصرفی) که انتشارش پاسخ لازمی است به درخواست منطقی و مقبول بسیاری از شنوندگان سخنرانی‌ها یا آوازه آنها... بدین امید که سودمند افتد و پذیرفته آید.

بخش اول : ایمان

جلسه اول : ایمان ۱

۱- ایمان

﴿ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۱۳۲ ﴾ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ۱۳۳ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۱۳۴ ﴿ سورة مبارکه ی آل عمران

و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید. ۱۳۲

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای
پرهیزگاران آماده شده است. ۱۳۳.

(همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از (خطای) مردم
درمی گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد. ۱۳۴

بحث ۱ : معنای تقوای اسلامی (تقوای ستیز نه تقوای گریز)

✗ رهبانیون مسیحی برای اینکه دامانشان به گناهان آلوده نشود، رهبانیت (گوشه گیری و ترک دنیا)
پیشه کردند. به کوهها و غارها و بیغولهها پناهنده شدند.

✓ اما عالم اسلامی، رهبانیت ندارد، فرار ندارد. مسلمان سعی می کند نجات دهید غریق را .

✓ یک فرد آگاه مسلمان، هر انسان مسلمان باید اینگونه باشد. اصلاً مفهوم "مسلمان و مسئول بودن" با یکدیگر لازم و ملزوم هستند. مسلمان سعی میکند نجات دهد غریق را.

✓ مسلمان با تقوا خودش را مجهز می‌کند و لباس تقوا را بر تن می‌پوشد و وارد منطقه‌ی گناه می‌شود برای نجات گناهکاران. خلاصه تقوا این است. در اینصورت اینچنین تقوایی عامل پیروزی است زیرا تو خود را مجهز کردی و با تجهیزات مناسب داری به جنگ می‌روی پس پیروزی.

بحث ۲: تقوا عامل پیروزی است

﴿ آیا این تقوا عامل پیروزی است؟ ﴾

بله، انسان متقی چون خود از گناه نمی‌ترسد، می‌تواند دیگران را نجات دهد. زیرا کسی که بترسد خودش دچار میکروب شود نمی‌تواند در این فضای پُر از میکروب، میکروب‌زده‌ها و بیمارها را نجات دهد؟ "واتقوا الله" تقوای الهی پیشه کنید "لعلکم تفلحون" شاید که پیروز و رستگار و موفق گردید.

بحث ۳: اطاعت خدا یعنی پذیرفتن قوانین و دستورات خدا

﴿ اطاعت از خدا با اطاعت از رسول اکرم تفاوتی ندارد، (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)

✗ در زمان پیغمبر اکرم، کسانی مدعی این شدند که ما به خدا ایمان داریم ولی با پیامبر اکرم می‌جنگیدند. (وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ)

اگر خدا نمی‌گفت: پیامبر خدا را پیروی کنید دشمنان پیامبر می‌گفتند ما مطیع خداییم؛ و این ایمان به خدا را مایه عدم پیروی از پیامبر می‌کردند و می‌گفتند خدا که نگفته است از تو پیامبر اطاعت کنیم! اصلاً می‌گفتند اطاعت از غیر خدا شرک است و به همین خاطر ما از تو پیروی نمی‌کنیم.

بعضی از نافرمانان خدا اینجور وانمود می‌کنند که مطیع خداوند هستند! در صورتی که وقتی با خود خلوت می‌کنند، می‌بینند که نامه‌ی اعمالشان سیاه است. اگر خداوند نمی‌گفت باید از دستورات پیامبر اطاعت کنید، دشمنان پیامبر هم می‌گفتند: ما مطیع خداییم .

خداوند با دستور به اطاعت از پیامبر خواست مشخص کند اطاعت خدا یعنی چه ؟

جالب است که برخی ادعا می‌کنند که ما مطیع خداییم ولی بنده‌ی فرمان خدا نیستیم، در واقع اینها ملتزم به لوازم این بندگی نیستند و به طور کامل ایمان به خداوند ندارند.

بحث ۴: اول باید عمل کرد و بعد از خدا رحم و رحمت خواست

✘ رحم خدا یعنی چی؟ ما نسبت به رحم خدا اشتباه فکر می‌کنیم و می‌گوییم: خدا از سر کوتاهی و عمل‌هایی که نکرده‌ایم بگذرد و به ما رحم کند. اگر نافرمانی کردیم، اگر به واجبات و تکالیف عمل نکردیم، اگر گناه کردیم، اگر از منطقه ممنوعه الهی پا عقب نکشیدیم، فقط یک امیدواری داریم، اینکه خدا به ما رحم کند! - این تصور اشتباه است. -

✘ یعنی جایی که کم‌کاری کردیم و عمل نکردیم می‌آییم می‌گوییم ان شاء الله خدا با رحمتش با ما رفتار کند.

در صورتی که قرآن می‌فرماید: شما عمل کنید شاید مورد رحمت پروردگار قرار گرفتید. - پس ابتدا عمل کردن و اجام تکلیف آمده و اگر ناخواسته قصوراتی در حین انجام تکلیف بود، ان شاء.. خدا می‌بخشد. -

نکته مهم : رحمت خدا آن وقتی است که، یک ملّتی به مسئولیتش عمل کند.

خدا وقتی به مردمی رحم می‌کند که یک ملّتی به مسئولیتش عمل کند و تکالیف خود را انجام دهند.

هفتصد میلیون مسلمان بنشینند به انتظار ابر رحمت پروردگار بر سرشان ببارد، و در عین حالی که امید

رحمت الهی دارند، آن وقت راه‌ها را باز کنند تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند همه چیزشان را ببرند؛

به امید رحمت خدا بنشینند؟

پس بگو بنشینند حالا حالا ها !!

✍ شرط نزول رحمت الهی بر سر مسلمانان:

اگر ما به "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول" عمل کردیم، اگر ما به تمام تکالیف الهی و حجت های الهی که بر روی دوشمان است عمل کردیم. اگر خالصانه از دستور پیامبر الهی اطاعت کردیم - حتی اگر به ضررمان بود، بپذیریم، و از دستور پیامبر ناراحت نشویم " ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت (نساء / ۶۵) " و خالصانه تسلیم باشیم "يسلموا تسليماً" . این جور مومنینی و اینجور مسلمانانی ، مومنین و مسلمانان واقعی هستند. اگر اینجور بود یک ملتی، یک امّتی، اگر یک عده جمعیت به اینصورت تحت فرمان خداوند قرار گرفتند، آن وقت هست که رحمت الهی و لطف بی نهایت الهی شامل یک امت می شود و به مقام آقایی می رسد. آنوقت هست که یک ملت به رشد انسانی می رسد، آنوقت هست که اسارت ها و زنجیرها از دست و پای او باز می شود.

بحث ۵: ارزش مغفرت؛ اینکه انسان باید قدر خود را بداند، آنگاه اهمیت مغفرت را می داند

﴿ " وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ " اینجا میدان مسابقه و پیشی جستن است " به سوی مغفرت پروردگار " و " بهشتی که به وسعت آسمانها و زمین است "؛ که این یکی از نتایج تقواست. " وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ " .

- ای انسانی که برای یک وجب آب و گل در فلان منطقه حاضری سبقت بگیری یا فلان سرمایه را با تلاش بسیار می خواهی بدست بیاوری چرا به سوی چیزی که شایستگی حقیقی برای تو دارد سبقت نمی گیری؟ تو بزرگترین عظمت وجودی بعد از پروردگار را داری.

چرا به چیزهایی دل بسته ای که هم مقام تو نیستند، به سوی چیزی سبقت بگیر که با مقام تو سازگار است و آن مغفرت الهی است. - و بهای جانهای شما تنها خود خداوند است. -

ای انسان سرعت بگیر به سوی مغفرت الهی " وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ "

✓ - مغفرت پروردگار از همه چیز بالاتر است و پس پمغفرت آن چیزی است که ارزش و عظمتش، از آسمانها و زمین بالاتر است.

✗ - البته کسی که به نام دین به تو می گوید دنیا را ترک کن تماماً دروغ می گوید بلکه دل بستگی به دنیا را ترک کن و عزت خود را بخاطر مادیات زیر سؤال نبر.

بحث ۶: توبه باید همراه با جبران و عمل باشد نه فقط توبه‌ی زبانی باشد

﴿مغفرت یعنی چی؟﴾

✘ ما خیال می‌کنیم غفران یعنی اینکه فلان کس ظلم کرده، غارت کرده و بعد می‌آید عذرخواهی می‌کند و خدا هم او را می‌بخشد! روز قیامت به خاطر قطره‌ی اشکی که داشته یا توجه و توسلی که داشته، خدا هم می‌گوید خیلی خُب ما تو را بخشیدیم. مغفرت خدا این نیست.

غفران یعنی التیام و پُر کردن یک خلأ. با گناهان بر روح شما زخمی وارد می‌شود و مانند زخم جسمی است که مقداری از گوشت افتاده است، باید بر آن مرهمی گذاشت تا بتراود و گوشت زاید؛ بر روح نیز باید مرهمی گذاشت تا عقب افتادگی آن از تعالی جبران شود. روحی که از اوج انسانیت و تکامل و نقطه‌ی پرواز انسانی یک قدری منحط کرده و عقب افتاده است.

جبران برای این عقب ماندگی چیست؟

✓ - ماشینی را فرض کنید که کمی عقب افتاده حالا برای اینکه بخواهد جبران کند باید کمی تندتر برود، باید کمی بی‌وقفه‌تر برود، کمی از خواب خود بزند و کمی به خود سخت بگیرد نه اینکه استراحت کند و بگوید غلط کردم و کار نکند و بگوید خدا جبران می‌کند. باید زودتر حرکت کنی و تأخیر یک ساعته را جبران کنی. این می‌شود غفران الهی.

✓ - نباید ناامید شد و نگوییم خدا نمی‌بخشد، نه اگر به سمت نیکی‌ها بروید جبران می‌شود ولی نیز نباید از عمل کردن غافل شد و فقط دل خوش به سخن گفتن و دل خوش داشتن کرد. خداوند می‌فرماید: "وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ" . - پس می‌بیند بر عمل تأکید شده است در این آیه -

و از طرفی باید با تلاش بیشتری جبران کرد چرا که می‌فرماید: سارعوا - وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ -

بهشت که برای هر کسی نیست، باید تلاش کرد و جبران کرد، خداوند می‌فرماید بهشت جاودان برای متقین است.

بحث ۷: متقین چه ویژگی‌هایی دارند؟

﴿ متقین چه کسانی هستند؟ شرایط فرد متقی چیست؟

۱: انفاق کردن:

" الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ " . انفاق یعنی خرج کردن البته نه هر خرج کردنی بلکه خرجی که یک خلایی را پُر می‌کند.

برخی جایی انفاق می‌کنند که لازم نیست!

آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند، به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند، تا از زبان قرآن به آنها بگوییم که بدبخت‌ترین مردمند زیرا کارشان انفاق نیست. " قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم (۱۰۳) [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. (۱۰۴)

آقا! اگر این پنج هزاری را دادی به کسی که خودش صد تا پنج هزاری در جیبش هست و توان دارد برای خود فراهم کند، این انفاق نیست؛ اگر دادی به آن آدمی که منتظر یک پنج هزاری است تا یک نان سنگک بخرد و شکم خودش را پُر کند، این انفاق است. پس انفاق کار هر کسی نیست کار مردمی است که با هوش هستند و خلاها و نیازها را می‌فهمند و حاضر می‌شوند بجا و در جای درست خرج کنند.

✓- اهل تقوا حتی در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها انفاق می‌کنند. " فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ "

۲: فرو بردن خشم " وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ " .

یعنی بر روی احساسات کار نمی‌کنند و همه‌جا عقل حاکم است. یعنی بر اساس خشم عمل نمی‌کنند بلکه وقتی خشم فرو نشست، انسان می‌تواند با عقل و درک آنچه را شایسته است انجام دهد.

- البته جایی هم خشم‌های عقلانی داریم و قرآن می‌فرماید: " أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ بِرِ كَافِرَانِ سَخِطِغِيرِ [و] بَا هَمْدِغِرِ مَهْرَبَانِدِ. الْفَتْحِ (۲۹۶). بِالْآخِرِ نَمِي شُودِ دَرِ بَرَابَرِ دَشْمَنِ مَتَجَاوِزِ، مَهْرَبَانِ بُوْدِ.

۳: عفو کردن از خطاهای مردم: " وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ "

- از اشتباهات مردم، از خطاهای مردم، از گناهان و لغزش‌های مردم باید گذشت. لغزش‌ها و قصوری که در عامه مردم رخ می‌دهد.

- البته از عمل خلافی که از روی تعمد و عناد انجام گرفته است، گذشت معنا ندارد.

۴: متقین وقتی گناهی می‌کنند، فوری یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و تلاش برای جبران می‌کنند و از خدا یاری می‌جویند که بتوانند جبران کنند.

۴-۱: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ آلِ عِمْرَانَ / ۱۳۵ .

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛

✓ - البته بخشش گناهان و جبران این التیام و خلأ بدون کمک پروردگار ممکن نیست.

✓ - تلاش از تو، حرکت از تو و برکت از خدا؛ پس حق نداریم تلاش را از پرورنده‌ی خودمان حذف کنیم.

✓ - بر آنچه می‌دانند گناه است اصرار نورزند. " وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) "

و بر آنچه مرتکب شده‌اند با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند. (۱۳۵) "

- آنان که از کوشش و تلاش باز نمی‌ایستند، استغفار می‌کنند برای گناهان، اصرار نمی‌ورزند در راه خطا و

خلاف؛ این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگار است. " أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ

وَجَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) آلِ عِمْرَانَ "

انان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان

است جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست. (۱۳۶)

۲-۴: سوره‌ی مبارکه‌ی أعراف آیه ۲۰۱

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.

به یاد خدا افتادن وقتی که گروهی از شیاطین انسان را احاطه کرده‌اند، حربه‌ای است برای ما برای مقابله در مقابل شیاطین.

جلسه ی دوم : ایمان (۲)

سوره ی مبارکه ی انفال آیه ی ۲-۴ :

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (۲)

مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. (۲)

﴿ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾ (۳)

همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳)

﴿ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴾ (۴)

آنان هستند که حقا مؤمنند برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. (۴)

بحث ۱: انفال چیست و متعلق به کیست؟

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ﴾ از تو ای پیامبر در مورد انفال سؤال می‌کنند.

انفال یعنی ثروت‌های که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه درآمدهایی است که در جنگ به دست می‌آید. یک نمونه از انفال معادن است؛ ثروت‌های زیر زمینی، جنگل‌ها، دشت‌ها و مرتع‌های عظیم که در گوشه و کنار و کوهها است. انفال به طور خلاصه متعلق به فرد خاصی نیست و متعلق به عموم ملت است. - " قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ " درست است که انفال مال همه ی مسلمانان است ولی باید کسی مدیریت آن را بر عهده بگیرد و قیومیت مردم باشد؛ پیامبر قیّم مردم در این امر است.

- وقتی رسول از دنیا رفت امام همه کاره است و وقتی امام نباشد آن کسی که می‌تواند از طرف خدا بر مردم حکومت کند همه کاره است. موارد مصرف انفال کجاست؟ باید ولی الهی در راه اهداف الهی آن را خرج کند

بحث ۲: مومنین باید وحدت داشته باشند و برای مسائل کوچک اختلاف نکنند و فقط حق را در نظر بگیرند نه سخن خود را.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آیه ۱ سوره انفال) پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. (۱)
میفرماید: اگر مومن هستید باید سه کار را انجام دهید:

۱-۲- "فَاتَّقُوا اللَّهَ" از خدا پروا کنید.

۲-۲- "اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ" فی ما بین خود را اصلاح کنید. اختلافات را از میان خود بردارید به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیرحقیقت می‌گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. "اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ" میان خود را اصلاح کنید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. اگر اهل جنگی با دشمن بکنگ، با دوست چرا؟ با برادر چرا؟
۲-۳- توصیه سوم یک توصیه کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای بد می‌شود، "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول" اطاعت کنید خدا و پیامبرش را، اگر شما مؤمنید.

مسئله ایمان، این گرویش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز که نامش ایمان است، تنها به این خلاصه نمی‌شود که در قلب باشد فقط؛ آن وقتی ایمان راستین در کسی وجود دارد که بر طبق آن ایمان، عمل کند. آنوقت کسی میتواند ادعا کند که مومن واقعی است که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد. آن وقتی کسی میتواند بگوید من به خدا مومن و معتقدم، که زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی داشته باشد.
فرمان خدا چیست؟

خداوند در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، در مورد روابط انسانها با یکدیگر و در مورد روابط انسانها با گیاهان و حیوانات تعهدها، مسئولیتها و تکلیف‌هایی مشخص کرده است.

بحث ۳: صفات مؤمنین

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (۲) مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳)

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿۴﴾ آنان هستند که حقا مؤمنند.

✓ در این قسمت ۵ ویژگی مومنان ذکر می‌شود:

۱: مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان می‌ترسد.

- یک نوع ترسی داریم که فرد گناهکار از قاضی و مجازات می‌ترسد.

- نوع دیگری از ترس داریم که ناشی از معرفت است. ترسی از ناشی از قرار گرفتن انسان حقیر در برابر وجود با عظمت پروردگار است. (بلا تشبیه تصور کنید که انسان در مقابل شیء بزرگی قرار می‌گیرد به طور طبیعی احساس ترس و دهشت دارد نه اینکه می‌ترسد به او تعدی کند).

- کسی که در برابر خداوند احساس کوچکی می‌کند و خدا در همه‌ی شئون زندگی مسلط و مهیمن و مسیطر می‌بیند؛ این چنین انسانی سعی می‌کند که جز از سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در جامعه‌ی مسلم.

- مناجات و خوف و ترس و گریه‌ای که امیرالمومنین از خدا دارد اصلاً برای آموزش و تصنی نیست بلکه از احساس خوفی است که انسان از خدا دارد.

یک نوع ترسیدن داریم که یک فرد گناهکار در برابر محکمه قضاوت دارد و چون گناهی کرده از حکم قاضی می ترسد. ولی ممکن است کسی بگوید من از خدا نمیترسم چون گناهی نکردم. این فرد باید توجه باشد که یک نوع ترسی دیگری داریم و مثلاً وقتی است که انسان در مقابل اشیای بزرگ ، بناهای عظیم و حقیقت‌های با شکوه قرار میگیرد و یک نوع احساس دهشت در خود میکند. انسان وقتی که خود را از نظر وجودی با خداوند مقایسه میکند - که البته جای مقایسه نیست- دچار یک حالت ترس دارد. اینچنین ترسی از خداوند جا دارد، لازم است و مفید است. - و باعث می شود انسان بداند باید به کجا اتصال پیدا کند. -

آن کسی که در مقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مهیمن و مسیطر می بیند، چنین انسانی سعی می کند جز از راهی که خداوند مشخص کرده است سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مُسَلِم.

☞ دو نوع افراد در ذکر و یاد خدا داریم :

✘ یک انسانی که ذکر برایش عادت شده و شاید هنگام یاد خدا خمیازه هم بکشد.

✔ یک انسانی هم داریم که هنگامی که یاد خدا می افتد به ترس و بیم و رعب می افتد و در برابر عظمت پروردگار احساس حقارت و پستی می کند.

اینی که می بینید امیرالمؤمنین در نیمه های شب، در شب های ماه رمضان، به خود می پیچد اشک می ریزد؛ اینی که می بینید امام سجاد علیه السلام گاهی صیحه میزند؛ اینی که می بینید رسول الله با همه جلالت و عظمتش، وقتی دهه سوم ماه رمضان می آید، می گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی گستراند؛ یعنی شبها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرع است، وقت خضوع است در مقابل پروردگار؛

اینها را گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می‌گیرد. چقدر ناقص و نا آگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابو حمزه می‌خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی‌گوید. چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و از کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست، آن کسی که خیال می‌کند آن گریه و ناله و اشک امام علیه‌السلام برای آموزش دادن است. یعنی تصنعی گریه کرده اند تا تو و من یاد بگیریم؟ اشتباه است اینها واقعا اشک ریخته‌اند، چرا اشک ریخته‌اند؟ برای خاطر اینکه معرفتشان نسبت به خدا بیشتر است. در وجود مقدس پروردگار، عظمتی می‌بیند امیرالمؤمنین، که چشمهای نزدیک بین من و شما نمی‌تواند این عظمت را ببیند.

تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی.

این آینه کوچک روح ما نمی‌تواند آن عظمت عجیب را در خود منعکس کند، اما آینه روح امیرالمؤمنین چطور؟ او می‌تواند، او این عظمت را می‌فهمد، می‌گیرد، درک می‌کند و به همین دلیل است که آن جور به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد. | وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارت خود در مقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود، "اذا ذکر الله وجلت قلوبهم" خدا برای انسان از صورت بازیچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. در مجلس نفر که می‌نشینند؛ یا الله، به عنوان یک جمله احترام آمیز؛ خمیازه که آدم می‌کشد، آخری لا إله الا الله، با خستگی؛ از این حالت‌ها که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان در مقابل یاد خدا و نام خدا و عظمت خداست، از این صورت‌ها دیگر خارج می‌شود؛ قلب یک انسان خداشناس و عظمت بین، کسی که ادراک می‌کند و احساس می‌کند عظمت پروردگار را. "انّما المؤمنون الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم"، مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، قلب آنها به وَجَلٍ، به ترس و بیم و رعب، به احساس عظمت در پروردگار و حقارت در خود، قلب آنها از این احساس پر میشود.

بحث ۴ : ویژگی دوم مومن

﴿ ویژگی دوم مومنین این است که وقتی آیات قرآن را می‌شنوند یا می‌خوانند ایمانشان افزوده می‌شود. " زَادَتْهُمْ إِيمَانًا "

✓ مومن وقتی خود یا دیگری قرآن میخواند این ایمان در دل او مانند بذری است که رشد میکند، آنچنان که امکان ریشه کن کردن در آن از بین می‌رود. مومن راستین آن مومنی است که اگر یک کلمه از حقایق الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبّر، با دقت نظر، با اندیشیدن، با هرچه نسبت به آن یک کلمه مساعد، ایمان خود را زیادت‌ر کردن، این ایمان را از زایل شدن نجات دهد. مومن واقعی این است.

✗ ایمان به صورت یک آب راکد در دل مؤمن، معنی ندارد.

✗ - مومن اینگونه نیست که ایمان را عاریتی از پدر و مادر گرفته باشد و با شک دوران بلوغ از آن کم شده است و در لابلای حوادث و سختی مدام از ایمانش کم و کمتر شده باشد - چنین ایمانی به آسانی از انسان گرفته می‌شود - بلکه مومن اینگونه است وقتی یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبّر، با دقت نظر، با اندیشیدن، با ایمان خود را زیادت‌ر کردن، این ایمان او را از زایل شدن نجات بدهد. مومن واقعی این است.

✗ - کسانی می‌گویند قرآن را ترجمه نکنید، تفسیر نکنید ما عقلمان به آن نمی‌رسد، چگونه می‌خواهند پاسخ دهند پس چرا قرآن می‌فرماید مومن با خواندن قرآن ایمانش افزوده می‌شود؟! اگر ما نمی‌توانستیم بفهمیم پس چگونه ایمانمان افزوده می‌شود؟!

از این آیه استفاده میشود که باید با خواندن قرآن ایمان انسان زیاد شود.

✓ - قرآن کتابی است که باید آن را به قصد فهمیدن و فهمید به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان خوانده شود. " وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا "

- بحث ۵ : ویژگی سوم مومن : توکل بر خداوند و حرکت از انسان و برکت از خدا.

☞ مومن بر پروردگار خود توکل و تکیه دارد.

✗ کسانی که دست را روی دست می‌گذارند و می‌گویند خدا خودش درست می‌کنند این اشتباه است و معنای توکل این نیست ؟

اینان مانند قوم بنی اسرائیل هستند که به حضرت موسی علیه السلام فرمودند : تو و خدایت بروید بجنگید ما اینجا نشسته‌ایم. فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَفَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ . آیهی ۲۴ سوره‌ی مائده)

✘ می‌گویند خدا خودش اصلاح می‌کند از بنده‌ی خدا کاری بر نمی‌آید. این جمله غلط است زیرا اگر انسان نمی‌توانست کاری کند، خدا انبیاء را نمی‌فرستاد.

✓ اینکه می‌بینید خدا انبیایی از جنس بشری ارسال کرده است به این معنا است که فساد بشری را بشر باید ریشه‌کن کند.

پس توکل یعنی چی؟

یعنی در همه‌ی حالات اتکاء و امیدت به خدا باشد. حتی جایی که بن‌بست است بدان‌ی که برای خدا بن‌بستی نیست و میتوانی این موانع را به امید خدا کنار بزنی. با این تعبیر توکل می‌بینی که توکل از یک حالت مخدر به یک عامل برانگیزنده و عامل تحرک در می‌آید. کسانی که توکل را معنا میکنند دست رو دست گذاشتن اینها چیزی از اسلام سرشان نمیشود.

✘ - عده‌ای هستند وقتی می‌بینند در برابر دشمن کاری از دستشان بر نمی‌آید، تسلیم می‌شوند. وقتی می‌بینند در مقابل اینها یک سری دشمن از کشورهای بزرگ جهان هست زود ناامید میشوند؛ چرا زود ناامید میشود و احساس حقارت می‌کنی، دست خدا از اینها بالاتر است؛ نباید بخاطر ترس از دین الهی دست کشید.

- بن‌بست از جنگ احد بالاتر؟ لشکر معدود اسلام در حین سرگرمی به جمع‌آوری غنیمت، ناگهان از دو طرف مورد حمله قرار گرفت بخاطر غفلت چند سرباز.

یک عده از جلو حمله می‌کنند و یک عده از پشت. اینها از ترس فرار کردند به سمت مدینه و حتی عده‌ای شایعه کردند پیامبر کشته شده است. ولی اینها فکر نکردند که خدای پیامبر که زنده است و دین اسلام که نباید با رفتن یکی به انتها برسد و تکلیف که از بین نرفته است. آدم با توکل در این مثل مثل چه کسی عمل می‌کند؟ مثل امیرالمومنین که ایستاد و تا آخر جنگید و از جان پیامبر هم دفاع کرد. ولی بی‌توکل‌ها چه کسانی بودند؟ کسانی که از احد تا مدینه فرار کردند و حتی پشت سرشان را نگاه نکردند.

نکته: به نظر من دو بال نیرومند برای پرواز انسان در تلاش‌های زندگی است یکی صبر و یکی توکل.

- بحث ۵ : ویژگی سوم مومن: نماز را به پا می‌دارند - نه اینکه فقط نماز را می‌خوانند.-

☞ - بین نماز خواندن (يُصَلُّونَ الصَّلَاةَ) و نماز را به پا داشتن (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) فرق هست. نماز به پا داشتن غیر از نماز خواندن است. یک چیزی دیگری است یک حقیقت بالاتر و برتری است. معنایی محتمل برای " يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ " :

۱: معنای اول " يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ " :

اقامه نماز یعنی نماز را به صورت کامل و به صورت همه جانبه و به صورت تمام به جا بیاورد. و اقامه هم در زبان عرب دقیقاً همین معنا را دارد؛ یعنی با همه‌ی توجه و وجود به نماز توجه کند با ارکان صحیح و با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز. اگر اینجور جداً نماز بخواند فلاح و رستگاری واقعاً در انتظار انسان است. ✓ آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه‌ی مشکلات برایش آسان می‌شود. شنیدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام شدائد و مصیبت‌ها دو رکعت نماز می‌خواندند؟ شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو به بلال می‌کرد و می‌گفت : " أَرِحْنَا يَا بَلَالُ " ، بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. واقعاً اگر کسی با خضوع و با توجه، با خشوع، با حال، با ادراک آنچه دارد می‌خواند نماز بخواند و به قصد نتیجه نماز بخواند، تحقیقاً آنچه به مومنین وعده داده شده است به او داده می‌شود.

۲: معنای دوم " يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ " :

- یعنی نماز را در جامعه به پا می‌دارد و جامعه را نمازخوان می‌کند.

✘ کسانی که می‌بینند مردم دارند گروه گروه از دین خارج می‌شوند ولی غمشان نیست. می‌گویند آقا ما گلیم خودمان را از آب به در ببریم خیلی کار است، خیلی هنر است !
 هر کسی حتی خوب نماز بخواند ولی به دیگران کاری نداشته باشد، این درست نیست، این عمل درستی نیست. درست نیست یعنی کامل نیست. اقامه نیست.

- منظور از اینکه جامعه را نمازخوان میکند فقط یک صورت ظاهری نیست، که بگوییم بله این تعداد نماز نمیخواندند ما آنها را نماز خوان کردیم.
 (توجه کنید، دلم می‌خواهد ذهنتان از یک صورت ظاهری بالاتر بیاید. دلم می‌خواهد ذهنتان را از قالب الفاظ، خارج ببرید، وسیع‌تر فکر کنید. من هم همانجور فکر میکنم، الفاظ، کوچک و نارسا و قاصرند.)

جامعه نمازخوان یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خداست و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید " اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَايَّاكَ نَسْتَعِينُ " یعنی تنها خدا را می‌پرستند و تنها از خدا یاری می‌جویند و جامعه اسلامی یعنی جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد " مغضوب علیهم " و از دنباله‌روان فساد " ضالین " بیزاری می‌جوید.

- اگر کسی تلاش کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند با این معنا، این در حقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن من و ما ، و ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی است اقامه الصلاة یعنی این . هر روزی پنج بار نماز می‌خواند و می‌گوید خدایا گردنم را در برابر تو خم می‌کنم نه سردمداران زر و زور.

- بحث ۶ : ویژگی چهارم مومن : مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ؛

﴿۳﴾ : مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ؛ یعنی از آنچه به آنان روزی دادیم انفاق می‌کنند.

انفاق یعنی جایی که واقعاً نیاز است خرج کنی.

✘ نه هر جایی که ضرورت ندارد خرج کنی مثلاً مسجدی که رنگ خوبی دارد و شما بیایی دوباره رنگ کنی انفاق نیست. مثلاً بیاید پول خرج کند و در این ماه رمضان سفره‌ی رنگین بندازد و فقط سیرها را دعوت کند نرود سراغ فقرا.

- ای سخنران عزیز که اینقدر حرف میزنی و انرژی میگذاری آیا داری در جای اهم و مناسب و ضروری این کار را میکنی آیا این نیاز جامعه است؟! ای کسانی که در راه دین خرج می کنید ولی انفاق نمی کنید.؟!

انفاق یعنی آن خلأ و نیازی که در جامعه است را پُر کنی.

✘ - منظور از انفاق هم فقط پول نیست. یعنی مومنی که به او پول دادیم، عمر دادیم، فکر و مغزی دادیم چه می کنند: "یَنْفِقُونَ" انفاق می کنند یعنی به جا خرج می کنند نه هر جایی خرج می کنند.
- اگر خواستی پول یا عمر یا فکر خود را خرج کنید خوب فکر کنید.

- بحث ۷: اگر خدا بنا هست مغفرتی به کسی بدهد به چنین مومنینی می دهد؛

مومنان با ویژگی‌های بالا مومنان راستینی هستند که در نزد پروردگارشان دارای مرتبه بلند هستند و جامعه ایمانی هم همین‌طور و برای اینها رزق کریم هست و به پیروزی و صفا و صداقت و ایمان و برادری می‌رسند.

روزی شرافتمندانه، روزی کریمانه، روزی بی ذلت، بی عسرت، بی سرافکنندگی. این چنین روزی ای را خداوند به چنین مومنینی می‌دهد.

هر جا جامعه مومنینی را پیدا کردید، یک فرد را نمی‌گوییم یک جامعه را دارم می‌گوییم؛ آنگاه - همه آن شعارهایی که احزاب سیاسی می‌دهند، - صلح، آزادی، بدون جنگ، با برادری، با صمیمیت و ... مجموعاً در این جامعه تحقق خواهد پذیرفت.

ان شاء الله.

جلسه‌ی سوم : ایمان از روی آگاهی

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴾ (۱۹۰) ﴿﴾

سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران

مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است. (۱۹۰) آل عمران

﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴾ (۱۹۱) ﴿﴾ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران

هم آنان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. (۱۹۱) آل عمران

- بحث ۱ : رهبران الهی خود حقیقتاً و پیش و بیش از مردم به آنچه می‌گفتند ایمان دارند و عمل می‌کنند

﴿ دو یا سه حقیقت دیگر در مورد ایمان :

✓ اولاً : ایمان یک خصلت برجسته‌ی پیامبران خدا و مومنان و دنباله‌روان آنهاست؛ ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود.

فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاستمدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند رهرو این راه ، به آن چه می‌گوید ایمان دارد و با همه‌ی وجود صمیمانه مومن است. در حالی که سیاستمداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی ممکن است داشته باشند اما به آنچه می‌گویند ایمان یا ایمان به قدر لازم ندارند.

✘ نقل است که رهبر یکی از کشورهای کمونیستی و الحادی به هندوستان رفته بود و در عین ناباوری نقش تیلاک روی پیشانی خود کشیده بود؛ رهبر کشور کمونیستی و مذهب ... !! (نقش تیلاک ، نقش مذهبی که فردی به نام تیلاک استفاده می کرد، او کسی بود که شاگردانش آزادی هندوستان را رقم زدند.) ✘ فرض کنید من پای کوه بخوابم و از تشنگی دارم می میرم، بعد به شما بگویم بالای کوه آبی گوارا هست بروید آنجا. شما حق داری به من بگویی اگر راست می گویی خودت می رفتی.

✓ رهبران الهی در همه ی جا خود پیشقدم و جلوتر از مردم بودند.

پیغمبر اکرم در مهمترین و خطرناک ترین حادثه های اسلام خودشان حضور داشتند. پیامبر چون عمّار و بقیّه مورد سخت ترین شکنجه ها قرار گرفتند و به آنچه خود آورد ایمان داشت. " أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ ۚ سوره ی بقره "

پیامبر (خدا) و مؤمنان هم بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.

- بحث ۲ : دو نوع ایمان داریم : مقلدانه و آگاهانه

﴿ ما دو نوع ایمان داریم :

نوع اول : ایمانی مقلدانه و متعصبانه ؛

✓ آدم هایی که ایمانی ندارند، باوری ندارند، فقط چون دیگران رفتند، اینها هم احتیاطاً دارند می روند، اینها در حوزه قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، رودر بایستی هم ندارد، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی شود به آن گفت مسلم. پس ایمان لازم است.

✘ چون پدر یا معلم گفته ما هم باور کردیم. این نوع ایمان عامه‌ی مردم است. از نوع مردم اگر بررسی آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمیدانند، هیچ نمیدانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این هم می‌گوید پیغمبر حق است. ایمان هم دارد ها؛ یعنی واقعا باورش آمده که پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است. وقتی ایمان تقلیدی باشد ولو تو دلیل بیاوری، بیخود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم. این هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب.

اصلاً نمی‌دانند که چرا باید پیغمبر باشد و ... در ایمان متعصبانه می‌گویند چون این عمل را ما مسلمانان انجام می‌دهیم درست است ولی دیگران چون مسلمان نیستند اعمالشان باطل است.

✓ آنچه در اسلام ارزش دارد ایمان مقلدانه نیست. یکی از دلایل‌های این ادعا این است که : ایمانی که از تقلید باشد گرفتنش هم به آسانی ممکن است. یکپو می‌بینید یک نسل بی‌ایمان، ایمان‌ها همه غارت‌زده، از بین رفته در برابر شعله‌های شبهات مادیت و مادی‌گرایی.

✘ کسانی هستند که هم به مجلس عزاداری و مسجد می‌روند و هم به مجالس شراب و لهو و لعب. امروز یکی از بدبختی‌های ما این است. این دلپیش ایمان بدون آگاهی است.

توجه کنید امروز ایمان همراه آگاهی لزوم دارد زیرا در صد سال پیش دشمنان اسلام این گونه چنگال در پیکره‌ی اسلامی فرو نبرده بودند. دشمن هنوز به نتیجه نرسیده بود که اگر می‌خواهی بر مسلمان پیروز شوی ابتدا با گسترش فساد و شبهه ایمانش را از او بگیرد و بعد خود او این مملکت را می‌آورد تقدیم می‌کند.

☞ نوع دوم ایمان : ایمان آگاهانه.

نوع دیگر ایمان داریم یعنی ایمان آگاهانه ؛

✓ آن ایمانی که ارزش دارد در اسلام، ایمان از روی آگاهی است. ایمان از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده است.

✓ آن ایمانی که فردی مسلمان دارد ولی برای آن نه روزنامه‌ای خواند، نه کتابی خواند، در کوچه و بازار راه نرفت، با هیچ کس صحبت نکرد، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند تا بماند، این ایمان حفظ نخواهد ماند. به خاطر ترس از دست دادن ایمان با شبهات مواجه نشود، این ایمان نخواهد ماند.

✓ در عبارات قرآنی داریم که مومنین می‌گویند: "سمعنا و أطينا" شنیدن در اینجا غیر از شنیدن معمولی است در اینجا یعنی ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خدا برای ما معین کرده بود. یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود بلکه از روی روشنی و آگاهی و سمع بود. واژه "سمع" به معنای شنوایی است و با این شنیدن معمولی به وسیله گوش "أذن" فرق میکند. این "سمع" یعنی از روی دقت و عمق شنیدن.

📖 ایمانی لازم است که در سخت‌ترین شرایط هم حفظ شود. "ألا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان (نحل/۱۰۶)" این آیه درباره عمار یاسر است و قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه برای خاطر آنکه دشمن را لحظه‌ای از خود منصرف کنی، سخنی بگویی اشکالی ندارد، بگو ایمان تو - ای عمار - ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زایل شود. عمار را سخت شکنجه میکردند ولی او حاضر نبود از ایمانش دست بردارد. زیرا ایمانش آگاهانه و عمیق بود.

نکته: اگر ما بخواهیم ایمان آگاهانه باشد، ایمان محکم باشد باید دائماً آگاهی بدهیم به کسانی که مومن هستند. اگر ایمان مستحکم شد هیچ چیز نمی‌تواند آن را از انسان بگیرد. آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد ایمان متعصبانه و مقلدانه نیست.

- این آیات آخر سوره‌ی آل عمران ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ آل عمران

این آیات در آسمانها و زمین برای چه کسانی است؟ برای اُولی‌الالباب برای آنکه نیروی فکر، اندیشه و خرد را به کار بیندازد.

نه برای گیج‌ها! نه برای بی‌هوشها! نه برای کسانی که نمی‌اندیشند!
همه مردم خردمند هستند در صورتی که فکر و هوششان را به کار بیندازند.

- بحث ۳: اُولی‌الالباب چه کسانی هستند؟

☞ - شاید، مردم خردمند را کسی بدانند که در همه‌ی امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ‌کاری کلاه سرش نمی‌رود در کاسبی، سیاست بازی، معارضه و مقابله با حریف.
ولی از آنجا که قرآن این امور را دارای ارزش واقعی نمی‌داند بلکه اتصال و ارتباط با خدا را ارزش واقعی می‌داند. خردمند از نظر قرآن کسی است که عالی‌ترین ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه‌کس مورد نظر داشته باشد.

✓ خردمندان در همه حال به یاد خدا هستند در حالت نشسته، ایستاده، به پهلو تکیه داده. "الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم"

✗ البته به معنای این نیست فقط در حال عبادت‌اند و کاری دیگری ندارند بلکه فعال‌اند، به کسب روزی می‌پردازند ولی خدا و قوانین الهی را در نظر دارند.

- بحث ۴: حکمت الهی از خلقت آسمان‌ها و زمین و رابطه با ایمان آگاهانه

☞ - "وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در حال تفکرند. خردمندان در تفکر نسبت به خلقت آسمان‌ها و زمین‌اند، بعد از این تفکر به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: "ربنا" پروردگارا "مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا" اینها را باطل نیافریدی و تو از کار بیهوده منزهی و از اینکه بیهوده بیافرینی منزهی. یعنی مهمترین و اساسی‌ترین نقطه‌ی یک ایدئولوژی.

هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه‌ی اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. بیهوده نیستم.

اگر به خدا اعتقاد داشته باشد می گوید حتماً خدا مرا برای کاری آفریده و اگر به خدا هم اعتقاد نداشته باشد من به هر حال کاری دارم؛ اینجا می گوید من چرا باید این زندگی را انجام بدهم؟ چرا باید سختی بکشم؟ چرا و چرا؟؟ (مطالبی تحت عنوان انسان شناسی می تواند در این مورد بسیار مفید باشد.)

از اینکه من بیهوده آفریده نشده‌ام پس معلوم است من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بپیمایم، پس من در مقابل این نظم عجیب و شگفت آور، یک نقطه ای هستم و برای کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آن را درست انجام ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام.

- هنگامی که اولی‌الالباب می گویند ایمان آورده‌اند، چون اینها صاحب اندیشه و فکراند پس ایمانشان هم دارای آگاهی است و ایمانشان آگاهانه است. " رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ . ۱۹۳ آل عمران) "

بحث ۵ **۵** این اولوالالباب چگونه ایمانی آورده‌اند ؟

می گویند: "ربنا" ای پروردگار ما، "اننا سمعنا" ما شنیدیم و فهمیدیم، با گوش تن و با گوش دل، "منادیا" منادی و غریودهی را که "ینادی للایمان"، برای ایمان ندا می کرد، صلاهی ایمان می داد، "أن آمنوا برّبکم" می گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، "فآمنّا"، آنوقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند اینها؟ مثلاً اینکه یک نفر گفته ایمان بیاورید، اینها هم زود ایمان بیاوردند؟ نه؛

اینها همان اولی‌الالبابند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آنها را به سوی ایمان خدا فرا می خواند و دعوت می کند. پس منادی به آنها گفته ایمان بیاورید، آنها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه.

- بحث ۶: ایمان‌های کورکورانه و متعصبانه به شدت توبیخ می شود

﴿۳﴾ - ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، چون که خدای متعال ایمان نا آگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چند جای قرآن، ایمانهای کورکورانه و متعصبانه، که غالباً این جور ایمانها انسان را با مغز به زمین می کوبد، این چنین ایمانهایی را به شدت توبیخ می کند.

✘ - وقتی که پیامبر به عده‌ای می گفتند بیاید گوش دهید و فکر کنید. می گفتند که ما بر دین پدران خود هستیم. وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْنَا فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يُخَوِّضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا
۱۰۴ سوره‌ی مائده

هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیاید.» می گویند: «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است.»؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز هم باید از آنها پیروی کنند)؟!

- قرآن می فرماید: اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز هم باید از آنها پیروی کنند)؟!

- همه جا پیغمبر روشنفکر است ولی کافران و مخالفان و مبلغان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نو را نمی پسندند و حرفشان این است که "ره چنان رو که رهروان رفتند."

جلسه‌ی چهارم : ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

﴿ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۗ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مَلَأَ أَبْصَارَكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۗ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذِهِ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۗ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۗ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۗ ﴾ سورہی مبارکہی حج

و در راه خدا آنگونه که سزاوار اوست جهاد کنید، او شما را برگزید و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم. پس نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و به خدا تمسک جوئید، که او سرپرست (و یاور) شماست، چه سرپرست خوبی، و چه یاور شایسته‌ای ! ۷۸

- بر طبق فرهنگ قرآن، ایمان یک امر صرفاً قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد.

- بحث ۱ : ایمان بدون عمل، تعریفی غلطی از اسلام است

✘ ایمان مجرد، ایمانی که در جوارح و اعضاء مومن شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزش ندارد.

اولین مومن به خدا، ابلیس است. سالیان خدا را عبادت کرد ولی در بزنگاه که باید ایمان به کارش بیاید این ایمان به کارش نیامد و در دل ماند.

✓ ایمانی زاینده است که همراه با تعهد باشد، ایمانی که همراهش عمل است.

✓ در هر جا و جاهای زیادی که "الذین آمنوا" آمده پشت سرش "عملوا الصالحات" آمده است.
"الذین آمنوا و عملوا الصالحات".

✗ ایمان تنها، ایمان بی تعهد، ایمان که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می خورد، نه به درد عقبی می خورد. اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمان عمل نمی کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد.

✗ کسانی که آیه‌ی "وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران) ۱۳۹" را شنیدند و میگویند ما که ایمان داریم، پس پیروزی کجاست؟ باید بدانند که این ایمانی است که همراه به تعهد است. اگر ایمان همراه با تعهد عملی باشد پیروزی را به همراه دارد و در هر زمانی اینگونه ایمانی باشد این پیروزی است هم در زمان ظهور امام زمان علیه السلام، هم در هر زمان دیگر.

✗ اگر فقط ایمان خالی باشد اول مومن ابولهب است زیرا می دانست پیامبر، فرستاده‌ی خدا است. شب می رفت و به قرآن پیامبر گوش می کرد و این قدر تحت تأثیر قرار می گرفت که تا سه شب برای گوش دادن به قرآن به پشت دیوار خانه‌ی پیامبر می رفت.

✗ پندارهای ناشی از راحت طلبی ضدّ این تعهد همراه با ایمان و ضدّ عمل همراه ایمان است. انسان معمولاً دنبال راحت طلبی است و این خطری برای دین و دنیای انسان است. رفتن آدم بیکاره تنبل به بهشت !! - این رفتن محال است.

✗ خیلی از ما ها مُدام کم کاری می کنیم ولی انتظار شفاعت داریم !! این شفاعت برای ما شده عامل تخدیر.

✓ یکی از معصومین می فرماید: شفاعت ما به کسی می رسد که جدّ و جهد و کوشش داشته باشد.



توجه توجه - امام سجاد علیه السلام در آن نیمه‌ی شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زار زدن است. آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی‌اش، یک پارچه تلاش در راه به حکومت رساندن حق و حقیقت است، نیمه‌ی شب هم یک پارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در برابر پروردگار است. اشک می‌ریزد، مناجات می‌کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش باور ساده دل می‌گوید: ای پسر پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، تو با آن مادر، با آن جدّ، آنان همه بندگان برگزیده‌ی خدایند. گریه را برای ما بگذار. تو که فرزند پیغمبری، فرزند علی، فرزند حسین و فرزند فاطمه زهرا، تو چرا گریه میکنی؟

در پاسخ امام سجاد علیه السلام ضمن اینکه از تز خضوع و خضوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار برای جلا دادن روح، برای هرچه بیشتر مصمم شدن، برای هرچه بیشتر به خدا متکی شدن نه برای تخدیر شدن، دفاع می‌کند.

این اشتباه را هم از ذهن این شیعه‌ی عامی بیرون می‌آورد، می‌گوید چه می‌گویی: بینداز دور صحبت از پدر و مادر و فامیل و ... بگویند تو فرزند فلانی هستی، الجنّة للمطیعین، بهشت از آن فرمان‌برداران است. این تز اسلامی و تز شیعی است در زمینه‌ی ایمان و عمل.

توجه توجه

- چرا اینقدر روی این مسئله تکیه می‌کنیم؟ بخاطر اینکه سالیانی درازی کار شده و بسی قرن‌ها روی مغز مسلمانان، تا آنها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست، تا به آنها بفهماند برای مومن بودن، یک دل پاک لازم است نه یک عمل پاک.

به این کج‌اندیشی، دست‌های خائن و مزدور کمک کرده، راحت‌طلبی‌های ما، سهل‌گرایی‌های ما، پرمدعایی‌های ما، که ما مایلیم بهشت خدا به یک کار کوچک به ما داده شود.

و کمک کرده است به این دریافت غلط، نادانی‌های غیر مغرضانه، غرضی هم نداشتند جز اینکه نادان بودند. معاویه ابی‌سفیان در وصیت خود به اطرافیان می‌گوید: بله دو، سه تا بسته هست آن را در کفن من بگذارید و ما من دفن کنید، گفتند این دو تا بسته چیست؟

گفت که یک روز رسول خدا اصلاح می کرد سر و صورتش را، یا ناخن خود را آنگاه من دو تا سه تا از آنها را برداشتم اینها را در این دو بسته بگذارید و با من دفن کنید که خدا مرا بیخشد!!

سالیانی درازی کار کردند تا بگویند اسلام منهای عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه عمل.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) سوره ی حج
ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. ۷۷
اگر " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا " بود ولی " ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ " نبود آیا فلاح و رستگاری حاصل می‌شود؟!

- بحث ۲: جهاد و تلاش در راه خدا باید با عظمت الهی متناسب باشد.

﴿۷۸﴾ - وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ ﴿۷۸﴾ سوره ی حج ؛ و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ: در راه خدا جهاد کنید آنچنان که شایسته مجاهدت است.

✓ به همین نسبت برای خدا باید جهاد و تلاش کرد. چطور یک فردی برای روزی زندگی خود خیلی تلاش می کند برای خدا حتماً باید بیشتر تلاش کند چرا که عظمت کار الهی بسیار زیاد است. آن کاری که برای خدا انجام می دهد حجمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری اش، بایستی به نسبت عظمت و بزرگی و عظمت خود خدا، از همه ی تلاشها بزرگتر، پایدارتر، نستوه تر، خستگی ناپذیرتر باشد.

✓ " هُوَ اجْتَبَاكُمْ " اوست که شما را برگزید یعنی چی؟ یعنی آیا خدا ما را دُرْدانه‌های جهان قرار داده است؟ گناهیم کردیم، خطا هم کردیم، اشکالی ندارد؟!

این حرفی است که یهودی‌ها درباره‌ی خود می‌زدند. قرآن در پاسخ به آنها می‌گوید: کسانی که خیال می‌کند احباء و دوستان و فرزندان خدایند (با لحن شماتت آمیزی می‌گوید)، باید به فرمان الهی عمل کنند.

خدا امت اسلامی را انتخاب کرد ولی قبل از آن هم بنی‌اسرائیل را انتخاب کرده بود برای چه؟ برای اینکه آماده‌ترین فرد برای بزرگ‌ترین کار. (پس باید کار بزرگ که حتماً همراه با سختی است را انسان انجام دهد). اگر برداشتند، این بار امانت را به سر منزل رساندند، البته بهترین و گزیده‌ترین و شایسته‌ترین مسلمانانند،

اما اگر نه چطور؟ اگر برنداشتند، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند بر اثر حمل نکردن بار امانت : " وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی بقره) و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند. "

- البته از هر کسی در حد توانایی انتظار دارند.

- چرا این گزینش و انتخاب را انجام دادیم؟ برای چه؟ تا چه شود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ " لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ " حج ۷۸؛ تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید، یعنی اینکه مسئول مستقیم شما، پیامبر است و مسئول همه‌ی بشریت شما هستید.

" لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ " تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیده‌بان باشد و " وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ " و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق‌ها و توده‌ها مراقب و نگهبان و دیده‌بان باشید.

✓ - حالا که این جور است، حالا که مسئولیت شما سنگین است، حالا که شما از طرف پروردگار دارید به ماموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید، " فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ " به پا دارید نماز را، " وَأَتُوا الزَّكَاةَ " بدهید زکات

را، " وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ " و متوسل شوید به خدا و آیینی خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا و از هیچ کس دیگر و قدرتی دیگر نترسید.

آن وقتی که راهها بر شما بسته شد، ناامید نشوید " هو مولاکم " خدا سرپرست و نگهبان و هم جبهه‌ی شماست.

فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾ سوره ی حج ، و مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری (۷۸)

- بحث ۵ : اهمیت هجرت در اسلام

﴿ آیه ی ۷۲ سوره ی الانفال : إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۗ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۗ وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۗ ۷۲ ﴾

کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که (به مؤمنان مهاجر) پناه دادند و یاری نمودند، آنها پشتیبان یکدیگرند؛ و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ‌گونه ولایتی [= تعهدی] در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند. و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آنها، پیمان (ترک مخاصمه) است؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. ۷۲

✓ " هَاجَرُوا " هجرت کردن یعنی چه؟

هجرت تنها به معنای رفتن از یک شهر به شهر دیگر نیست.

❖ اولاً : هجرت به معنای یکباره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه‌ی اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه‌ی اسلامی محسوب می‌شود.

در هجرت زمان پیامبر، شما وقتی از مکه به مدینه می آمدی، دیگر مغازه‌ی پُرآوازه و پُر متاع خود را نداشتی، دیگر اگر همسرت مسلمان نمی شد باید او را رها می کردی باید دل می کندی، عزیزترین کسانت امروز دیگر دشمن خونین تو هستند. هجرت یعنی این. آن کسانی که هجرت کردند همه‌ی این محرومیّت‌ها را پذیرفتند.

✓ از سوی دیگر، هجرت برای بنا کردن بنای عظیم جامعه‌ی اسلامی یک خشت را با خود بردن و قرار دادن در جای خود. جامعه‌ی اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، نیاز داشت به عناصر مومن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام فهم، محبّ و معتقد به این راه با دلی سرشار از ایمان.

آن کسی که هجرت می کرد باید از عیش و نوش و راحتی و محبت و خاطره می گذشت می آمد مدینه.

- و کسانی که اینها را در خانه‌ی خود مسکن دادند و کسانی که هجرت کردند، همه یک عنصرند و با هم پیوستگی دارند. (البته برای ساختن بنای جامعه‌ی اسلامی) " أَوْلَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ "

- اما کسانی که هجرت نکردند و ایمانشان را همراه عمل نکردند " وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا " یعنی هجرت نکردند جزو شما نیستند، میان شما و آنها به هم پیوستگی نیست.

ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی دهد برادر، در جامعه‌ی اسلامی هم اثر گذار نیست در آخرت که جای خود دارد یعنی اصلاً اثر نمی کند. " وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا "

- کسانی که ایمان آوردند " آمَنُوا وَهَاجِرُوا " و در راه خدا جهاد کردند " جَاهِدُوا سَبِيلَ اللَّهِ " و آنهایی که پناه دادند و یاری کردند " وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا " آنها هستند مومنان حقیقی " اولئک هم المؤمنون حقاً " و بقیه چه هستند؟ مومنین دروغین.

نکته: اگر دیدیم که ایمان داریم ولی آن نتایجی که برای افراد مومن بیان شده برای ما نتیجه نشده بدانیم که این ایمان ما نقصی در آن است.

جلسه پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (۵۱) ﴿ سوره مبارکه ی نور

گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینانند که رستگارند. (۵۱)

﴿ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴾ (۵۲) ﴿

و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند (۵۲)

- بحث ۱: تعاریف اشتباه از دین

✘ - برخی ایمان و عمل به آن را تا جایی می خواهند که سود شخصی آنهاست ولی اگر به ضرر آن‌ها باشد، زیر عمل شانه خالی می کنند. اینها از نظر اسلام ایمان ندارند. آن کسی که مومن است باید در برابر همه‌ی احکام الهی احساس تعهد کند. تعهد گاه‌گاهی و یک زمان باشد و یک زمان نباشد نیست. " أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ " سوره ی بقره آیه ی ۸۵.

امام باقر علیه‌السلام در همین راستا حدیثی دارند که می‌فرمایند: " همین جور مردمی به نماز و روزه که کم درد سر و کم مایه هست روی می‌آورند، به امر به معروف و نهی از منکر که پُردردسرت‌تر و به ظاهر پُرضرتر است اقبالی ندارند، اعتنایی ندارند. قرآن می‌گوید آن کسانی که آنجا که منافعشان درگیر است دین را نمی‌خواهند ایمان ندارند. "

✘ - برخی دین را طوری اشتباه تعریف می‌کنند که همه چیز هست به جز دین.

دینی بی‌ضرر، دینی است لذت‌بخش، دینی است با محبت و اصلاً یک ذره بویی از مبارزه نیست و مخدر تمام ملت و دولت است.

- بحث ۲ : دین کدام دین است؟ دین مقوی یا دین خمودی؟!

✓ دینی که پیامبر آورد دینی است که بشر را می آموزد، ارتقاء می دهد، بینش انسان را قوی می کند، هرچه جلوی تفکر و چشم و درک و عقل مردم را می گیرد از بین می برد.
 اتفاقاً این دین دیگر افیون توده ها و مخدر ملت ها نیست بلکه اسلام هم با کفر می جنگد و هم با دینی که مخدر ملت ها و باعث عقب ماندگی (واقعی) است. { البته این نیز دروغی بیش نیست که برخی اعتقاد به خدا را عقب ماندگی می دانند بلکه اگر فکر کنند و در انسان بیندیشند، خدا را در زندگی او می یابند. }

توجه توجه:

نبوت با فکر مردم و عقل مردم سر و کار دارد، هرچه این فکر و این عقل دقیق تر باشد قابل قبول ترند؛

توجه توجه :

آنجایی که اسلام به حاکم حکم می کند که گرسنگی را از مردم بگیر، اختلاف طبقاتی را از بین ببر ، تبعیض روا مدار، ستمگران و بی وجدانان را بر مردم مگمار، برای این است که اینها باعث می شوند مردم تحت فشار قرار گیرند و نتوانند آزاده فکر کنند و فکرشان مشغول مشکلات است.

✘ - معاویه به ابن عباس می گفت: ابن عباس، قرآن نخوان . - گفت : چطور قرآن نخوانم؟

- گفت : خوب قرآن بخوان ولی تفسیر نکن . - گفت : چطور قرآن بخوانم ولی تفسیر نکنم (آن روزها این حرفها بد می نمود که مردم قرآن بخوانند ولی تفسیر نکنند) . - گفت : خوب تفسیر کن ولی آن تفسیری که از طریق خانواده ی خودت، از امیرالمومنین است آن تفسیر را به مردم نگو. (کتاب سلیم بن قیس هلالی / ح ۲۶)

✘ لذا اینکه مردم را در جهالت نگه داریم از هر جنایتی بدتر است شاید بر اثر ظلم جامعه‌ی اسلامی ۲۰ سال عقب بیفتد ولی بر اثر کج فهمی یا نفهمی حداقل ۲۰۰ سال عقب می‌افتد.

- بحث ۳: خدای خواسته یا نخواست به چه معناست؟

﴿۱﴾ - بیاییم سراغ ترجمه‌ی قرآن .

" لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) سوره‌ی نور. "

همانا فرو فرستادیم آیه‌های روشنگر را. این آیه‌های قرآن، روشنگر است. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشنگری محرومند.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ " : خدا رهنمون می‌شود هر که را بخواهد به سوی راه راست. هر که را خدا بخواهد.

✘ خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد و یک نفر را خدا نمی‌خواهد؟ با بعضی نظر خاصی دارد آنها را می‌کشاند می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست.

✓ قضیه‌ی اراده خدا و مشیت خدا - در موارد معمولی البته - جز در قالب علّت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنانچه خواستید، تصمیم گرفتید، پای یک سخن هدایتگر و روشنگر نشستید هدایت شدید، خدا خواسته هدایت شوید. همین شما اگر تنبلی کردید اگر سستی کردید خدا نخواست به شما بفهمید.

✓ منظور از این خدا نخواست یعنی علّت مُتَرَتَّب نشده، و عوامل طبیعی هدایت یعنی گوش دادن و .. به کار گرفته نشده، پس چرا به خدا نسبت می‌دهیم به این دلیل که به وجود آورنده‌ی علّت‌ها و خاصیت‌بخش آنها خداست.

این " من یشاء " در همه جای قرآن به این معنا است.

﴿۱﴾ - اگر دیدید حکم دین را نمی‌پذیرید، بدانید در دلتان ریب، شک یا مرض است: "أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ".
- برخی از کسانی که در دینداری‌شان اشکالی هست، می‌ترسند که خدا در حق آنها ظلم کند یا رسول خدا در حق آنها ظلم کند، اینان خدا و رسول را درست نشناخته‌اند:

" أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۵۰﴾

? آیا در دل‌هایشان بیماری است یا شک دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند
[نه] بلکه خودشان ستمکارند. (۵۰) .

- ولی مومنان حکم خدا و رسولش را می‌پذیرند "أَطَعْنَا" و از طرفی هم اینمانشان و پذیرشان آگاهانه است:
" سَمِعْنَا " و با این طرز ایمان به رستگاری می‌رسند: " وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ "

- بحث ۵: برخی دینی را معرفی می‌کنند که همه‌اش تو سری خوردن است.

﴿۲﴾ " وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ
كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ « نور - ۵۵ "

ترجمه : خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است
که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و (حکومت بخشد) همان‌گونه که کسانی را که پیش از
آنها بودند، جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر
و استوار سازد، و بی‌تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا
بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر کس پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی
به حقیقت نافرمانند.

- خدا مومنان را وعده داده است که حکومت روی زمین برای شماست، البته ایمان همراه با تعهد عملی.

اگر الان تلاش کردید، زجر کشیدید، اوامر الهی را عمل کردید، بعد از این راحتی و زندگی بدون تشویشی خواهید داشت این وعده‌ی الهی است در این آیه.

✘ تذکر تذکر : برخی وسواسی می‌کنند، می‌گویند این وعده متعلق به زمان امام‌زمان‌علیه‌السلام است. بله ما که شکی نداریم تحقق کامل این وعده در زمان امام‌زمان‌علیه‌السلام است، اما کجای این آیه نوشته این آیه مال زمان فلان است؟ چرا این آیه را محدود می‌کنیم؟ مگر خدا برای مومنین صدر اسلام این وعده را عمل نکرد؟ همین آیه بود که عمل شد. روزی بود که بلال از ترس کفار جرأت نداشت در مکه یک لاله الا الله بگوید و روزی شد که به راحتی می‌رفت بر بالای مأذنه و اذان می‌گفت. به هر صورت " لَيْسَتْخُلِفَتْهُمْ فِي الْأَرْضِ " که جانشینان سازد بر زمین " كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ " همچنانی که مومنان پیشین را جانشین ساخته است. برخی می‌پندارند ایمان داشتن یعنی همیشه توسری خوردن.

- بحث ۶: ایمان خودم و ایمان دار کردن همه‌ی برای محبوب خودم یعنی خدا

﴿۳﴾ هدف از استقرار امنیت چیست؟ لِيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا .

- هدف این است که در سایه‌ی امنیت به ما خوش بگذرد؟ هدف این است بی‌عاری کنیم؟ تنبلی کنیم؟ نه. هدف این است که که مومنان بتوانند در سایه‌ی امنیت یک گام و ده گام به سوی منزل نهایی انسان یعنی به تکامل نزدیک شوند. بتوانند بنده‌ی خدا باشند، بندگی بندگان از سر آنها برداشته شود، مطیع و خاضع خداوند باشند و از این راه بتوانند به تعالی و تکامل برسند. " يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا " . به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند.

- در آخر آیه هم می‌فرماید: هر کس پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند، اینها فاسق‌اند. (سوره نور آیه ۵۵)

- فاسق یعنی چی؟ از دین درآمده، خارج شده.

جلسه‌ی ششم : نویدها (۱)

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴾ (۱۷۴) ﴿ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء

ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم (۱۷۴)

﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴾ (۱۷۵) ﴿

و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به راهی راست هدایت کند (۱۷۵)

﴿ دو، سه مسئله‌ای که درباره ایمان گفته شد، دو، سه مسئله اساسی و مهم بود.

از جمله این بود که ایمان باید آگاهانه باشد، نه کورکورانه. دیگر این بود که ایمان باید با تعهد و عمل توأم باشد، تعهدآفرین باشد و زاینده‌ی عمل و نه یک باور خشک و خالی در دل و در مغز. دیگر این بود که مومن متعهد، آن وقتی مومن است که ایمانش گاه‌گاهی نباشد، فرصت طلبانه نباشد، نفع‌طلبانه نباشد، بلکه همیشگی باشد، همه جایی باشد، همگانی باشد، همه جانبه باشد. این‌ها مسائلی است که در زمینه‌ی ایمان به آن‌ها اشاره شد و لازم بود دانستن آن‌ها.

- بحث ۱: باید نتایج ایمان را هم بدانیم، این خود امیدوار کننده است

﴿ برای اینکه ما ارزش ایمان را و نتیجه‌ی ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مومنین داده است، آگاهی باید یابیم.

- در قرآن برای مومنین امتیازات بزرگی است که همه‌اش مهم است برای سعادت‌مند شدن یک انسان، لازم و واجب و ضروری است. یکی از این نویدها بهشت است. " جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ "

- بحث ۲: نیازهای انسان برای سعادت‌مند شدن

☞ انسان برای اینکه سعادت‌مند شود به چه چیزهایی احتیاج دارد؟

۱-۲: شناخت مسیر

انسان محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل را بشناسد. بداند به کجا می‌خواهد برسد؟ بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش کند؟ نقطه‌ی آغاز و پایان را بداند و راه آن را بداند. علاوه بر اینکه هدف را می‌داند و می‌شناسد و می‌فهمد، بداند که به سوی این هدف، از کدام راه باید رفت تا رسید و زودتر رسید و تحقیقاً رسید.

۲-۲: تفکر و برداشتن پرده‌های مانع آن

✘ اینکده پرده‌های جهل و غرور و پندار و هر آن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجاب ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، از بین ببرد. خیلی چیزها نمی‌گذارد انسان بفهمد:

✘ غرور، جهالت، پندارها و خرافات، نظام‌های جائرانه، (عدم صبر در یاد گرفتن)

✓- یکی از ارکان خوشبختی انسان و از عناصر سعادت انسان، این است که از این ظلمت‌ها، از هر آنچه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور و فروغ حقیقت راه پیدا کند.

۲-۳: از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان فرساتر از عامل‌ها بازدارنده‌ی بیرونی است، برهد.

اینکه عواملی هستند که از درون انسان، انسان را می‌پوسانند. در او تردید ایجاد می‌کنند، جلوی راه را می‌بندند، راه باز است، اما توان رفتن، اراده‌ی رفتن، تصمیم حرکت، امکان تلاش را از انسان می‌گیرد، این بدتر از عواملی بیرونی است که دیگران بر سر راه انسان مانع می‌کنند.

موانع درونی می‌گویند: چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید رسیدی؟ شاید در راه دزدی رسید.

این وسوسه و این دغدغه به مراتب از همه چیز توان فرساتر است.

✘ - چقدر قوم حضرت موسی علیه‌السلام به او می‌گفتند: می‌ترسیم دروغ گفته باشی، "متی نصر الله".

- در دعای کمیل می‌خوانیم: "یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ" ای خدا "قَوَّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي" دل مرا بر تصمیم قادر کن. بتوانم تصمیم بگیرم، بتوانم بر ضعف‌ها و تردیدها، شک‌ها و وسوسه‌ها، دغدغه‌ها غالب و فائق آییم، این انسان زیاد را می‌نشانند و از راه باز می‌دارد.

۴-۲: اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند و امید داشته باشد این تلاش به جایی می‌رسد.

✓ "فانّ الله لا يضيع أجر المحسنين (هود/۱۱۵)" اگر انسان معتقد بود عملش ثمره دارد، هر حرکت که می‌رود موجی ایجاد می‌کند برای رسیدن او به مقصد، سریع‌تر پیش می‌رود و بهتر کار می‌کند. - پس ما باید حرکت کنیم و بدانیم این حرکات ما قرار است بنای عظیمی را بسازد و حتما خواهد ساخت. -

✗ - آن کسانی که امیدوار نیستند که تلاششان و حرکتشان به نتیجه‌ای منتهی خواهد شد، مسلّم به سر منزل خوشبختی و رستگاری نمی‌رسد.

۵-۲: اینکه لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد، این هم خیلی مهم است.

✗ انسان در طول زندگی و حرکتش اشتباهاتی دارد، خطاهایی دارد، اگر هر خطایی که انجام داد، به صورت یک جراحت غیر قابل التیامی بماند، به صورت یک عمل غیر قابل جبرانی برسد، انسان همیشه در دغدغه است که نکند باز یک خطای دیگر بکنم و این خطا مرا بیشتر از هدف دور کند که قابل جبران نباشد. همیشه از گذشته مأیوس است و نسبت به آینده بد بین.

اگر بداند اشتباهات او قابل بخشش است، شوق و امید و نشاط و شور در او ایجاد خواهد شد. (مغفرت و رحمت).

۶-۲: بداند همه جا یک کمک کاری هست که او را یاری می‌کند

✓ مثل آدمی که در جاده‌ای در حرکت است و نقشه همراه دارد. اگر چه دغدغه‌ای ندارد ولی می‌داند اگر جایی هم راه را گم کرد می‌تواند از نقشه کمک بگیرد.

۷-۲: اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد؛

اینکه انسان بداند فراتر از مسائل مادی و نیروهایی که به چشم می‌بندند و موانع مادی نیرویی فراتر از مادیات است که می‌تواند همه موانع را کنار بزند و از جایی که فکر نمی‌کند کمک شود. چقدر این امر کمک‌کننده است.

۸-۲: بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف رَجَحان و برتری داشته باشد، بداند که بالاخره رجحان و برتری برای اوست.

۹-۲: اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی کننده‌ی تلاش اویند، پیروز گردد.

اگر انسان بگوید من این همه تلاش کنم و بعد شکست بخورم چه فایده‌ای دارد. همه‌ی مکتب‌های دنیا برای رسیدن به پیروزی تلاش می‌کنند.

۱۰-۲: اینکه عاقبت، از همه‌ی سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها، رسته و به مقصود و منظور خود نائل گردد، برسد به منزل. (فوز و فلاح)

۱۱-۲: اینکه در همه حال، در راه و در منزل، هم در راه هدف، هم در خود سرمنزل هدف، از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد.

برکات آسمان و زمین بر او ببارد، گندم زمین و قطره‌ی باران آسمان و ذخائر دریاها و ذخائر جنگل‌ها و معدن‌های کوهها و همه‌ی مواد حیاتی و غیر حیاتی لازم برای انسان و بالاتر از همه، منبع و معدن هوش و درک و خرد و استعداد و ابتکار آدمی، بر روی او گشوده بشود.

- و بالاخره بعد از تمام اینها در دوران زندگی و تلاش و بیداری انسان به وقوع می‌پیوندد، بعد از اینکه انسان مُرد چه ؟ خُب باید یک جهانی باشد تا انسان نتیجه‌ی تلاش خود را ببیند. لذا انسان مادی‌گرا که

قائل به جهان دیگر نیست تازه قرار است در آن دنیا اول راحتی اش باشد ولی مادی گرا چون اعتقادی به آن جهان ندارد دچار سرخوردگی و سردرگمی در مورد آن جهان می شود.

حال برویم سراغ خود قرآن :

﴿﴾ قرآن تمام آن چیزهایی که عناصر و عوامل سازنده‌ی سعادت و خوشبختی محسوب می شوند، اینها و دهها چیز غیر از اینها را به انسان‌های با ایمان نوید می دهد. می گوید اینها برای شماست. هدایت را نوید می دهد، نور را نوید می دهد، ایمنی و اطمینان و سکون و آرامش روح را نوید می دهد. ثمر بخش بودن و ضایع نبودن تلاش‌ها را نوید می دهد. می گوید اینها برای شماست. هدایت را نوید می دهد، نور را نوید می دهد، ایمنی و اطمینان و سکون و آرامش روح را نوید می دهد. ثمر بخش بودن و ضایع نشدن تلاش‌ها را نوید می دهد. و این همه را ما اگر با دیده‌ی روشنی به تاریخ و به گذشته بنگریم، در واقعیت تاریخی و انسانی مشاهده خواهیم کرد. سنت خدا هم همیشه یکسان است.

- بحث ۳: مومن به واسطه‌ی هدایت الهی از قدم‌های الهی به فضل خدا آگاه می شود

﴿﴾ " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ " اگر کسانی که ایمان آوردند، همراه این ایمانشان متعهد باشند و عمل صالح انجام دهند خدا به سبب این ایمانشان آنها را هدایت می کند. - خود ایمان باعث می شود آنها راه را پیدا کند و هم به هدف، هم به راهها و هم بوسیله‌ها. اگر عمل بکنند، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد. مومن قدم دوم را خود به خود پیدا خواهد کرد، شاید همه رهبران الهی ندانند قدم‌های بعدی حرکتشان چه خواهد بود ولی مومن به واسطه‌ی هدایت الهی از قدم‌های الهی به فضل خدا آگاه می شود.

- بحث ۴: نتایج ایمان

﴿ - " فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَضِيَ آيَةُ ۱۷۵ سورهی نساء " : نتیجه ایمان البته همراه با تعهد ورود در رحمت و فضل الهی است.
- نتیجهی ایمان : " وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا " راهیابی به راه راست است.

- بحث ۵: هدف‌های الهی چیست ؟

﴿ - کسانی که در راه خدا جهاد کنند خدا راههای هدایت را برای آنها باز می‌کند. " وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. ۶۹ عنكبوت
مومنان کسانی هستند که در راه هدف‌های الهی جهاد می‌کنند.
هدف‌های الهی چیست؟

عدالت ، امنیت ، بندگی خدا ، به رشد و تکامل رسیدن بندگان خدا ، آباد شدن روی زمین است، آباد شدن دل انسان‌هاست، معمور شدن دنیا و آخرت آدمیان است، به خط و ریل تکامل افتادن تمام موجودات است؛ اینها خواست خداوند است؛ نبودن ظن است، نبودن شرک است، نبودن کفر است، نبودن ناامنی است، نبودن ددخویی و ددمنشی است نبودن سرکشی و طغیان است؛ اینها خواست خداست. " وَالَّذِينَ جَاهَدُوا " کسانی که در راه رسیدن به اهداف الهی جهاد کنند " لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا " است.

- بحث ۶: منظور از ظلمت چیست ؟

﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۲۵۷ سورهی بقره.
خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده باشند، آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند.

منظور از ظلمت چیست؟ ظلمت‌های جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم آمیز و ضد انسانی است همه‌ی آن چیزهایی که برای بشر و برای گوهر بینش بشر، زندان و سیاه چال محسوب میشود آنها را از ظلمات می‌رهاند به سوی نور. اما چه نوری؟
 نور معرفت، دانش و ارزش‌های بشری.
 مشرک مورد نظر نور الهی و لطف خدا نیست. بخاطر همین است که مشرک همیشه مضطرب است. مشرک همیشه دغدغه دارد، مشرک همیشه زندگی‌اش همراه با اضطراب است، برایش نورانیت نیست معرفت واقعی نیست.

- بحث ۷: عاقبت کافران

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ كَسَانِي كَفَرٍ وَرَزِيدَةً سُرُورَانِشَانِ﴾
 [همان عصیانگران =] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برند.

جلسه ی هفتم : نویدها (۲)

- آیه‌ی ۲۷ و ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی رعد:

﴿ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ۚ ۲۷ ﴾

﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۚ ۲۸ ﴾

(۲۷) کفرپیشگان، قرآن را معجزه رسالت پیامبر نمی‌شمردند و می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده است تا ما بدین وسیله هدایت شویم؟ بگو: هدایت انسان‌ها به اراده خداست نه دیدن معجزه. خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و برای کسانی چنین می‌خواهد که به او باز نیایند، و هر که به سوی او بازگردد، او را به سوی خود هدایت می‌کند.

(۲۸) بازآمدگان به سوی خدا کسانی‌اند که به او ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

در این جلسه ادامه نویدهایی که قرآن به مومنین می‌دهد را بررسی می‌کنیم.

- بحث ۱: برخی از نویدهای قرآن به مومنین

﴿﴾ یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها.

- آیا در قرآن جایی است که بگوید شما بر دشمنانتان غلبه پیدا می‌کنید؟

جواب آیه‌ی ۱۳۹ آل عمران: " و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " خیلی خُب این یک آیه‌اش است؛ چنانچه مومن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان یا آیه‌ی " كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي " ، " وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ " .

- سعی کنید در هنگام قرآن خواندن هم و غم شما این باشد که قرآن را بفهمید.
 - همچنانی که در روایت از امام سجّاد علیه السلام است یا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که همّت شما در
 حین تلاوت قرآن این نباشد که یک سوره یا جزء را تمام کنید بلکه آن را بفهمید و در آن تدبّر کنید.

بحث ۲: یکی از نعمات الهی به مومنین، طمأنینه و آرامش است

﴿۴﴾ یکی از عواملی کسب موفقیت، طمأنینه و سکینه در دل انسان است که باعث می شود انسان دچار اضطراب نباشد و با خیال راحت هدایت شود. (ما باید سعی کنیم آن را کسب کنیم).
 اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد. یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی تحرک باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛ یعنی جاذبه های گوناگون او را به این سو و آنسو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشقها و مهرها و هواها و هوسها، هر کدامی بر او حکومت نکند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

وقتی کافران قوم حضرت ابراهیم علیه السلام به او می گفتند از این خدایان ما بترس. حضرت ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: آیا از خدایی بترسم که شریک خدای یگانه قرار می دهید و در حالی اینها لیاقت خدایی ندارند و قدرتی ندارند در حالی که من خدایم را از روی بصیرت و آگاهی انتخاب کرده ام و شما کورکورانه خدایی که قدرت دفاع از خود را ندارد انتخاب کرده اید، ن از قدرت پوچ بترسم، در حالی که قدرت خداوند از همه بالاتر است. لذا حضرت ابراهیم علیه السلام با تکیه بر خداوند با اطمینان و بدون ترس پیش می رفت. - سوره انعام آیه ۸۰-۸۲ -

یک نمونه دیگر نازل شدن اطمینان و سکینه الهی که موجب نجات مسلمانان شد، سالهای ابتدای بعثت است که پیامبر بر اثر مشکلات از مکه گریخته است و قرار است در زیر درختی در مدینه با مردم یترب بیعت کند. شرط تحقق اهداف الهی این است که پیامبر سالم به مدینه برسد. خُب کفار برای پیدا کردن و کشتن پیامبر او را دنبال کردند و پیامبر به غاری پناه برد. اینجا خداوند به پیامبر اطمینان داد که گزند

به او نخواهد رسید و این اطمینان مایه آرامش و قوت قلب پیامبر شد. و اینکه در بین همه این مشکلات ، نصرت الهی و دست الهی از همه بالاتر است. " فانزل الله سکینه علیه (توبه / آیه ۴۰) " یکی دیگر از موارد طمأنینه این است که انسان بداند کارهایش ثمربخش است و نتیجه کارهای خود را می بیند. - در جلسه ششم این را توضیح دادیم. -

یک نکته :

یک حکمت اینکه ابتدا بیت المقدس قبله مسلمانان بود با اینکه مکه پیش از این برای اهل مکه و مدینه از زمان پدرانشان قداست داشت ولی خدا بیت المقدس را برای آنها قبله قرار داد. این است که آیهی قرآن می فرماید این آزمایشی بود از طرف خدا مبنی بر اینکه آیا اینها حاضراند از سنتها گذشته پدرشان دست بردارند و در واقع آزمایشی بود برای مسلمانان.

" وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ " قرار ندادیم ما ای پیامبر قرار ندادیم بیت المقدس را قبله ای برای تو مگر معلوم شود آیا پیروی کنندگان از تو، تمایلی به گذشتگان خود دارند و بر می گردند به گذشته یا از تو پیروی می کنند.

البته این امر سختی بود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است.

" وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلٰى الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ " .

- بعد خدا می فرماید: این ایمان شما این عمل شما هرگز ضایع نخواهد و شما نتیجه ی زحمتی که کشیدید را خواهید دید. " وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ اِيْمَانَكُمْ " .

بخش دوم : توحید

جلسه‌ی هشتم : توحید در جهان بینی اسلامی

🌿 آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره :

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ 🌿

نه خوابی سبک او را فرا می‌گیرد و نه خوابی سنگین که از اداره امور جهان بازماند. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست و اسباب و علل همه از او فرمان می‌گیرند. کیست آن که جز به اذن او نزد وی شفاعت کند؟ و انجام کاری را سبب شود آنچه را که پیش روی شفاعتگران است و از آن آگاهند و آنچه را که در پی دارند و از آنان نهان است، همه را می‌داند، و آنها به چیزی از دانش او - جز آنچه برایشان خواسته است - احاطه ندارند. قلمرو فرمانروایی‌اش آسمان‌ها و زمین را فراگرفته است، و نگهداری آن دو بر او دشوار نیست، و اوست بلندمرتبه و بزرگ.

﴿﴾ قصد ما در این بخش این است که آیات توحیدی قرآن را جدا کنیم و اینجا برای شما ترجمه کنیم تا شما خودتان استنباط کنید که توحید از نظر قرآن به چه معناست؟ ثانیاً به معنای چه تعهدی و چه عملی در زندگی است؟

در بحث‌های گذشته داشتیم که ایمان باید همراه با آگاهی باشد و از طرفی همراه با تعهد باشد و آنچه که ما باید به آن ایمان پیدا کنیم، حتماً آن چیزی است که در زندگی ما، در عمل ما، چه عمل فردی و چه

عمل اجتماعی، چه مربوط به شخص خود، چه مربوط به جامعه‌ی خود، چه مربوط به بشریت و چه مربوط به آینده‌ی تاریخ، حتماً یک تعهدی را بر دوش ما می‌گذارد.

در اینجا اولاً باید آگاهانه به توحید برسیم،

ثانیاً ببینیم تعهداتی که توحید بر دوش ما می‌گذارد چیست؟ آیا توحید فقط یک فهمیدن بی‌مسئولیت و بی‌تعهد است؟ یا نه؛ توحید آگاهی و دانستنی است که این دانستن، تکلیف‌ها، وظیفه‌ها، مسئولیت‌ها به انسان متوجه می‌شود.

به قرآن که مراجعه کنیم جواب این سؤال را خواهیم دید. ابتدا چندین مسأله جانبی را برای فهم دقیق توحید بررسی می‌کنیم.

یک تذکر اخلاقی در مورد جلسات:

شاید این بحث برای شما سنگین باشد ولی زود نگویید بحث ثقیل و سنگین است بلکه سعی کنید تمام نیروی مغز خود را بسیج کنید. دوستان تا کی ما شیرین و جذاب صحبت کنیم؟ با صحبت شیرین و جذاب، شناختی که باید از مسئله پیدا نمی‌شود.

- بحث ۱: بررسی مسایل پیرامون توحید

﴿﴾ در اینجا توحید را از دو نگاه بررسی می‌کنیم:

۱: توحید در جهان بینی اسلامی به چه معناست و آیه‌ی قرآن و زبان‌رسانی آن توحیدی را که در جهان اسلام مطرح است را چگونه تشریح می‌کند؟ (توحید باید مانند خون در همه‌ی اجزای زندگی اسلامی باشد و گرنه زندگی مسلمانی ناقصی وجود دارد.)

- آنچه در مورد توحید گفته می‌شود، آن چیزهایی است که در زندگی موحدان و خداپرستان باید منعکس شود.

معنای واژه "جهان بینی" چیست؟

مجموعه‌ی تصوّراتی که ما درباره‌ی اینکه انسان چیست؟ جهان چیست؟ رابطه‌ی بین انسان و جهان چیست؟ و نظری و رأیی که انسان در مورد ماورای طبیعه دارد؟ هر مکتبی برای علّت به وجود آمدن و ماهیت انسان و جهان دیدگاه‌های خاصی دارد که به هر یک از این دیدگاه‌ها جهان‌بینی می‌گویند. مثلاً اعتقاد ما به اینکه انسان و جهان از خداست، این نظر خاص ما جهان‌بینی اعتقاد به خدا است یا "جهان‌بینی الهی" و با مادی‌گرایی که اعتقاد دارد جهان از خدا نیست و ماده ملاک است "جهان‌بینی مادی" دارد.

بحث ۲: جهان‌بینی از نگاه اسلام

﴿ الان برداشت اسلام از جهان را که به بحث توحید مرتبط میشود را مختصراً بررسی می‌کنیم. اسلام معتقد است که همه‌ی این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر تا موجودات بزرگ و چشم‌گیر؛ از پست‌ترین جاندار یا بی‌جان، تا شریف‌ترین و پُرقدرت‌ترین موجودات جاندار و دارای خرد یعنی انسان، همه و همه، همه جای این عالم، از برده تا بنده، وابسته به قدرت لایزال الهی است.﴾

بحث ۳: جهان دارای خدا است

﴿ ... آن خدایی که بالاتر از جهان و جهانیان است، آن دست قدرتی که همه موجودات عالم را او می‌گرداند، او ساخته و او دم‌به‌دم آن‌ها را پاینده داشته؛ این دست قدرتمند - که نامش {الله} است، نامش خداست - به تمام صفات نیک و نیکی آفرین به طور اصیل، به طور ذاتی، متّصف است؛ خدا دارای صفاتی ذاتی است از قبیل قدرت، حیات، دارای اراده و تصمیم و هر آنچه از این صفات سرچشمه می‌گیرد. دارای علم است، صاحب اختیار است. البته کلیه‌ی صفات را از جایی نگرفته است.﴾

- همه‌ی موجودات در ایجاد و ادامه‌ی زندگی به او وابسته هستند در هر لحظه‌ی و هر ثانیه از زندگی، حیات به آنها افزوده می‌شود و اگر لحظه‌ای حیات به آنها افزوده نشود، از دنیا خواهند رفت.

- همه‌ی موجودات مخلوق اویند، در آنها می‌تواند تصرف کند، همه را با نظم ایجاد کرده است،

*- اخیراً کتاب‌های دانشمندان علوم تجربی خارجی، می‌گویند که از بس نظم در جهان است، از بس موجودات با نظم دقیقی آفریده شده‌اند و حساب و کتاب در جهان است می‌فهمیم که اینها خالق دارند. - اگر انسان خوب در این عالم نگاه کند عالم را یک موجود وابسته می‌بیند و نمی‌تواند خود به خود به وجود آمده باشد، وابسته است، مستقل نیست.

... توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده، و به تعبیری دارای یک روح پاک و لطیف است. "جهان پدیدآورنده‌ای دارد و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند. توحید در جهان بینی اسلام این است؛" یعنی وقتی که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می‌کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی‌بیند، بلکه یک موجودی می‌بیند وابسته به یک قدرت بالاتر. چه اثری دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ عجیب تأثیری دارد؛ در بحث‌های بعدی که درباره توحید می‌کنیم، آن وقت معلوم می‌شود که این بینش، این جهان بینی مخصوص، این دریافت و برداشت از عالم، این تلقی از جهان و جهانیان، چه تأثیری دارد در سازندگی زندگی.

بحث ۴: دو صف بیشتر نیست صف خداوند و صف غیر خداوند

﴿۳﴾ - حال به ویژگی‌های که قرآن در مورد خداوند جهان معرفی کرده است مراجعه می‌کنیم. می‌بینیم عیناً همین موضوع را مطرح کرده است. "قدرت داشتن خداوند، مستقل بودن او از موجودات و وابسته بودن موجودات به او"

قرآن خداوند را پروردگاری معرفی می‌کند که هیچ معبود دیگری جز او نیست.

آیه‌ای که معروف است به آیه‌الکرسی. قسمت اول آیه‌الکرسی در این زمینه است، که حالا تلاوت و ترجمه می‌کنیم و تدبر می‌کنیم در آن، آیه ۲۵۵ است. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله، این نامی که معادلی به صورت تبیین و تشریح برایش نمی‌شود پیدا کرد؛ چیست {الله}؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی هر آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را

دست او می‌دهد، سررشته زندگی‌اش را به او می‌سپرد، او را دست باز و مطلق‌العنان، در زندگی خود قرار می‌دهد، این را در اصطلاح قرآنی می‌گویند اله. آن کسانی که هوای نفس را سررشته‌دار زندگی خود می‌کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که یک انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می‌گذارند، الهشان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ، به‌طور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. هر چه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی‌قید و شرط دستش باز باشد و حکومت و تحکّم بکند، او اله است.

این‌جا می‌گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ الهی، هیچ معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟ یعنی در دنیا نیست؟ هزاران معبود بود در دنیا. سیصدوشصت تا در خود خانه کعبه آویزان و قرار داده شده بود، سیصدوشصت تا عروسک. همین قدر هم عروسک‌های جاندار در دنیا، داشتند فرمانروایی می‌کردند؛ چطور الهی نیست! پس اینی که می‌گوید «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جز او الهی نیست؛ یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هر کس دیگر را غیر از {الله} به الوهیت - به آن معنایی که گفتیم - به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید؛ چون جز {الله} هیچ کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست.

﴿﴾ دیگر صفات خداوند:

- "الْحَيُّ الْقَيُّومُ" آن زنده پایدار و پاینده، که دیگران به او زنده‌اند و اگر او اراده نکند یک زنده در جهان باقی نمی‌ماند. "الْقَيُّومُ"

- "لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ" ترجمه: یعنی نه چرتی و نه خوابی. ولی منظور این است در خدا غفلت راه ندارد ولی در هر آنچه غیر خدایی است غفلت وجود دارد، مثلاً حاکمی ظالمی که مردم را منحرف می‌کند، راه این حاکم مستلزم غافل شدن است. خود این حاکم باید خود را به غفلت زده باشد و ترس از جهنم نداشته باشد.

هر آنچه درباره‌ی خدا اثبات می‌شود، آن چیزی است که از مدعیان الوهیت نفی می‌شود.

- "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" هر چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، ملک اوست، بنده‌ی اوست؛

- " مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ " کیست که در مقابل او (به طور مستقل) شفاعت کند، بتواند در برابر خدا عرض اندام بکند. پیغمبران و امامان که شفاعت می کنند بدون اذن الهی شفاعت نمی کنند.

- " يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ " یعنی خدا به تمام زندگی موجودات احاطه دارد و " وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ " و هیچ کس دیگر به زندگی موجودات احاطه ندارد و دانش شان به چیزی از دانش پروردگار، گسترده نیست ، مگر آنچه خود خداوند بخواهد.

- با استفاده از صفات بالا درباره خداوند معلوم می شود که اینجا دو صف هست یک صف خدا و یک صف موجودات دیگر. حتی پیامبر هم چون محبوب خداست بزرگ است، چون تسلیم خداست محبوب است. در تشهد نماز می خوانیم: " أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ رَسُوْلُهُ. " ، بنده ی خدا بودن را جلوتر می آورید، شهادت می دهم که محمد عبد او ، بنده ی او و پیامبر اوست. اول بنده را ذکر می کنید.

- " وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ " تحت قدرت او آسمان ها را و زمین را فراگرفته است و او برتر و قدرتمندتر و بزرگ و پرشکوه است.

از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به دست می آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده ها رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت، با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده های عالم، از جهت عبودیت در مقابل آن مرکز قدرت نیست. یک ذره کوچک تا یک کهکشان عظیم، یک انسان مؤمن یا یک انسان کافر، یک موجود بی ارزش یا یک انسان باارزش، همگان در مقابل آن موجود، دست بسته، تسلیم، عبد، بنده، برده اند؛ هر تعبیری که می خواهید بکنید.

البته فهمیدن این موضوع دارای آثاری است در شناخت ایدئولوژی اسلام، در شناخت طرح های عملی اسلام برای جامعه. به طور نمونه، مثلاً می توانم این را حالا اشاره کنم که در ذهنتان یک برقی بزند، بدانید که فلسفه بافی نمی خواهیم بکنیم. وقتی دانستیم که همه انسان ها فی الجمله در مقابل این قدرت و این مرکز نیرو علی السوائند، دیگر معنی ندارد که امپراتور روم، والرین مثلاً، در حال غرور و تکبر مجسمه اش را آن جا بسازند که یک برده ای، یک غلامی روی پایش افتاده. ...

ببینید اگر این جهان بینی، این بینش، این برداشت از جهان نباشد، امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشراف عظیمی که در طول تاریخ بودند، که هزاران و میلیون‌ها بنده و برده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند؛ این‌ها می‌توانستند بگویند آقا، من تافته جدابافته‌ای هستم. من غیر از آن هستم، او باید بیفتد روی پای من، من باید پایم را بگذارم روی سر او؛ من برای فرمان دادن آفریده شدم، او برای فرمان بردن آفریده شده؛ من برای آقا زیستن آفریده شدم، او برای بدبخت بودن ساخته شده؛ من بنده خدایی هستم که آن خدا قدرتش بیشتر است، او بنده یک خدایی است که آن خدا عرضه‌اش کمتر است. ...

« مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » چه کسی به او نزدیک‌تر است؟ چه کسی در مقابل او یک قدرتی دارد؟ چه کسی می‌تواند در مقابل من او، منیته داشته باشد؟ بله « إِلَّا بِإِذْنِهِ » کسانی می‌توانند شفاعت کنند، اما به اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی‌دهد، به امامان اذن شفاعت می‌دهد. او هرگز به مفسدان اذن نزدیکی و رخصت شفاعت نمی‌دهد. به انبیا، به اولیا، به صلحا، به شهدا، به خاکساران عالی مقام، آن بندگانی که زندگی دنیا بر آن‌ها تلخ و زهرآگین گذشت، اما روحشان نیرومند شد؛ در راه وظیفه حرکت کردند، بر خودشان دشوار و سخت گرفتند تا به سوی وظیفه یک قدم نزدیک‌تر شده باشند؛ آن‌ها می‌توانند، آن‌ها می‌توانند نزد خدا شفاعت کنند. تازه آن‌ها هم علت اینکه می‌توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگی خدا کردند؛ چون تحت قدرت خدا بیشتر خودشان را قرار دادند. ... از وضع کلی این آیه - که آیه‌الکرسی است - این معنا بر می‌آید که پروردگار عالم، آن قدرت مطلق؛ در مقابلش تمام موجودات، تمام تکوینات، همه عالم، عبد و مطیع و دست‌بسته و تسلیم؛ هر که می‌خواهد به او نزدیک‌تر بشود باید بیشتر عبد او باشد.

بحث ۵: یک نمونه از شرک

﴿﴾ - کسانی که برای خدا فرزند می‌گیرند در نهایت می‌خواهند بگویند غیر از خداوند، نزد فرزند خدا هم می‌توان رفت و در واقع شرک را در دین وارد می‌کنند. " وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ الرَّحْمَنَ وَلَدًا (مریم/ آیه ۸۸ به بعد)

جلسه ی نهم : توحید در ایدئولوژی اسلام

- آیه ی ۱۶۵ سوره ی مبارکه ی بقره :

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴾ (۱۶۵) ﴿

و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بُتها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت کیفر است. (۱۶۵)

بحث ۱: تبیین توحید

﴿ کسی به خدا اعتقاد دارد -الهی- می‌گوید فراتر از آنچه می‌بینیم، حقیقتی هست برتر و عظیم‌تر از آنچه مشاهده می‌کنیم و اگر آن حقیقت نبود، این پدیده‌ها صورت نمی‌گرفت. مادی می‌گوید: نه ؛ ما غیر از آنچه می‌بینیم نمیتوانیم به چیزی معتقد باشیم.﴾

- شاید برای شما جالب باشد که یکی از علتهای گرایش به مادیگری این است چون از مکتب الهی دچار سرخوردگی فکری و روحی شده است این حرف را می‌زند.

آن کسانی که ترویج مادیگری هیچگاه نتوانستند ثابت کنند که خدا وجود ندارد و گفتند: ما در اینکه خدا وجود ندارد شک داریم ولی از آنجایی که فکر می‌کنند با این مکتب بهتر می‌توان جامعه را اداره کرد رو به این مکتب آورده‌اند.

یک نفر از تمام مادیون عالم از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم که خدا نیست. می‌گوید که برای اینکه برای من ثابت نشده است که هست نفهمیدم، قبول نکردم استدلال بودنش را. و قرآن می‌گوید: "إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ، یعنی جز پندار و گمانی بیش ندارند."

علت گرایش به مادیگری وجود یک فلسفه‌ی خرد پسند نیست بلکه اینها خیال می‌کنند این مادیگری بهتر می‌تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می‌تواند تبعیض را از بین ببرد، بهتر می‌تواند خودکامگی را ریشه‌کن کند. (البته تاریخ نشان داد که نتوانست.)

✘ - چرا از دین بیزارند؟ زیرا خیال می‌کنند مخدر است و مردم را در مقابل خودکامگی دعوت به سر به زیر بودن می‌کند، چون دین نمی‌تواند گره از کار مردم باز کند. البته ما هم چنین را نمی‌پسندیم و حتماً چنین دینی را باطل می‌دانیم. البته مادیگری به اشتباه همه را یکسان فرض می‌کند.

قرآن می‌گوید: ما پیامبران فرستادیم با برهان‌های روشن و مجموعه‌ی فکری و وسایل عملی تا انسان‌ها بر اساس قسط و عدل و داد زندگی کنند. "لقد ارسلنا رُسُلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان (حدید/۲۵)"

✘ اگر دیدید دینی بر خلاف فلسفه‌ی ادیان یعنی استقرار عدالت و خوبی‌ها حرکت می‌کند بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند و دینی تحریف شده است.

✘ اگر دیدید دینی، بر خلاف هدف بعثت پیامبران دارد کار می‌کند بدانید که این زاییده‌ی اندیشه‌ی پیامبران نیست. اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت بدانید این دین الهی نیست.

باید از مادیگری پرسید کدام دین مخدر جامعه است؟ دین اسلامی که تبعیض را برمی‌دارد، اسلامی که اختلافات طبقاتی را بر نمی‌تابد، ظلم به زیر را بر نمی‌تابد، حکومت را از دست طواغیت بر می‌دارد، ذلت‌پذیری برای بدست آوردن پول را بر نمی‌تابد.

و این همه را در سایه‌ی یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند.

✘ نکته بسیار مهم:

تربیت فردی هم نیست تربیت پیامبر؛ دست یکی یکی را بگیر و ببر گوشه‌ی صندوق‌خانه بنشان و به گوششان ورد بخوان تا درست شوند، تا آدم بشوند این جور می‌نیست؛ موعظه‌گری هم نیست که پیغمبر

بنشینند و به مردم موعظه کند؛ مردم این جوری بد است آن جوری کنید؛ بلکه کار پیامبر تشکیل نظام اجتماعی است.

پیامبر، در فضای جاهلی آن روز شالوده‌ی اجتماع اسلامی را مثل پولادی مستحکم، با شکل و قالبی معین ریخت. بعد انسان‌ها را آورد در این قالب‌ها، انسان‌ها را آورد در این مسیر و در این مجرا. اگر می‌گوییم دین اسلام، خصوصیات از قبیل ترقی انسان و با استقرار امنیت و با تأمین نیازهای بشری را در خود دارد، منظور این است.

- یکی از دلایل بروز اختلاف میان مادیگری و دین وجود آموزه‌های است که در دین مسیحیت وارد شده بود مثلاً شفاعت‌های دروغین مسیح و بخشش گناهان و فروختن قباله‌های بهشت با پول. (آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی توبه)

در دین دروغین نه تنها پول مردم را می‌گیرند بلکه از راه خدا هم باز می‌دارند.

دینی که مخدر جامعه است، بله هر بی‌دینی‌ای بهتر از آن است، این چنین دینی به ظالم‌ها کمک می‌کند سلاحی در دست ظالمان خواهد بود.

🌸 آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی توبه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. (۳۴)

بحث ۲: تبیین توحید

☞ - یکی از مسائلی که برای همه، در زمینه‌ی تفکرات اسلامی لازم است، اینها را باید همه بدانند، باید

بفهمند. یکی اش این است؛ من می‌گوییم آقایانی که توحید را مطرح می‌کنید، خب، نکته بسیار مهم، این

است که این مسأله توحید را به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید؛

بلکه به صورت یک مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

☞ - توحید اگر واقعاً در زندگی ما تأثیر داشته باشد و واقعاً برای ما مهم باشد، آنگاه بین مدل‌های مختلف که در اطراف خود می‌بینیم باید ببینیم آیا نگاه توحیدی در آن وجود دارد یا خیر؟
- آن وقت خداپرست بودن، موحد بودن، برای یک رهبر سیاسی، برای یک آدمی معمولی، برای یک جامعه، برای یک ملت، برای یک جمعیت، و یکی گروه مهم است، لازم و حیاتی است، که توحید را بخاطر آثارش برای خاطر آنچه بر توحید مترتب می‌شود، برای نظامی که توحید پیشنهاد می‌دهد، برای شکلی از زندگی که توحید پیشنهاد می‌دهد.

✘ - اگر در زندگی بعضی از خداپاوران دقت کنیم می‌بینیم که زندگی او با کسی که خدا را قبول ندارد خیلی فرق نمی‌کند. سرمایه‌داری که خدا را قبول دارد ولی به هر نحوی ربوی و اشتباه کارخانه‌ی خود را اداره می‌کند و روزهای یکشنبه به کلیسا می‌رود و پول می‌دهد تا مقداری از گناهان خود که بر اثر نحوه‌ی مدیریت گناه آلودش در کارخانه است را ببخشد. هم بنده‌ی خدا است و هم بنده‌ی گناه.
آن توحیدی که اسلام معرفی می‌کند، توحیدی است بالاتر است از حد پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام.
آن توحید چیست؟

✓ - توحید اسلامی الهامی‌ست در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی روابط اجتماعی، در زمینه‌ی سیر جامعه، در زمینه‌ی هدف‌های جامعه، در زمینه‌ی تکالیف مردم، در زمینه‌ی مسئولیت‌هایی که انسان در برابر خدا، یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هست، توحید این است.

بحث ۳: تبیین توحید و کارکردها

☞ - اینکه خدا یکی است و دو تا نیست یعنی تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همه‌ی انسان‌های دیگر برای خداست، شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید. چه کسی حاضر است موحد بشود حالا؟

شما ودیعه‌ی پول را دارید و بس، شما عاریه دارید. این لازمه توحید است. « الْمَالُ مَالُ اللَّهِ، جَعَلَهُ وَدَاعٍ عِنْدَ النَّاسِ »

✓ - اگر چنان که اعتقاد به توحید داشته باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر، اصلاً معنی ندارد. ملاک برتری تقوا و نزدیکی به خداست نه طبقه‌ی اشرافی یا هر ملاک دیگری. دیگر کسی نمی‌گوید فلانی برتر از ماست زیرا ملاک تقواست. دیگر کسی نمی‌گوید فلانی پست‌تر است زیرا فقیر است. در حوزه‌ی عبودیت دیگر معنا ندارد که یک بنده‌ی خدا زنجیر بر گردن فرد دیگری بیندازد. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی دیگرندگان است.

✓ - نقل است که فرستاده‌ی سپاهیان اسلام آمد وارد کاخ پر قدرت ساسانی شد. یک عرب زنده‌پوش ... وارد بارگاه آن چنان قدرت عظیم سیاسی‌ای شد. شما فکر می‌کنید که ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید در اندیشه مجادله آمد؟ ابدأ. آخر در مقابل یک قدرتمند عظیم‌الشانی، وقتی یک آدم ناچیز کوچکی حاضر بشود، همه همتش این است، که بلکه بتواند خودش را یک ذره متصل کند به آن قدرت عظیم، یک خُرده خودش را به او نزدیک کند؛ اگرچه با چرب‌زبانی، با تملق، با اظهار ترس، با اظهار عبودیت و بندگی. فکر می‌کنید این جوری شد؟ ابدأ. وقتی که رفت جلو تا در مقابل تخت رسید، گویا پایش را روی تخت یزدگرد هم گذاشت، برای اینکه دید کاغذ را یزدگرد نمی‌آید بگیرد از او. کاغذ آورده بود، پیغام آورده بود، دیگران آمدند بگیرند، گفت به شماها نمی‌دهم، به خودش باید بدهم. آن هم که از جایش بلند نمی‌شد بیاید از این عرب کاغذ بگیرد، مجبور شد این برود جلو. رفت، تا روی تختش رفت، کاغذ را به او داد مثلاً. گفت شما برای چه آمدید؟ سه جمله گفته، سه جمله که این جملات بایستی با خطوط درخشنده‌ای در لوحی نوشته بشود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت کوبیده بشود تا همه بدانند شعار اسلام و ایده‌ی اسلام چیست. گفت چرا آمدی؟ گفت ما آمدیم «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» البته در طی بیاناتی؛ این سه جمله‌اش مورد نظر ماست. «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»، ما آمدیم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم. ... یعنی مردم را از عبادت تو، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استاندارانت، دهبانانت، سرداران، در گوشه و کنار خلاص کنیم، «مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ»؛ بعد کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند؟ چه جوری باشند؟ بی‌بندوبار باشند؟ نه؛ بنده خدا باشند. بنده خدا

بودن یعنی آزاد بودن، یعنی آقا بودن، یعنی به سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال، هر اندازه بخواهی استفاده کردن و بهره‌مند شدن؛ همین جور که در جامعه اسلامی این جور بود.

در جامعه اسلامی مردم بندگان خدا بودند، نه بندگان قدرت‌ها. حتی در آن وقتی که مسیر جامعه اسلامی انحراف پیدا کرده بود و صددرصد اسلام نبود هم، این جور بود. حتی در همان سالهایی که فتح ایران انجام می‌گرفت، اثر تربیت‌های نبوی و قرآنی در مردم بود. ... آزادی به معنای مطلق‌العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی، که در روح انسان، در آن نظم و در آن اجتماع، انسان بار هیچ‌کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی است، حرفش مورد قبول قرار می‌گیرد. اگر به الهام الهی سخن نگفت، حرف او هم مردود می‌شود.

«لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ مِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَىٰ سَعَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». جمله دوم؛ گفت

آمدیم تا مردمان را، بندگان خدا را، از حصار محدود و تنگ دنیا ببریم در فراخنای دنیا و آخرت؛ حصار محدود و تنگ دنیا! در یک جامعه‌ای که مردم با بینش درست زندگی نمی‌کنند، از هر طرف نگاه می‌کنند، نزد نگاهشان چیزی جز دنیا و بهره‌های دنیوی نیست، از هر طرفی نگاه می‌کنند مردم، جز لذایذ دنیوی و منیّت‌های باب دنیا چیزی برایشان مطرح نیست، هر چه نگاه می‌کند، تلاش‌های کوچک و ناچیز حیوانی خودش را می‌بیند و منافع کوچک و پست و حقیر و دفعی و آنی‌اش را. در جامعه‌ای که یزدگرد بر مردم حکومت می‌کرد، مردم چنین نبود که همه از یزدگرد راضی باشند، ناراضی هم زیاد بود؛ اما این ناراضی‌ها چون چشمشان نزدیک‌بین بود، چون افق دیدشان تنگ و کوچک بود، ... حاضر نبود که برای آزادی، برای شرافت و اصالت و فضیلت انسانی اقدامی به عمل بیاورد. علتش چه بود؟ افق دیدش کوچک و تنگ و محدود بود، ضیق دنیا.

بحث ۴: تبیین توحید و کارکردها

﴿۴﴾ - وقتی که انسان مسلمان شد، همه چیز برای او مقدمه است، همه چیز برای او وسیله است برای چه؟ وسیله‌ای است برای رسیدن به جهان بینش فکر و اندیشه و دید انسان که به وسعت خدا وسیع و گسترده است - نمی‌گویم جهان پس از مرگ - .

پول و دنیا و مقام و محبت‌های دنیا برایش ارزش و اصالت ندارد. اینها همه وسیله است برای اینکه انسان بوسیله‌ی آن رضایت الهی را کسب کند. دنیا و آخرت در اندیشه‌ی اسلامی به هم دوخته است.

بحث ۵: تبیین توحید و کارکردها

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ﴾ " کسانی که ایمان آورده‌اند شدیدترین محبتشان برای خداست، مهر و محبتشان به خدا شدیدتر است از همه‌ی این جلوه‌های ظاهری و دنیایی، از همه قطب‌هایی که انسان را به سمت خود می‌کشاند، از همه‌ی خدایان دروغین از خدای شهوت و نفس؛ از خود انسان گرفته تا آن خداهایی که در صدر و بالای اجتماعات جا گرفته‌اند و از همه‌ی اینها، خدا برای انسان مومن محبوب‌تر است. فقط خدا هست و دیگر هیچ چیز غیر از خدا ارزش ندارد.

تبیین اثرات عبودیت در پیشگاه غیر خداوند:

✘ - در این دنیا برخی خود قدرت دارند و برخی به وسیله‌ی نزدیکی که به دیگران دارند احساس قدرت می‌کنند. ظالم خیال می‌کند قدرت دارد و کسی هم که در دربار اوست خیال می‌کند من به واسطه‌ی این ظالم دارای قدرت هستم. "و من النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً" یعنی اینها غیر از خداوند را دارای اثر می‌دادند و با او محبت و دوستی دارند.

ولی در صحنه قیامت همه مشاهده خواهند کرد که چه ظالم، چه کسی که خود را به او وصل کرد، چه گدا و چه شاه همه یکسان هستند و مدام که به هم نگاه می‌کنند هیچ قدرتی در خود و دیگران نمی‌بینند و تنها قدرت الهی است که آنجا جلوه‌گری می‌کند و می‌فهمند همه‌ی این قدرتی که حس می‌کردند جز ادعا، حرف‌ها، باد و بروت‌ها و کاخ‌ها و زندگی‌ها دنیوی نبود و هیچ و پوچ بوده است.

آنگاه گناهکاران از رفتار خود پشیمان میشوند که چرا به قدرت این ظالم تکیه کرده بودند. و حالا در قیامت این ظالمان اصلاً نمیتوانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند چه برسد برای دیگران شفاعت کنند.

- "إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ آيَةً ۖ سوره‌ی بقره" آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد. (۱۶۶)

یعنی پادشاهان ستمگر از بدبخت‌هایی که برای قدرت به اینها وصل بودند یا بخاطر خود شیرینی به اینها وصل بودند، اعلام دوری و بیزاری می‌کنند.

و تابعان و دنباله‌روان می‌گویند: وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾

و پیروان می‌گویند کاش برای ما بازگشتی بود (به دنیا) تا همان‌گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری می‌جستیم این‌گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرت‌هاست به ایشان می‌نماید و از آتش بیرون آمدنی نیستند. (۱۶۷)

جلسه ی دهم : عبادت و اطاعت انحصاری خداوند

﴿ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾ (۳۰) ﴿

آنجاست که هر کسی آنچه را از پیش فرستاده است می‌آزماید و به سوی خدا مولای حقیقی خود بازگردانیده می‌شوند و آنچه به دروغ می‌ساخته‌اند از دستشان به در می‌رود. (۳۰)

﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾ (۳۱) ﴿ سوره ی مبارکه ی یونس

بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند خواهند گفت خدا پس بگو آیا پروا نمی‌کنید. (۳۱)

بحث ۱: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

﴿ اعتقاد به توحید برای ما تکلیفی را به بار می‌آورد که باید ببینیم این تکلیف چیست؟

✗ آیا توحید فقط در حد زبان است یا فقط در حد عمل شخصی یا تعهدی اجتماعی را به بار می‌آورد؟

✓ تعهدی که توحید برای جامعه به بار می‌آورد شامل همه‌ی مسائل از قبیل حکومت، اقتصاد و روابط بین‌الملل، روابط افراد با یکدیگر است.

اعتقاد به توحید باید در مجموعه‌ی قوانین مصوّب در آن جامعه رقم بخورد و به طور کلی با جامعه غیرتوحیدی در تفاوت است.

اکنون به بررسی شاخص‌های توحیدی لازم‌الاجرا می‌پردازیم.

اصل اول: انسان‌ها حق ندارند هیچ کس و هیچ چیز به جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند.
 "أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۖ ۶۰ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نیستم که شیطان را نپرستید، زیرا دشمن آشکار شماست؟"
 - باید توجه کرد که شیطان مفهوم عام‌تری نسبت به ابلیس دارد. شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرین خارج از وجود انسان.

"أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ" یعنی که عبودیت نکنید، سرسپرده و مطیع نباشید به آن نیروهای شرآفرین. این یک بخشی از توحید است.

در احادیث داریم که اطاعتی از خدا و نمایندگی خدا نباشد این در حد شرک است یا خود شرک است. (مثلاً ما مسلمانیم ولی حکومت در جامعه قوانین غیر اسلامی اجرا کند چنین حکومتی امر الهی را زمین زده است هر چند حکومت در جامعه اسلامی باشد یا حاکمش مسلمان باشد.)

✓ یک حدیثی است شاید مکرر در مواردی خوانده باشیم، الآن هم جای خواندن همین حدیث است که از

قول امام باقر علیه‌السلام نقل شده در کتب معتبره ما، از جمله در کافی شریف، اصول کافی، که امام علیه‌السلام نقل می‌کند به عنوان حدیث قدسی، در چند جمله، در چند عبارت، و آنچه که به نظر من مانده و نزدیک‌ترین و مفصل‌ترین عبارت است این است که «لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونََّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»، ترجمه حدیث یا بهتر این است که مضمون اجمالی حدیث

را بگویم: اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، «بَرَّةً تَقِيَّةً» با پروا، پرهیزگار، مراقب، اما این بلا بزرگ

موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذب، معاقب، مبتلای به نعمت خود قرار دهد. این حدیث است.

چرا؟ به خاطر این است که اطاعت غیر خدا، عبودیت غیر خدا، منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی انسان، منافی است با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی‌ای که مقدمهٔ اوج‌گیری انسان است که اگر آن آزادی‌ها نباشد، اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دامن‌گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید، نمی‌تواند آن اوجی را که خدا برایش معین کرده است بگیرد، نمی‌تواند رشد کند، نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند. مثل گیاهی که به پایین ساقه‌اش یک سیم محکمی بسته باشند، مثل گیاهی که ده‌ها وسایل منع از رویش را در اطرافش به وجود آورده باشند. این گیاه نمی‌تواند رشد کند، وقتی رشد نکرد، میوه نمی‌دهد، وقتی که میوه نداد، بودنش چه فایده دارد؟

بحث ۳: تبیین قرآنی درباره اینکه فقط خداوند را باید عبادت کرد

﴿۳﴾ - گاهی قرآن از یک گوشه و از یک کنار به بحث اثبات مطلب می‌پردازد و خیلی رویاروی استدلال نمی‌کند. مثلاً قرآن وقتی می‌خواهد ثابت کند که فقط باید خدا را اطاعت و عبودیت کرد می‌فرماید: "قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ" "بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد." دو نمونه دیگر از اثبات قرآنی درباره اینکه فقط باید خداوند را عبادت کرد:

«وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» و کیست آن که برون می‌آورد زنده را از مرده. ... از زمینی که اگرچه گنجینهٔ هزاران مادهٔ حیات‌بخش و زندگی‌افزاست، اما خودش مرده است، از دل او بیرون آوردیم شما را و الآن هم داریم بیرون می‌آوریم انسان‌ها را. انسان‌ها مایه اصلی و ریشه اولی‌شان چیست؟ جز همین مواد حیاتی و غذایی که از ارض و از زمین است؟! پس «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» ... «وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» و کیست که به در می‌آورد، برون می‌کشد، مرده را از زنده؟ یعنی بچه مرده را از شکم مادر زنده، یعنی انسان بد و روح مرده را از انسان زنده و دارای روح زنده و از این قبیل تعبیراتی و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد. به هر حال نشانهٔ کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده را از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانهٔ کمالِ قدرتمندی و قبضهٔ نیرومند قدرت خداست.

«وَمَنْ يُدَبِّرِ الْأَمْرَ» کیست که امرِ تکوینیِ عالم را تدبیر می‌کند؟ ... کیست که آن ماه را در یک حدّ معینی از زمین قرار می‌دهد، که اگر بیش از آن قرار می‌داد، ... آب دریا سراسر سطح زمین را می‌گرفت. و اگر دورتر بود، ... آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در اعماق زمین فرو می‌رفت.

... این سؤال در ضمن اینکه از مشرکانِ زمانِ نزول وحی بود، از من و شما هم در قرن بیستم هست. «مَنْ يُدَبِّرِ الْأَمْرَ» کیست که دارد همهٔ عالم را تدبیر می‌کند؟ از دلِ ذرات تا اعماق دنیاهای دوردست را او دارد می‌گرداند با دستِ قدرت. «مَنْ يُدَبِّرِ الْأَمْرَ»، کیست؟ بی‌تعصب، بی‌غرض، آگاهانه فکر کن تا جواب واقعی را پیدا کنی. «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» خواهند گفت «اللَّهُ». بعضی فکر نکرده می‌گویند «اللَّهُ»، که عقیده‌شان این بوده، در همان زمان هم بوده؛ بنده یک خُرده فکر می‌کنم، دقت می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»، می‌گویم خداست. این انتظام عجیب عالم تکوین از سوی خداست و بس. این دست قدرت اوست که دارد این گردونه را می‌گرداند. آنچه که می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم با چشم طبیعی و چشم غیرطبیعی و آنچه امروز نمی‌بینیم، لکن ده‌ها سال دیگر بر اثر پیشرفت دانش خواهیم دید، جز زاییده‌ها و پدیدآمده‌های قدرت خدا، چیز دیگری نیستند «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

خب، حالا که خداست، «فَقُلْ»، همین‌جا گریبانشان را بگیر پیغمبر ما، ای مُبَشِّرِ دعوت ما، ای مسئولِ کمالِ انسان، «فَقُلْ» بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ»؟ آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ یعنی چه؟ یعنی پروا نمی‌کنید از این خدای عظیم، از این خدای عظمت‌آفرین، که غیر او را در اطاعت، در عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟

نکته‌ی قرآنی:

اگر جایی سمع یا بصر آمده منظور گوش و چشم نیست بلکه اشاره دارد به داشتن بصیرت، به داشتن نیروهای فهم و خرد، که ای انسان حال بناست فکر کنی و قرار است جواب این سؤال ما را بدهی تو دارای سمعی و بصری.

- بحث ۴: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

﴿﴾ یکی از ابعاد توحید این است که همان‌گونه که قوانینی تکوین در عالم در اختیار خداوند است باید قوانین تشریحی نیز در اختیار خداوند باشد و برای اینکار خدا پیامبرانش را فرستاده است. چرا باید قوانین تشریحی نیز توسط خدا تعیین گردد؟

زیرا که انسان به عنوان مخلوق الهی، دارای مرتبه‌ی عقل پایین‌تر، دارای مرتبه‌ی قدرت ضعیف‌تر و دارای مرتبه‌ی دانش ناقص‌تری است، - پس در قانونگذاری نیاز به کمک الهی و علم الهی دارد و خود با عقل محدودش نمی‌تواند همه قوانین را بفهمد.-

- بحث ۵: کمک عقل انسان در دریافتن توحید در جهان

✓ - انسان با خرد خود به راحتی می‌تواند بفهمد که هرچه غیر از خداوند، قدرت حمایت و هدایت او در برابر حوادث و روزگار را به معنای حقیقی ندارد. و توحید هم دقیقاً یعنی باور به اینکه غیر از خداوند، هیچ قدرتی قابل اتکاء نیست. کوری عصا کش کور دیگری است.

جلسه‌ی یازدهم : روح توحید ؛ نفی عبودیت غیر خدا

سوره‌ی مبارکه‌ی انعام

﴿ أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ
مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۱۱۴

﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۱۵

ترجمه:

۱۱۴ - (با این حال)، آیا غیر خدا را به داوری طلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است؛ و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، به حق از طرف پروردگارت نازل شده؛ بنابراین از تردیدکنندگان مباش! ۱۱۵ - و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ‌کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست.

یک نکته :

- اگر چه که در مکتب‌خانه‌ها هم به بچه‌ها می‌آموزند خدا یکی است دو تا نیست، ولكن غالباً موحدین شناخت از وجهه‌های گوناگون توحید تا نزدیک سنین رحلت از این جهان هم، چیزی درست نمی‌دانند.

- بحث ۱: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

⚠ - باید بدانیم که عبادت به دو صورت در قرآن مورد ملاک است:

❖ اول : نوع اول عبادت است که عبادت به صورت سجده و تعظیم کردن در برابر کسی و نماز خواندن برای او باشد.

❖ دوم : نوع دوم عبادت این است که به طور مطلق از کسی پیروی کنید.

مسیحیان چون به طور مطلق از علمای خود پیروی میکردند، قرآن، آنها را تشبیه می‌کند که اینها علمای، احبار و رهبانیون را عبادت می‌کردند. برخی از مسیحیان از جمله حاتم طائی معترض شد که ای پیامبر ما کجا برای علما خودمون سجده و عبادت انجام می‌دادیم؟

جواب: اینکه منظور قرآن این نبود که اینها بر آنها سجده می‌کردند بلکه منظورش این است که بدون قید و شرط از احبار و رهبانیون پیروی می‌کردند، حلال‌های الهی را حرام اعلام می‌کردند و شما بدون اینکه تحقیق کنید از آنها پیروی می‌کردید. و به طور عملی از دامنه توحید خارج می‌شدید.

"سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۱:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ."

تذکر تذکر:

شخصی به امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: "قرآن، علّت انحراف قوم‌های گذشته را پیروی از علمای خودشان می‌دانند." و شما هم به ما دستور می‌دهید از علمای شیعه پیروی کنید؟
امام صادق علیه‌السلام: آن قوم‌ها می‌دیدند که علمای قومشان علنی گناه و فساد می‌کنند ولی با این وجود از آنها پیروی می‌کردند.

- حتی کسانی که به حرف‌های نماینده‌ی الهی به طور کامل گوش بدهند و حواس خود را جمع کنند درست است که دارند حرف‌های آن فرد را گوش می‌دهند ولی در واقع عبادت الهی را دارند انجام می‌دهند و به توحید به طور عملی پایبند هستند.

✘ - از این طرف هم اگر کسی به حرف‌های شیطانی افراد دل بسپارد و به آنها معترفانه و تأییدگونه گوش بدهد، عبد شیطان است.

✘ - از جمله چیزهایی که اگر آن پیروی کردی عبد آن شدی قانون است، نظم اجتماعی، سنت‌ها و آداب رسوم است. حال شاید پرسیده شود پس از قانون پیروی نکنیم؟ نخیر باید از قانونی پیروی کرد که با توجه

به احکام اسلامی پایه‌ریزی شده باشد سعی کن این همه خدایی باشد تا تو در حال اطاعت، در حال تبعیت، بنده‌ی خدا و مشغول عبادت خدا باشی.

✓ پیامبران همه که آمدند برای پایه‌ریزی ایده‌ی توحیدی، که علاوه بر رهایی انسان از بندهای دیگران، آمدند برای ظهور توحید در نظام اجتماعی و روابط اجتماعی. ببینید این توحید چقدر تفاوت دارد با توحید اینکه خدا یکی است و دو تا نیست.

تذکر تذکر : در مورد لزوم انس با قرآن :

سعی کنید با قرآن انس داشته باشید، سعی کنید محتاج این نباشید که من بیایم برایتان معنا کنم. خودتان را به این گنج پایان و دریای بی‌کران نزدیک کنید.

بنده مکرر توصیه کردم و هر وقت این توصیه را نمی‌کنم احساس میکنم باری بر دوش من است. اولاً احساس وظیفه می‌کنم به شما بگویم لازم است به قرآن مراجعه کنید. این دریای عظیم این اقیانوس بی‌ساحل جوری است که هو البحر من ای النواحي آتیته؛ از هر طرفی که بروید یک استفاده‌ای می‌کنید. هر کسی با قرآن بنشیند و برخیزد، یک استفاده‌ای می‌کند. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید:

هیچ کس با قرآن ننشست مگر اینکه افزونی و کاستی در او پیدا شد، فزونی در در هدایت و کاستی در کوردلی و نابینایی روح و درک و باطن.

این را تذکر دادم تا این دام‌های فراوانی که می‌خواهد مردم را از قرآن دور نگه دارد. هنوز یک عده‌ای جاهل می‌گویند: آقا قرآن را هیچ کس جز اهل بیت نمی‌فهمد.

بنده فقط می‌توانم در جواب همان را بگویم که امیرالمومنین فرمود: سخن حقی است که از آن اراده‌ی باطل می‌شود زیرا که نتیجه‌ای که حاصل می‌شود باطل است؛ نتیجه چیست؟ دور افتادن از قرآن.

به کسی گفتند: نماز بخوان گفت‌ای آقا نماز آن است که علی‌علیه‌السلام می‌خواند، اگر نماز آن است من بیخود چه کنم:

گر نماز آن بود کان مظلوم خواند دیگران را زین عمل محروم کرد

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ، كَقَطْعِ أَيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ .

هنگامی که فتنه‌ها، هم چون پاره‌های شب تاریک، شما را در خود پیچید، برشماست که به قرآن تمسک جوید. اصول کافی ج ۲ ص ۴۵۹

- بحث ۲: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

☞ - در اینجا باز به بیان این نکته می پردازیم که اطاعت از غیر خداوند مخالف با توحید است و قرآن از این کار منع کرده است.

" أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَغَى حَكْمًا " آیا جز خدا کسی را به عنوان حکم بپذیرم و طلب کنم؟ در حالی که " وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ لِكِتَابٍ مُفَصَّلًا " در حالی این خدا است که این قرآن را با تفصیل و تبیین، بدون اختلاط و امتزاج، برای شما فرستاده است. " مُفَصَّلًا " یعنی بدون اینکه خللی در مباحثش باشد، بدون اینکه مطالبش قروقاطی باشد، بدون اینکه سخن غیر خدا مخلوط باشد؛ " مُفَصَّلًا " یعنی مُبَيَّنًا، با تبیین تمام و کامل.

" وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ زَيْبِكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا " تمام شد، بسته شد، تخلف ناپذیر شد، فرمان پروردگار تو، از روی راستی و از روی استواری.

- " وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ " اوست شنوا و دانا، شنوای آهنگ نیازهای باطنی شما و دانای به راه و رسم شیوه‌ی لازم برای شما. او می تواند برای شما طراحی کند و نقشه بریزد.

- اگر بیشتر مردم هم از راه الهی منحرف شوند ما وظیفه داریم در مسیر الهی بمانیم: آیه‌ی " وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ "

- بحث ۳: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

﴿﴾ بیان کردیم که اگر از قانون کسی اطاعت کردی به معنای عبد بودن در پیشگاه اوست و آن کسانی که راه‌ها و شیوه‌ها و روش‌ها را برای زندگی مردم جعل می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند، آیا یقین دارند به صحت این راه‌ها؟

اگر از ساده‌دلی یقین کنند، باید آرزو کرد که یک چهل، پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه‌های محکم، خراب از آب در می‌آید. یقین هم ندارند. "إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ" ، با تخمین با گمان، با فرضیه و تئوری، مردم دنیا را، جامعه‌های بشری را می‌خواهند اداره کنند.

ولی خدا با تئوری کسی جهان را اداره نمی‌کند، با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی، انسان‌ها را به راه هدایت می‌کند "إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ" یقیناً پروردگار تو داناتر است به حال کسانی که گمراه می‌شوند از راه او ، " وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ " و او داناتر است به راه یافتگان و هدایت‌شدگان.

- بحث ۴: تکالیف ناشی از اندیشه‌ی توحیدی

﴿﴾ - همه‌ی کارها از جمله خوردن برای خدا باشد و با خوردن که نیاز اساسی است منظور را به بردن نام خدا برای همه‌ی نیازهای اساسی تعمیم می‌دهد.

" فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ "

شاید اینجا ببینیم بعد از یک مطلب کلی؛ بحثی فرعی آمده است. ولی باید توجه داشت برای خدا اصلاً مسائل در یک سطح‌اند و فرعی و اصلی ندارد.

جلسه‌ی دوازدهم : توحید و نفی طبقات اجتماعی

﴿ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ ۹۱ سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون
ترجمه این آیات چنین است:

خدا هیچ فرزندی برای خود نگرفته و هیچ معبودی با او نیست. اگر چنین بود، هر خدایی آفریده‌هایش را به سویی می‌برد و خدایان بر یکدیگر برتری می‌جستند. پاک و منزّه است خدای یکتا از آنچه وصف می‌کنند.

خلاصه مباحث گذشته

... عرض کردیم که توحید را در صورتی که ما به عنوان یک عقیده عمل خیز و تعهدانگیز بدانیم، ناگزیر یک سلسله الزام‌ها و تعهدها را از این عقیده بر دوش ما می‌نهد، و گفتیم که باید این الزام‌ها و تعهدها را بفهمیم، و البته این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسان‌ها هم نیست؛ بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی است. روی نظام اجتماعی و شکل جامعه است؛ یعنی توحید وقتی در جامعه‌ای وارد شد، اول کاری که می‌کند، بنای آن جامعه را با شکلی که متناسب با این عقیده است، انجام می‌دهد. بعد از اینکه این کار انجام گرفت، آن وقت نوبت می‌رسد به اینکه یک انسان موحد چه تکالیفی دارد به عنوان یک فرد.

به هر صورت، این تعهدات را باید شناخت و دانست. ما تعبیر کردیم از مجموعه این تعهدات به قطعنامه‌های توحید. گفتیم توحید یک قطعنامه‌ای به ما می‌دهد، یک مجموعه قرارداد و الزام را روی دست ما می‌گذارد. ما برای اینکه بتوانیم انشاءالله موحد زندگی کنیم، لازم است که این تعهدات را فعلاً بدانیم. اولی از این تعهدات، عبارت بود از اینکه عبودیت و اطاعت، منحصرأ از آن خداست؛ این اول تعهد توحید است. ... امروز دومین تعهدی که توحید بر دوش موحد می‌گذارد، جامعه موحد، فرد موحد، دنیای موحد، با این عنوان می‌توان مشخص کرد ...: توحید و نفی طبقات اجتماعی. ...

- بحث ۱: نفی اختلاف طبقاتی در اندیشه‌ی توحیدی

﴿﴾ یکی از کارکردهای توحید نفی اختلاف طبقاتی است.

اختلاف طبقاتی یعنی چه؟

یعنی اینکه انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند، اینها مثل هم نیستند. یک عده محکومند به اینکه محرومیت بکشند، رنج ببرند، خدمت گروه‌های دیگر را بکنند و باید از این محرومیت‌ها و رنج‌ها گله‌ای نداشته باشند. یک عده هم بایستی برخوردار باشند از لذت و عیش زندگی و هرچه می‌خواهند بکنند. - آن وقت دو نفر از دو طبقه حق ندارند با هم ازدواج کنند، با هم دست بدهند با هم رفاقت کنند با هم دست بدهند و ...

چرا؟ برای اینکه او معتقد است وضع طبیعی اینجوری هست، اصلاً ذاتاً اینجوری آفریده شده‌اند، قابل تغییر و دگرگونی نیست، نمی‌شود کاری کرد، اینجور ساخته شده است؛ این جور آفریده شده است؛ حالا که معتقد است حتماً مظلوم به دنیا آمده دیگر امید و تلاشی برای تغییر وضع خود ندارد و این را جبر بر خود می‌داند که بله بالاخره کاری هم با آن نمی‌توان کرد. چون او پسر کشاورز فقیری بوده باید خودش نیز کشاورزی فقیر باشد، چون پدرش بی‌سواد بوده خودش نیز باشد بی‌سواد باشد. در جامعه توحیدی اصلاً چنین اختلاف طبقاتی‌ای مشروعیت ندارد.

- بحث ۲: کارکردهای اندیشه‌ی توحیدی

یک نکته: البته مصلحینی پیدا می‌شدند، افکار را عوض می‌کردند، دقت کنید به این نکته‌ای که عرض می‌کنم. مصلحینی می‌آمدند، اول فکر را عوض می‌کردند، اول فرهنگ را دگرگون می‌کردند، اول می‌گفتند که این فلسفه غلط است، بر اساس غلط بودن آن فلسفه، مردم را قانع می‌کردند به اینکه این وضع ظالمانه است. برداشت صحیح از تحولات تاریخی این است.

این درست نیست که ما بگوییم اول وضع عوض می‌شود اول شکل اجتماعی دگرگون می‌گشت بعد فلسفه‌ها و افکار دگرگون می‌گشت، نه؛

﴿﴾ اگر چنانچه ما قائل شدیم که خالق دو تا است آن اجتماعی و آن فلسفه‌ی دو خدایی که خدای بودنش اولین تأثیرش در اجتماع این است که دو گروه در اجتماع به وجود می‌آورد. وقتی ما یک خدایی هستیم معنایش این است که همه مردم جامعه از یک منشأ هستند، در یک صفاند در یک گروه‌اند یک طرفند، برادر و در کنار هم‌اند. همه انسان‌ها از یک اصل و یک ریشه آفریده شده‌اند. هیچ کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. پس نوع اعتقاد یا عدم اعتقاد به توحید، می‌توانند در نگرش اجتماعی خودش را نشان دهد.

استناد به آیات قرآن برای رد نظام طبقاتی :

*- بخش اول آیات قرآن :

یک بخشی از آیات قرآن که با اثبات توحید و نفی چند خدایی بودن، چند طبقه شدن را نیز رد میکند را ببینید.

«إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد. یعنی اختلاف، یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها، یعنی برداشته شدن انسجام و وحدت در آفرینش، آفرینش جهان و انسان. آنی که خدای نوری و خدای ظلمتی و خدای انسانی و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است، این آفرینش را یک تکه تکه جدا جدا می‌داند. اما بر طبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه متصل و منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و زمین و موجودات، همه و همه با همدیگر اتصال و ارتباط دارند، همه با هم وحدت دارند. «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر چندین خدا و معبود می‌بودند، هر الهی، هر معبودی، مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد، «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفت. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» پاک و منزّه و مبراست خدا از آنچه که توصیف می‌کنند.

*- بخشی دوم از آیات قرآن :

همه می‌دانیم که خطاب های قرآن همگانی است و این نشان از این دارد که همه استعداد رسیدن به مقامات و پیشرفت را دارا هستند. پس خطاب همگانی، نافی طبقات اجتماعی است.

بخشی از این آیات از سوره بقره است، آیه ۲۱ و ۲۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای مردمان، ای انسان‌ها، خطاب به کیست؟ خطاب به طبقه بالا و پایین نیست خطاب به انسان‌های سیاه یا سفید نیست. خطاب به یک گروهی از انسانیت نیست، خطاب به همه انسانیت است. تکیه ما روی این کلمه است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای انسان‌ها، «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبادت و عبودیت کنید پروردگارتان را که یکی است، «الَّذِي خَلَقَكُمْ» آن که آفرید شما را، «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و همه گذشتگان را «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» مگر که تقوا پیشه کنید؛ یعنی این عبادت، این عبودیت، موجب تقواست. یکی از چیزهایی که تقوا را، آن حالت نیک جالب را- تشریح کردم برایتان که تقوا یعنی چه- آن حالت مصونیت از گناه را، در روح، در انسان، به وجود می‌آورد، عبودیت خداست. لذا در جامعه‌ای که همه مردم بنده خدا هستند و جامعه شکل بندگی خدا دارد، در آن جامعه، تقوا هر چه بخواهی فراوان است. هر چه تقوا بخواهی فراوان، قحط تقوا نیست مثل روزگار ما!

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا»، ببینید همه چیز برای همه است. آن که قرارداد برای شما، شما یعنی کی؟ انسان‌ها، همه. «الْأَرْضَ فِرَاشًا» زمین را گسترد «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» و آسمان را بنایی استوار، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آب باران «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» برون آورد به وسیله این باران از میوه‌ها برای روزی شما، نه روزی طبقه خاصی و شما صدقه سری آن‌ها بخورید، نه؛ برای همه. حالا که این جور است، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» پس دو خدایی نشوید، با دو تا خدا قرار دادن، با رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه و ده گروه تقسیم نکنید، همه یک گروه‌اند «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ « شما که می‌دانید، برای خدا شریکان و رقیبان فرض مکنید.

*- بخش سوم آیات قرآن در نفی نظام طبقاتی : شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی

بعد سوره حجرات، این آیه معروفی که در زبان‌ها خیلی رایج و دایر است، آیه ۱۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای انسان‌ها، باز خطاب به همه است، ما آفریدیم شما را از مردی و زنی. همه شما

را از یک مرد و یک زن، همانی که در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام این جور بیان شده، مضمون همین آیه است:

«النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ * أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ»

همه یکسان و برابرند از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش. «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» شعبه شعبه شدن‌ها و قبیله قبیله شدن‌ها برای تعارف و شناخت است. ... «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» این حکم قاطع اسلامی است در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ گرمی‌ترین شما در نزد خدا، با تقواترین است. یعنی از یک طبقه‌ای بودن، وابسته به خانواده‌ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره‌ای بودن، موجب گرمی‌تر بودن نیست. و تازه نکته جالب‌تر و باریک‌تر این جاست آن‌هایی که با تقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. این جور نیست که آدم‌های با تقوا یک پول بیشتری بگیرند، یک حقوق بیشتری داشته باشند یا از حقوق اجتماعی بیشتری و بهتری برخوردار باشند، نه، نخیر؛ این جور نیست. بلکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» پیش خدا عزیزترند. البته تقوا منشأ یک آثار اجتماعی هست تا یک حدودی، اما نه چندان؛ بعضی از مشاغل و پست‌ها هست که شرطش با تقوا بودن است، فقط همین اندازه. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» همانا خدا دانا و مطلع است. باز قسمت دیگر، یک آیه است مربوط به سوره اسراء، آیه ۷۰ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به یقین که بنی آدم را گرمی داشتیم، «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» آنان را که در خشکی و دریا برداشتیم، حمل کردیم، وسیله سیرشان را فراهم کردیم، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» - که این «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» ضمناً شاید اشاره باشد به وجود روابط میان انسان‌ها؛ که اگر انسان‌ها نمی‌توانستند از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروند، این امکان، این خصوصیت در آن‌ها نبود، میان یک جامعه انسانی، ای بسا بنا بر فرضی تفرق به وجود می‌آمد-

«وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» و آنان را از نیکویی‌ها برخوردار کردیم. «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم. چه کسانی را؟ صحبت چه کسانی است؟ چه کسانی را تکریم

کردیم؟ به چه کسی از طبّبات روزی دادیم؟ و چه کسانی را بر بسیاری از آفریدگان تفضیل دادیم؟ انسان‌ها را، نه طبقه و تیره خاصی را. ...

- بحث ۳: کارکردهای اندیشه‌ی توحیدی

﴿﴾ یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به وجود آمده باشد که نابغه باشد ممکن است کسی از پدر و مادر مادری متولد شده باشد که نابغه و با استعداد هستند یکی نیرومندتر است، یکی لاغرتر است، یکی زیباتر است، پس این اختلافات هست اما این اختلافات منشأ اختلافات حقوقی نیست. در جامعه اسلامی با حکومت اسلامی، مقررات اسلامی اینجور نیست که کسی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای پول درآوردن، برای شاغل شدن و تا بالاترین مقامات محتاج پارتی باشد. شرایط دستیابی به امکانات و قدرت در جامعه اسلامی برای افرادی خاص مدنظر نیست و هر کس بنا به تلاش خود می‌تواند به آن برسد. همه می‌توانند در جامعه اسلامی به عالی‌ترین مقامات برسند.

جلسه‌ی سیزدهم : تأثیرات روانی توحید

﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ (۱۷۲) ﴿

سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران

کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است (۱۷۲) آل عمران

﴿ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ (۱۷۳) ﴿

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس از آن بترسید و [الی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است. (۱۷۳) آل عمران

.....

خلاصه جلسه سیزدهم

تأثیرات روانی توحید در دو قسمت است:

- ۱: وسعت دید: دنیا را پایان کار نمی‌بینند به امکانات دنیا دل نمی‌دهند.
- ۲: ترس ندارند: ترس از فقر و انفاق، ترس از قدرت‌های ظالم، ترس از مرگ، ترس از اکثریت مخالف.

دو نکته:

- الف - نحوه تدبّر در قرآن چگونه باید باشد؟ باید اینگونه باشد که ببینیم پیام این آیات برای من چیست.
- ب - ممکن است دو برادر نا همفکر بیگانه باشند و دو هم فکر نابرابر آشنا.

☞ ✓ کلمه توحید از باب تفعیل است توحید را از هر طلبه‌ای شما بپرسید که یعنی چه؟ معنای لغوی‌اش چیست؟ خواهد گفت یکی کردن.

✓ توحید از وحدت است از ماده‌ی وحدت از ریشه‌ی وحدت یعنی یکی بودن.

توحید صیغه باب تفعیلش به قول ما طلبه‌ها می‌شود یکی کردن. توحید یعنی یکی کردن، واحد کردن؛ یعنی چه؟ یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد درآوردن، جامعه غیرتوحیدی را توحیدی کردن، مغز مشرک و دل مشرک از مغز موحد و دل موحد قرار دادن.

توحید به معنای یکی کردن همه‌اش تعهد است، انجام دادن از طریق کار در آن است، اصلاً کلمه توحید این اقتضاء و ایجاب را دارد و این نکته‌ای است که توجه به این نکته باعث می‌شود یک روشن‌بینی مخصوصی در انسان به وجود آید.

توحید در اسلام یعنی حکومت باید الهی باشد، قانون باید الهی باشد، لوازم هدایت مردم به سوی خداوند فراهم باشد، مظاهر شرک که جلوی فکر مردم را می‌گیرد از بین برود.

اگر فقر باعث شده تا عده‌ای از دین بیرون بروند و دزدی کنند ما بیایم فقر آنها را تأمین کنیم و دستشان را بگیریم تا از عمل خلاف دست بردارند و به خداوند روی بیاورند و موحد شوند و توحید داشته باشند. اگر کشور ظالمی با ظلم خود دارد دین را از مردم می‌گیرد ما با آن کشور بجنگیم و مردم را در توحید داشتن یاری کنیم. اگر حاکم ظالمی دارد خدایانی در کنار خدای واحد قرار میدهد و مظاهر شرک و گناه و غیرتوحیدی را ترویج می‌دهد با او مقابله کنیم. همه اینها یعنی جامعه را توحیدی کردن یعنی جامعه را یکی کردن به سمت خدا. جامعه را واحد کردن به سوی خدا.

توحید با معنای صحیحش، با معنای اسلامی‌اش، نه به معنای خرافی و تنبل‌مآبانه‌اش، با معنای درست و صحیحش اگر توحید را ما در نظر بگیریم خدا را یکی کردن، حکومت الهی، جامعه الهی، قانون الهی، نظام الهی به وجود آوردن، مشتمل بر تمام این تعهداتی است که من ذکر کردم.

✓ پس بیاید بنیم تأثیر این عقیده‌ی عمل‌زا، در انسان معتقد چه خواهد بود و چه باید باشد.

فایده‌ی این بحث دو چیز است یک اینکه ما توحید را بیشتر می‌شناسیم می‌فهمیم که توحید به معنای چه آموزش روحی و روانی است اگر کسی از توحید استنتاج تخدیرآمیزی کرد، می‌گوییم آقایان غلط است آن توحید که تو می‌گویی توحید واقعی نیست آنی که من می‌گویم توحید است پس خواننده توحید را می‌شناسد.

✓ فایده دوم اینکه خودمان را می‌شناسیم که ما چه هستیم؟ اگر دیدیم دارویی که به ما دادند آن تاثیر درمانی که باید داشته باشد را ندارد دو حالت دارد یا دارویی که به ما داده‌اند درست نیست یا از آن درست استفاده نمی‌کنیم.

- بحث ۲: تأثیرات توحید

➤ اولین تاثیر توحید این است که وسعت دید فرد مومن بالا می‌رود و فرد مومن دارای وسعت افق دید می‌شود. از تنگ‌نظری‌ها، از کوتاه‌بینی‌ها از نزدیک‌بینی‌ها، آسوده و راحت است و نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم یا جبهه‌ی ما در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد و این قدر نزدیک‌بین نیست.

می‌داند تفکر توحیدی به درازای عمر بشر دارای قلمرو است، با مقیاس عمر بشریت ۱۰ سال، ۲۰ سال، پنجاه سال، صد سال یک لحظه و یک دقیقه بیشتر نیست.

به بیان دیگر آدم موحدی در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود، متوقف نمی‌گردد. مرگ را دیوار زندگی نمی‌داند، مرگ را پایان این راه نمی‌داند، بلکه دریچه‌ای و معبری می‌داند به سوی دنیای وسیع‌تر. اینها خواص توحید است.

✓ یک آدم غیرموحد، هر چه فداکار، هر چه مجذوب ایده‌های شریف و انسانی، همه چیز برایش دم مرگ پایان یافته است. در حالی که موحد، دم مرگ برای او آغاز یک زندگی وسیع‌تر و یک محیط جالب‌تر و دلپذیرتر است. یک مادی اگر چنانچه خیلی فداکار بود، حاضر است خودش را بیندازد در آن جایی، در آن منطقه‌ای، که به نظر او، عدم و نیستی است. اما یک آدم موحد اگر خیلی فداکار بود، اصلاً مثل پروانه‌ای، مثل

شمعی، جز خودسوزی، جز نیندیشیدن به مصالح شخص خود، از او انتظاری نیست، اما اگر به آن فداکاری هم نبود و نشد، آن قدر هم نخواست فداکاری بکند، باز برایش افتادن در آن منطقه‌ای که مادی او را نیستی می‌دید، آسان‌تر است، برای خاطر اینکه آن‌جا را نیستی نمی‌بیند؛ آن‌جا را هم محیط دیگری، جایگاه دیگری، منطقه دیگری از این منطقه وسیع زندگی انسانی می‌شناسد و می‌داند.

- بحث ۳: تأثیرات توحید

﴿﴾ - از جمله تأثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه ترس را در او خشک می‌کند این خیلی مهم است. در قرآن در چندین مورد به مومنین خطاب می‌شود " فلا تخافوهم و خافون ".
- بنده وقتی تأمل می‌کنم، محاسبه می‌کنم، می‌بینم ترس است، بیم و هراس است که دنیا را و آخرت را از دارندگان سلب می‌کند. ترس از فقر است که موجب می‌شود انسان انفاق نکند، ترس از مبتلا شدن به ناراحتی‌ها موجب می‌شود که انسان به جنایت‌ها و فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها تن بدهد، ترس از اینکه نتواند انسان دو روز دیگر بیشتر در این عالم زندگی کند و چه زندگی‌ای؟ و چگونه زندگی؟ ترس از دست دادن همین زندگی پست که معلوم نیست دو روز دیگر باشد یا سه روز دیگر، باعث می‌شود انسان به زندگی‌ها خاتمه دهند، زندگی اجتماعی را ترک کنند یا از بین ببرد یا برای خود و دیگران تلخ کند.

- بحث ۴: تأثیرات توحید

﴿﴾ شما در طول تاریخ نگاه کنید تا ببینید که چه چیزهایی باعث شد طرفداران حق در اقلیت قرار بگیرند چه چیزهایی موجب شد که مردمی که حق را شناخته بودند دنبال حق نروند.
چه چیزهایی موجب شد که مردم دست به جنایات بزرگ بزنند، مردم به جنایتی آلوده بشوند.
غالباً وقتی پیگیری و مطالعه و تحقیق کنید می‌بیند که منشأ این همه ترس است، ترس!
بعد از آنی که مسیر جامعه اسلامی آنچنان که می‌دانید به انحراف و انحطاط کشیده شد چه چیزی موجب شد که مسلمان‌ها نتوانند به اسلام واقعی که برای آن فداکاری کرده بودند، -اسلامی که رایگان به نسل دوم

رسیده بود، - و نسل دوم نتوانست برای خود نگه دارد چیزی که موجب این شد، می بینید که منشأ از دست دادن اسلام واقعی، همین ترس بود.

- بحث ۵: تأثیرات توحید

﴿۳﴾ - مومن از اکثریت مخالف ترس ندارد این اصل مهم اسلامی موثر در زندگی یعنی نگاه نکردن به اینکه دیگران چه می گویند، اعتنا نکردن به اینکه اکثریت اسیر جهل یا غرض چگونه عمل می کنند. چون این اصل در اختیارشان نبود از امیرالمومنین کناره گرفتند.

مهمترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می دهد، از دشمنان این راه نمی هراسند.

مومن از اکثریت نمی ترسد و برعکس ایمانش نیز زیاد می شود: "الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ" (۱۷۳)

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند پس از آن بترسید و [الی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است. ۱۷۳ آل عمران - " وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ "

- بحث ۶: نحوه تدبّر در قرآن

﴿۴﴾ - نحوه تدبّر در قرآن چگونه است؟ هرگاه قرآن میخوانیم باید ببینیم پیام این آیات برای من چیست؛ مثلاً وقتی آیاتی که در مورد ماجرای فرعون است را میخوانیم ببینیم آیا ما مثل فرعون غرور داریم یا نه؟ وقتی آیات قوم حضرت موسی علیه السلام را میخوانیم باید ببینیم ما نیز مثل قوم حضرت موسی رفتار میکنیم یا نه؟

از پیامبر پرسیدند چرا در قرآن بیشتر آیاتی که آمده است در وصف قوم حضرت موسی علیه السلام است؟

ایشان فرمودند زیرا همه آزمایش‌هایی که برای قوم حضرت موسی علیه‌السلام آمده است برای امت من نیز رخ خواهد داد.

یک نکته قرآنی :

در داستان حضرت نوح علیه‌السلام داریم که وقتی حضرت نوح علیه‌السلام برای نجات فرزند گمراه خود دعا کرد خدا به او گفت : آنه لیس من اهلک.

یعنی ممکن است دو برادر نا همفکر بیگانه باشند و دو هم فکر نابرا در آشنا. پس قرابت در اسلام یعنی قرابت از لحاظ فکری

جلسه‌ی چهاردهم : فلسفه‌ی نبوت

سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه آیه‌ی ۲ و ۳ :

﴿ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ (۲) ﴿

اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (۲)

﴿ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (۳) ﴿

و [نیز بر جماعت‌هایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و اوست ارجمند سنجیده کار (۳)

.....
اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که بوسیله‌ی پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده؛ پس پیام‌آور و از سوی خدا آمدن، این جزو عناصر ذاتی دین است، اصلاً قوام دین به این است.

یک تذکر:

✘ خیلی از حرف‌های عالم درست است ما باید بدانیم در میان درست‌ها، کدام لازم است ؟
در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها کدام فوتی و حیاتی است؟

✘ جامعه ما هنوز مفهوم نبوت و معنای بعثت و هدف از بعثت و انجام و فرجام بعثت انجام و فرجام بعثت را نمی‌داند که به این وضع دچار شده است، مسلمان هدف بعثت محمدی را نمی‌داند که اینگونه است
کارش!!

اولین مطلبی که درباره نبوت بحث می‌کنیم فلسفه نبوت است.

فلسفه نبوت چیست؟ فلسفه نبوت این است که حواس انسان، غرائز انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کم هستند.

حیوانات به حسب غریزه کار می‌کنند و پیشرفتی در کار آنها نیست یعنی زنبورهای الان مثل زنبورهای صدسال پیش خانه می‌سازند. یعنی زنبورها تجربه‌اندوزی نمی‌توانند بکنند.

ولی انسان فقط در ابتدای کودکی از غریزه پیروی می‌کند و هر چه انسان از مرحله کودکی بالا می‌آید ابزار غریزه و این اسلحه بی‌اثر می‌شود، کم فایده می‌شود چیزی پُرآثرتر، قوی‌تر به نام عقل و خرد انسانی جای آن را می‌گیرد و شما دیگر با غریزه کار نمی‌کنید؛

اما آیا این اندیشه انسانی کفایت می‌کند که شما را هدایت کند و به سرمنزل سعادت برساند؟ عقل بشر برای هدایت او بسنده نیست.

یک دلیل آن است که عقل بشر محدود است، بی‌نهایت نیست در حالی که نیازهای انسان بی‌نهایت هستند. یک خرد از کجا می‌تواند همه نیازها را بفهمد تا اینکه برای آن نیاز آنچه جای این نیازها را پُر می‌کند فراهم بیاورد یا قانون بگذارد؟

دلیل دیگر این است که نگاه کنیم به واقعیت‌های تاریخی و علمی آیا توانستند آیا آقای مثلاً ارسطو و افلاطون و سقراط توانستند بشر را اداره می‌کنند؟

افلاطون متفکر بعد از آنی می‌نشیند، فکر می‌کنند، مشورت می‌کنند، مطالعه می‌کنند، تحقیق می‌کنند مدینه فاضله‌ای رسم می‌کنند که این مدینه فاضله فقط به درد ذهن و داخل صندوق خانه‌ی خود جناب افلاطون می‌خورد به دلیل اینکه یک لحظه در این آدم، این مدینه فاضله عملی نشد.

شما ببینید مکتب‌های عقلی را و فلسفی را که چطور در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. ببینید که انسانیت تا به یک مبدأ و نقطه‌ای فراتر و بالاتر و عمیق‌تر از خرد انسان متصل نباشد، نمی‌تواند راه به هدایت و سعادت برساند.

- بحث ۲: فلسفه نبوت

یکی از وظایف دیگر پیامبران این است که عقول مردم را افزایش دهند و این عقلهای دفن شده را برانگیزند. دین هیچ منافاتی با عقل، با علم و با دانش قطعی بشر ندارد. " یشیروا لهم دفائن العقول " از طرف دیگر فرعون ماندها دوست ندارند که مردم دارای عقل باشند، دوست نمی‌دارد که انسان‌ها بفهمند؛ چون اگر بفهمند، او وجودش باطل و افسانه خواهد شد. فرعون دوست ندارد که مردم نیروی خرد را به کار ببرند.

یک نادان عده به نام دفاع از دین، با جوش، با حرارت، داد می‌کشد آقا برای دین فلسفه بیان نکنید. چرا نکنیم؟ چرا بیان نکنیم؟

- البته همیشه می‌گوییم، تکرار می‌کنیم، اعتراف می‌کنیم که آنچه ما می‌فهمیم، یک هزارم از معارف عمیق دین نیست. البته نباید جایگاه عقل را فراموش کرد.

- در قرآن چقدر داریم " أفلا تعقلون " چقدر داریم " أفلا تتفكرون " چقدر داریم؛ برای اینکه بفهمید، برای اینکه بدانید، چقدر داریم " انّ فی ذلک لآیة لّاولی الالباب " برای عقل دارها. در روایات چقدر داریم " انّ لله علی الناس حجّین " دو حجت خدا بر مردم دارد؛ یکی پیغمبر و یکی عقل.

- بحث ۳: فلسفه نبوت

چون ما ناقص هستیم، چون دانش و بینش بشری برایمان کافی نیست، باید دستی از غیب و بیرون بیاید و ما را هدایت کند. البته این امداد غیبی نباید موجب کم کاری ما بشود و بجای تلاش دست روی دست بگذاریم و بگوییم خدا از غیب مدد می‌فرستد. ما اگر ما بتوانیم مشکلات فقر را حل کنیم و نکنیم و بگوییم باید دستی از غیب بیاید کمک کند! این صددرصد اشتباه است و اینکه ما مدام منتظر آمدن دستی از غیب باشیم و تلاش نکنیم. بدانید اگر دستی هم از غیب بیاید ابتدا بر سر همین کسانی می‌کوبد که بیکار نشسته‌اند و مدام منتظر دستی از غیب هستند. بلاشک.

پس دست غیب برای آنجایی است که انسان دچار محدودیت است مانند مسأله‌ی هدایت. برای مثال شما هرچه فکر کنی نمیتوانی بفهمی که وقت نماز چه ساعتی است باید قرآن که وحی است به ما این را بگوید.

- بحث ۴: بحث جانبی

﴿﴾ آن وقت چند مسأله‌ی دیگر مطرح می‌شود.

یکی این است که نبوت به چه مفهومی است؟ با بعثت و برانگیختگی رابطه‌اش کدام است؟

نقطه‌ی آغاز کار انبیاء چیست؟ اصلاح و کمک به انسان از کجا شروع می‌کنند؟

فرجام تلاششان چگونه است؟ کارشان به کجا می‌رسد؟

- بحث ۵: بحث جانبی

﴿﴾ "كان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً" یعنی انسان‌ها و مردمان همه به یک حالت برابر و همسان بوده‌اند، از لحاظ

نیازها و از لحاظ مایه‌ها.

همه‌ی انسان‌ها عقل دارند، همه‌ی انسان‌ها فکر دارند، هوش دارند، حواس ظاهری دارند، حواس باطنه دارند.

یک تذکر: اینکه برخی - مارکسیست‌گراها - می‌گویند منظور این آیه این است که یک دوران اشتراکیت اولیه بوده که انسانها همه گله‌وار، لخت و عریان و ... در کنار هم زندگی می‌کردند و با پنجه سنگ می‌تراشیدند و حیوانات را شکار می‌کردند...

اصلاً نه دلیلی برای این وجود دارد و نه ما نیاز داریم این کار را بکنیم و قرآن خودمان را بخواهیم به وسیله حرفهای دیگران، اعتبار ببخشیم.

- بحث ۶: معنای حق

﴿﴾ از فلسفه‌های و کارهای پیامبران این است که مژده سعادت دنیا را می‌دهند، مژده بهشت می‌دهند،

مژده استقرار امنیت می‌دهد، مژده از بین بردن فقر، نومیدی، ترس، ناامنی و جهالت می‌دهد،

در کنار مژده دادن بیم دهند نیز هستند، از جهنم بیم میدهند، از بدبختی دنیا بیم میدهند، از تسلط عفریت

جهل و فقر بیم میدهند،

در کنار این مزدها و بیم‌ها یکی از ویژگی پیامبران این است که همراه خود کتابی دارند بر اساس حق، تا اگر در میان مردم اختلاف ایجاد شد بین آنها قضاوت کنند بر اساس کتاب الهی.

معنای حق: اجمالاً باید بگوییم معنای حق یعنی آنچه مطابق با فطرت عالم است، آنچه با روند طبیعی عالم همراه است، آن حق است. کتاب پیامبرها هم حق است، انسان را در راه طبیعی‌اش، در مسیر فطری‌اش، در بستر معمولی و روند تکاملی‌اش پیش می‌راند، جلو می‌برد، کمک میکند، کتاب پیامبرها حق را با خود دارد.

✓ _ گفتیم پیامبران بر اساس کتاب حق بین مردم در اختلافات حکم می‌کند پس یعنی حکومت پیامبران حکومت فردی یا استبدادی نیست، حکومت قانون است. جامعه‌ای که پیامبر درست می‌کند حاکم در آن جامعه همان کتاب است یعنی قانون.

دو نکته جانبی :

✓ در بخشی از آیات قرآن داریم که پس آمدن این قانون و این کتاب برخی در برداشت از این قانون و کتاب دچار اختلاف شدند. یعنی مشخص میشود هر کسی که دین را تفسیر میکند به این معنا نیست که صددرصد درست میگوید ممکن است برخی درست بگویند و برخی اشتباه. برخی دین را تحریف میکنند و حرف خود را حرف دین تلقی میکنند. پس باید ببینیم که پیشوایان دین چه تفسیری میکنند از اصل دین تا این اختلافات کنار زده شود.

✓ یک نکته آخری هم درباره اختلافات بگوییم این است که همه جا اختلاف بد هم نیست. زیرا اختلاف رأی‌ها و نظرها موجب پیشرفت و تکامل می‌شود.

جلسه‌ی پانزدهم : بعثت در نبوت

سوره‌ی مبارکه‌ی علق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ به نام خداوند رحمتگر مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) بخوان به نام پروردگارت که آفرید (۱)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) انسان را از علق آفرید (۲)

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است (۳)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) همان کس که به وسیله قلم آموخت (۴)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ (۵) آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت (۵)

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶) حقا که انسان سرکشی می کند (۶)

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى (۷) همین که خود را بی نیاز پندارد (۷)

إِنَّا إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعَىٰ (۸) در حقیقت بازگشت به سوی پروردگار توست (۸)

- بحث ۱: بعثت یعنی چی؟

﴿۱﴾ - در نبوت یک بعثتی وجود دارد این به چه معناست؟ بعثت یعنی چی؟

بعثت به معنای برانگیختگی است. برانگیختگی یعنی چی؟ یعنی تحرک، حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود. از سستی و تنبلی و خواب بیدار شدن یعنی بعثت.

انسانی که در خانه خوابیده بود، یا در جریان عادی زندگی اجتماع حرکت می‌کرد؛ شوری، تلاشی، فعالیت، برخلاف حالت معمولی جامعه در او نبود؛ ولی وقتی فهمید این جریان عادی زندگی اشتباه است و راه دیگری وجود دارد که او را به سرمنزل سعادت میرساند. طبعاً یک تحرکی در او ایجاد می‌شود، فعال می‌شود، بر اثر این فکر انسان بیدار می‌شود، متحرک می‌شود.

در پیغمبر دو تحوّل و دگرگونی هست؛ اول در وجود خود پیامبر. اول در درون و ذات پیامبر. اول او عوض می‌شود، اول او از رخوت و رکود خارج می‌شود، بعد از آنی که در روح او، در باطن او قیامتی به پا شد بعد مثل سرچشمه‌ای هزاران جریان آب از او تالو می‌کند و دیگران را سیراب می‌کند.

- بحث ۲: پیغمبر قبل از نبوت به چه وضعی است؟

﴿﴾ پیغمبر قبل از نبوت به چه وضعی است؟ دو نکته در زندگی هر نبی‌ای وجود دارد.

یکی اینکه نبی، اگر چه مبعوث نشده، اما از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی برخوردار است؛ بیش از بقیه‌ی مردم.

حالا چرا بیشتر است؟ آیا خدا ظلمی یا تبعیضی در اینجا کرده است؟

پاسخ آن حرف دیگری است ولی به طور اجمالی میتوان گفت: بالاخره برای تحمّل بار مسئولیت نبوت استخوانی سنگین‌تر و درشت‌تر و مایه‌ای نیرومندتر لازم بوده و جز پیامبر نمی‌توانست این کار را انجام دهد.

*- نکته‌ی دوم این است که که نبی قبل از بعثت و قبل از پیامبری، در جریان معمولی زندگی، با مردم رفیق و شریک هستند. ممکن است که پیامبر در قبل از پیامبری از وضع جامعه‌ی خود ناراضی باشد، از نادانی مردم برنجد، از جاهلیت زمان خود ناراضی باشد؛ اما این ناراحتی در حد یک ناراضیتی است فقط؛ در حد یک تحوّل نیست، در حد یک انقلاب نیست، ایجاد یک راهی ضد راه معمولی اجتماعی نیست.

ولی وقتی وحی نازل می‌شود بر پیامبر، دیگر آن فرد قبل از انزال وحی نیست و به طور کلی فردی تغییرپذیر شده است و آماده‌ی تحوّل اجتماعی گشته است.

تذکر: پیامبر اگر خودش عوض نمی‌شد نمی‌توانست دنیا را عوض کند و این درسی‌ست برای پیروان پیغمبر، تا بدانند که تا خودشان عوض نشوند، نمی‌توانند دنیا را عوض کنند. بدانند که ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

تو که بخشی و سهمی از هستی خودت نبردی، از این شور الهی و از این فروغ لطف و نعمت نور پروردگار، خودت چیزی استفاده نکردی، مایه‌ای نبردی، به مردم چه می‌خواهی بدهی؟

- بحث ۳: اولین آیه نازل شده بر پیامبر و موضوع خلقت

﴿﴾ حالا ببینیم اولین آیه نازل شده بر پیامبر چیست و چه تأثیری بر پیامبر گذاشته است؟

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ بخوان به نام پروردگارت که آفرید (۱)

اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست، موجب توجه او به خدا می‌تواند شود، دل او را به خدا جذب می‌کند، موضوع آفرینش است. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آفرینش برای اوست، تمام این مظاهر عظیم خلقت از آن اوست.

وقتی این مطلب در ذهن جا می‌گیرد، یک پله بالاتر می‌رود، یک چیزی بالاتر از آفرینش را ثابت می‌کند. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ انسان را از علق آفرید (۲). انسان را آفرید، آن هم انسان را از علق آفرید. در اینجا از تفاوت بین انسان با موجودات دیگر یاد می‌کند که انسان در خود دارای عقل و نیروی فهم و درک است آن هم از چه؟ از خون بسته و منعقد.

در اینجا خداوند می‌خواهد به پیغمبر بگوید این انسانی که تو می‌بینی قابلیت دانشمند شدن دارد قابلیت بزرگ شدن دارد، قالب‌های بینهایت دارد از یک خون بسته و منعقد او را ساختیم و قدرت خداوند را نشان می‌دهد. پیامبر با فهم اینکه که چه خدایی دارد دچار چنان تحولی می‌شود دچار چنان قدرت روحی می‌شود

که دیگر موانع برای او کوچک‌اند، خستگی برای او معنا ندارد. خدایی که به خون منعقد بسته، چنان قابلیت داده که بزرگترین دانشمندان شود، متعالی‌ترین موجود عالم شود.

یک نکته:

انسان نسبت به موجودات دیگر دارای نیروی خرد، عقل، شناخت کلیات، استنتاج از جزئیات، کاری که درخت نمی‌کند، نه سنگ می‌کند، نه حیوان نمی‌کند؛ نیروی اراده و تصمیم، اختیار، آنچه بخواهد انجام می‌دهد بر خلاف موجودات دیگر که مجبور به پیروی از غریزه‌ی خودشان هستند. انسان درست بر ضد غریزه‌ی خودش عمل کند. غریزه‌ی انسان این است که غذا بخورد ولی می‌تواند در برابر این بایستد. شگفتی در انسان این است که او از همان مادیتی برخوردار است که دیگر حیوانات برخوردارند ولی میتواند چنان بزرگی داشته باشد که هیچ حیوانی نمی‌تواند.

- بحث ۴: مسأله‌ی آموزش در انسان

﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ (۳) بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است (۳)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) همان کس که به وسیله قلم آموخت (۴)

مسأله‌ی آموزش را در انسان دوباره مطرح می‌کند برای پیغمبر. و این را شما می‌دانید اگر قلم نبود اگر نوشتن نبود، باز بشر ترقی نمی‌کرد. آنچه تجربیات را برای نسل‌های بعد ثبت می‌کند این نوشتن است.

آموخت به وسیله‌ی قلم " عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) آنچه را که انسان نمی‌دانست [به تدریج به او] آموخت. (۵) سوره‌ی علق "

- بحث ۵: بحث جانبی

﴿﴾ شاید تصور کنی که با وجود این نعمات، انسان دیگر مشکلی نباید داشته باشد و باید خداوند را بخاطر این نعمات شکر کند. حالا که خداوند به انسان این همه نعمت داده، وقتی خدا به انسان آموخته، وقتی خدا راه را به انسان نشان داده است، پس باید دیگر انسان شاکر باشد و بدبختی‌ای نداشته باشد آیا اینگونه است؟ " کَلَّا ، هرگز " انسان در عوض تشکر از این نعمات الهی و کرم الهی طغیان کرد و علت طغیانش این است که خود را بی‌نیاز دید. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى ﴿٦﴾ حقا که انسان سرکشی می‌کند (٦) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ همین که خود را بی‌نیاز پندارد (٧)

- بحث ۶: خودسازی و جامعه‌سازی

*- پیغمبر بعد از آنی که در درون خود تحول ایجاد کرد، با جدّ و جهادی مداوم می‌کوشد در جامعه و در متن زندگی انسان‌ها رستاخیزی و تحولی از بنیاد پدید بیاورد.

آری پس از این انگیزش درونی و باطنی که راه نبی عوض میشود و تلاشش رنگ دیگری می‌گیرد و با جدّ و جهادی مداوم، می‌کوشد. می‌کوشد که چه بشود؟ تا در جامعه و در متن زندگی انسانها رستاخیزی و تحولی از بنیاد پدید آورد.

اصلاح اجتماع شد، باید همان تحولی که در روح نبی ایجاد شد باید به شکلی، باید به وضع خاصی در متن جامعه تحقق یابد، این همان مطلبی است که ما اسم آن را گذاشتیم رستاخیز اجتماعی نبوت. انقلاب یعنی یک تحول، یک دگرگونی عمیق بنیادی از ریشه در یک اجتماع؛ این تغییر آنقدر ریشه ای است که بنیاد های نظام اجتماعی فعلی دیگر بنیادهای نظام قبلی نیست. اساس و شالوده عوض شده. بنا از اول اصلاح شده، قوانین اصلاح شده، ساختارها اصلاح شده، چنان تغییر ایجاد شده است که اگر کسی بیاید و این تغییر را ببینید متوجه می شود اصلا وضع، وضع گذشته نبود. جامعه متحول شده و از بنیان به طور اساسی تغییر کرده است.

*- یک نکته : در کلمه انقلاب به طور حتم و لزوم زد و خورد نیست، ممکن است دعوا و درگیری پیش بیاید اما کلمه انقلاب حامل معنای دعوا و درگیری نیست.

- بحث ۳: دو نوع اجتماع روبرو انبیاء و اقدام پیامبران

*- پیامبر که می آید بنا می کند به تغییر بنای نظام اجتماعی فعلی به یک بنای اجتماعی متحول و متفاوت؛ اما این بنای نظام اجتماعی که پیامبران ایجاد میکنند چگونه هستند؟
 ﴿﴾ باید بدانیم دو نوع بنای ساختمان اجتماعی داریم :

یک ساختمان اجتماعی که مردم همه شان، اکثرشان برده و اسیر هستند در مقابل انسان های دیگر. یک نوع ساختمان اجتماعی داریم که مردم همه شان آزادند از اسارت قدرت های دیگر؛ اجتماع نوع اول که در آن تبعیض هست، اجتماعاتی هستند که قیصره و اکاسره عالم، جباران تاریخ آنها را به وجود آوردند.

در اجتماعات نوع دوم، اجتماعات آباد و آزاد و بی تبعیض و انسانی هستند که انبیای عظام الهی آنها را در طول تاریخ به وجود می آوردند.

بعضی می گویند آیا انبیاء جامعه تشکیل می دهند؟ در جواب می گوییم بله انبیاء هم جامعه تشکیل می دهند.

- بحث ۴: پنداشت غلط مردم از شخصیت انبیاء

﴿﴾ انبیاء می آیند در یک اجتماع برای چه می آیند؟ می آیند تا آن نوع اول را تبدیل کننده نوع دوم؛ تصور ما از انبیاء تصویری دیگری است، مردم خیال می کنند که انبیا در یک جامعه ظهور می کنند مثل یک آدم حکیم، فرزانه، دانشمند، بزرگواری که کوهی از معلومات دارد؛ در جامعه یک خانه می گیرد گوشه‌ای می نشیند تا مردم بیایند و گروه گروه از خرمن دانش او استفاده کنند؛ خیال می کنند نبی چنین موجودی است!

پیامبر اینجوری‌ها نیست؛ پیامبر وقتی می آید و در یک اجتماعی مبعوث می شود، این دیگر سر از پا نمی شناسد، آدمی است که آرام و قرار ندارد، یک انسان است که تبدیل شده به یک شعله سوزان جوّالّه. می بیند ساختمان، ساختمان غلطی است که باید پایه‌ی غلط آن را نابود کند. جامعه دارای تبعیض، دارای ظلم دارای نابسامانی، دارای نامردمی‌ها باید تبدیل بشود به صورت به یک جامعه توحیدی.

- بحث ۵: جامعه‌ی توحیدی

﴿﴾ اما جامعه‌ی توحیدی که پیامبران ایجاد می کنند، کدام است؟ اشاره کردیم توحید یعنی نفی طبقات. توحید الهی به معنای قدرت و حکومت خداست؛ توحید الهی به معنای این است که همه چیز، قانون، سنت، آداب و فرهنگ باید از سوی خدا الهام بشود. توحید یعنی اینکه همه‌ی مردم بندگان خدا باشند و بس؛ بنده‌ی کس دیگری نباشند.

- بحث ۶: آیا انبیاء در برابر مشکلات پیروز می شوند؟

﴿﴾ آخر کار نبوت چیست؟

آخر کار نبوت فتح و پیروزی است چون مطابق با فطرت و سرشت انسانی و جهان است. منظور از سرشت جهان چیست؟ نگاه کنید یک اورانیوم حالت خدادادی آن است که پرتوزا باشد برای درمان بیماری‌ها و استفاده خوب باید استفاده شود ولی این انسان است که آن را از حالت عادی‌اش خارج می کند و آن را تبدیل می کند به یک بمب.

جلسه‌ی هفدهم : هدف‌های نبوت

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ (۲۵) ﴿ سورة‌ی مبارکه‌ی حدید

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است! (۲۵)

- بحث ۱: هدف اصلی و اولی پیامبران الهی

﴿ اما هدف اصلی و اولی پیامبران الهی، در چند کلمه‌ی اصلی قابل خلاصه کردن است؛ ساختن روح انسان، رساندن انسان به سر منزل تعالی و تکامل مقدرش. همانی که در تعبیرات قرآنی به نام تزکیه و تعلیم بیان شده است. - باید بدانیم انسانی که برایش تماشای محنت‌های دیگران محنت‌آور نیست، آن انسانی که غم دیگران را می‌بیند و غمش نیست، این انسان، انسان نیست، ظاهرش هر چه می‌خواهد باشد دانشمند باشد یا ثروتمند است ...

- بحث ۲: فتح الفتوح پیامبران، انسان سازی بود.

﴿﴾ برخی از این مصلحین جهان که ادعا دارند مصلح‌اند، اینها در واقع برای اینکه دیگران به آنها احترام بگذارند و برای کسب افتخار این کار را می‌کنند و حتی حاضر نیستند انسان‌های بد جامعه را بپذیرند و آنها را اصلاح کنند.

نمی‌توانند اینها آن کاری کنند که پیامبر در مورد ابی‌ذر که انسانی بود بیابان‌گرد، خشن چون سنگ، بی‌اعتناء به انسانیت، بی‌خبر از انسانیت؛ پیامبر او را تبدیل کرد به یک انسان والای که هیچ فضیلتی از فضایل انسانی نیست که در او نباشد با ساب و حی و دعوت الهی.

پس اولین هدف انبیاء الهی، ساختن انسان است که ارزشش از همه چیزهای عالم بیشتر است.

✘ مکتبهای مادی می‌گویند دنیا را آباد کنیم، فقر را براندازیم، جهل را براندازیم، تبعیض نباشد؛ بعد اگر سؤال کنیم خب انسان در این جامعه بعد باید چکار کنند؟ می‌خواهند انسان راحت زندگی کند! یعنی هدف‌شان برای بدست آوردن اینکه راحت بخورد و راحت پس بدهد، نهایت هدف‌شان برای همین مسایل حیوانی بی‌ارزش.

✓ ولی پیامبران با شناخت روح و عمق وجودی و استعدادهای انسان، او را به اوج عالم امکان می‌برند. انسان استعداد بینهایت دارد که به قدرت بینهایت الهی وصل شود. دائماً تکامل و تعالی است. انبیاء می‌آیند تا انسانها را از بدی‌ها، از پستی‌ها، از جهالت‌ها، از رذیلت‌های اخلاقی، از پوشیدن ماندن استعدادهای درونی خلاص کنند، نجات دهند، آنها را انسان کامل و متعالی بسازند؛

- بحث ۳: هدف دوم انبیاء این است که نظام‌سازی کنند.

﴿﴾ هدف دوم انبیاء این است که انبیاء می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب و محیط سالم باشد تا بتوان در آن انسان را تربیت کنند. انبیاء نمی‌آیند دانه دانه انسان را تربیت کنند. انبیاء می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه‌ی یک نظام انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، دانه دانه

نمی‌شود باید کارخانه درست کرد. آنجا یک جامعه درست می‌کنی، یک نظام درست می‌کنی، میلیونها انسان، نسل‌ها بشر می‌سازی، انبیاء کارشان بود.

مانند درخت است باید در هوای مناسب باشد باید در زمین مناسب باشد. نمیشود محیط مناسب نباشد و درخت خوب رشد کند.

این مطلبی که گفتم، از حرف‌هایی است که روش ایستادیم، از حرف‌هایی است که رویش اصرار داریم و معتقدیم که باید پیرامون نبوت‌ها، این حرف را بفهمد. این مسأله ای است که باید روی آن تدبّر کنید، به آسانی از رویش رد نشوید، به آیات قرآن مراجعه کنید. انبیاء میخواستند دانه دانه آدم درست کنند، در حالی که دانه دانه آدم درست کردن از شأن انبیاء به دور است. اگر محیط درست شد، باعث میشود تا انسانها در این محیط متناسب، نه یکی اش، نه ده تایش، نه هزار تایش، بلکه گروه گروهش ساخته بشوند به خودی خود، با حرارت طبیعی نو نیر معارف اسلامی.

پیامبر وقتی در مکه داشتند آدم درست می‌کردند یکی یکی، دانه دانه آدم درست می‌کردند و خیلی زحمت داشت و پدر مانع ایمان آوردن فرزندان می‌شدند؛ ولی وقتی نوبت به مدینه می‌رسد؛ آن جامعه‌ی الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود، پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام فرمانهای خداست. آنجا، آنوقت خدای متعال اینجوری حرف می‌زند: "اذا جاء نصر الله والفتح" چون یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید، "و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا" و ببینی مردم را که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند.

- بحث ۴: تشکیل نظام برای هدایت مردم

﴿ تعابیری قرآنی مانند "میزان" و "انزلنا الحديد" تنها با تشکیل نظام است که به طور کامل تحقق می‌یابد.

میزان را برای چه آورده است؟ برای اینکه پیامبر بتواند تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند نیاز دارد به دستگاه‌های قضایی الهی، به مقررات قضایی، به اجرا کننده‌ی قانون، به ضامن اجرا، میزان می‌تواند با این‌ها هم تطبیق کند.

نمی‌شود به صرف موعظه کردن اکتفا کرد؛ باید نظام تشکیل داد تا بتوان میزان را اجرا کرد تا بتوان "لیقوم الناس بالقسط" را تحقق داد.

ولی فرض کنید نظام هم تشکیل دادید آیا شیطان‌ها و گرگ‌ها، دزدها و درنده‌ها می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ لذا بعد از "لیقوم الناس بالقسط" می‌فرماید: "وانزلنا الحديد"

آهن را هم فرستادیم برای چه؟ برای اینکه از ارزش‌های اصیل، به وسیله‌ی آهن دفاع کرد. زیرا آهن ابزار ساختن اسلحه برای دفاع است.

امام علیه‌السلام به اینجا که رسید "وانزلنا الحديد" می‌گوید: "السلاح" شمشیر، نیزه، اسلحه که از آهن است.

خدای متعال در کنار دعوت نبوت از سلاح یاد می‌کند "فیه بأس شدید" که در آن آسیب و صلابتی سخت است و "منافع للناس" و سودهایی برای مردم است.

تا معلوم شود چه کسی خدا را و پیامبر را با ایمان به غیب یاری می‌کنند. - ممکن است برخی پیامبر را هم ندیدند، اینجا ایمان به غیب مطرح می‌شود. -

- بحث ۵: تشکیل نظام برای هدایت مردم

﴿ بعد در آخر آیه می‌فرماید: "ان الله قوي عزيز" همانا خداوند نیرومند و شکست ناپذیر است.

یک نکته‌ی روش تدبّر در قرآن:

ببینید اینکه خدا در جایی می‌فرماید: "ان الله قوي عزيز" یا "ان الله حكيم خبير" یا "ان الله غفور رحيم" این نیست که مانند انسانی که در آخر بیت مطلب کم می‌آورد و بعد بیاید یک چیزی بچسباند به آخر آن تا بیت کامل شود. نه همه متناسب با مضمون آیه، یک معنایی و یک نکته‌ای را حامل است.

در اینجا منظور از "ان الله قوي عزيز" این است که خیال نکنید پیامبران نمی‌توانند یک چنین جامعه‌ای را به وجود بیاورند، بلکه می‌توانند زیرا خدایی که فرستنده‌ی آنهاست قوی‌ست.

معنای کلمه‌ی "عزيز" هم در لغت آمده است که "الغالبُ الَّذی لا یُغلبُ" یعنی غلبه پیدا می‌کند و کسی بر او غلبه پیدا نمی‌کند که در فارسی ترجمه کردیم "شکست ناپذیر".

- بحث ۶: ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی

﴿۳﴾ - از خصوصیات پیغمبر چیست؟ اینکه "یا مَرهَمَ بِالْمَعْرُوفِ" یعنی به خوبی‌ها امر می‌کند.

منظور از خوبی‌ها یعنی همه‌ی خوبی‌ها که برای عقل و فطرت شناخته است.

"و ینہام عن المنکر" نهی میکند آنها را از منکرات، چیزهای ناشناخته از نظر عقل و فطرت انسانی، "یحلّ لهم الطّیّبات" حلال میکند، ممکن می‌سازد، روا می‌سازد برای آنان طیبات را و چیزهای خوب را، هر چیز خوبی که در دین هست، "و یحرّم علیہم الخبائث" و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌کند، یعنی آنها را محروم می‌کند، دستشان را کوتاه می‌کند از چیزهای بد. این وظیفه جامعه اسلامی است.

﴿۴﴾ - در جامعه اسلامی همه چیزهایی که خوب است همه چیزهایی که برای انسان، برای فکرش، برای روحش، برای جسمش خوب است در دسترس و اختیار همه است. علم، تقوا و پول و هر چیزی که خوب است. و "یُحرّم علیہم الخبائث" یعنی یا اینکه در دستشان نیست یا بوسیله‌ی قانون‌های الزامی از دسترس‌شان خارج شده است.

- بحث ۷: ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی

﴿۵﴾ کار دیگر نظام الهی :

"و یضع عنہم اصرہم" یعنی بر می‌دارد از آنان بار گرانشان را، بار جهالت‌ها را، بار گران سنت‌های غلط را، بار گران نظام‌های پلید غیر انسانی را، بار گران دیکتاتوری‌ها را و استبدادها را و زورگویی‌ها را، "والاغلل الّتی کانت علیہم" غل و زنجیرهایی که به پای اینهاست باز می‌کند. غل و زنجیرهایی که سنت‌ها و مقررات و تحکّمات بشری به وجود می‌آورند را باز می‌کند بوسیله‌ی تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی.

"والاغلل الّتی کانت علیہم فالذّین آمنوا به" یعنی آن کسانی که ایمان آوردند، روی بی‌آورند به این پیامبر "و عزّروه" او را بزرگ بدارند و ارجمند، "و نصرّوه" او را یاری کنند "واتبعوا النّور الذّی أنزل معہ" نور و فروغ روشنگری که با او نازل شده، یعنی این قرآن، آن را پیروی کنند، دنباله‌روی کنند "أولئک همّ المفلحون" آنانند پیروزمندان، آنانند برخورداران از فلاح و به هدف و به مقصد رسیدگان هستند.

جلسه‌ی هجدهم : نخستین نغمه‌های دعوت

سوره‌ی مبارکه‌ی نحل

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴾ (۳۶) ﴿

و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [= فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است (۳۶)

- بحث ۱: دشمنانش می‌دیدند توحید یعنی کاخ آقایی و ریاست آن‌ها ویران خواهد شد.

اولین نغمه‌ی دعوت انبیا چه بوده است؟

بحث امروز این است آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک‌آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، این کارها از کجا شروع می‌کنند؟

✓ مسئله نقطه شروع مسئله بسیار مهمی است.

اگر دیدیم انبیاء به سبک خاصی و شیوه معینی همگی عمل کرده‌اند، این برای ما می‌تواند درسی باشد، به حکم آنکه پیرو انبیاء و دنباله رو مکاتب و راه آنها هستیم.

- نقطه شروع کار انبیا عبارت بود از بیان لبّ و اساس و روح مکتب‌شان یعنی بیان توحید.

- هرگز چنین نبوده است که یک مدتی مردم را سرگردان کنند با حرف‌های دیگرهای با شعارهای دیگر بعد از آنی که یک مقدار موفقیت پیدا کردند و بعد آن شعار اصلی را در میان بگذارند. نه از اول با صداقت با درستی و راستی هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند آن چه بود؟ آن هدف عبارت بود از توحید. عبارت بود از توحید و معرفت خدا که مایه تکامل و تعالی روح انسان است، هدف عالی و نهایی انبیاء است و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی و جامعه و نظام اداری یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون استثناء، یک نظام بدون زور، توحید به معنای تشکیل یک چنین نظامی است و این همان محیط مناسبی است که برای پرورش موجود انسانی لازم و ضروری است.

بنابراین از اولی که پیغمبر مبعوث شد هم دوستانش، هم طرفدارانش و هم دشمنانش می‌دانستند که پیغمبر حرفش چیست؟ چه می‌خواهد بکند؟ دشمنانش می‌دیدند توحید یعنی کاخ آقایی و ریاست آن‌ها را ویران کردن. نفی الهان و نفع خدایان یعنی ایجاد جامعه توحیدی و جامعه توحیدی به معنای حکومت انحصاری خداوند و اطاعت انحصاری از خداوند است.

❖ آن عرب بیابانی بی‌اطلاع از همه‌جا هم وقتی به پیامبر ایمان آورد از همان ساعت اول می‌دانست پیامبر چه می‌خواهد، دنبال مجهول مطلق نیست، چه هدفی و چه وظیفه‌ای را می‌خواهد.

برای همین است که تحمل می‌کند شکنجه‌ها را؛

تحمل می‌کند چرا که می‌داند چه هدفی در پیش است، چرا که می‌داند و پیامبر دنبال چه مقصودی و چه هدفی می‌رود؛

ممکن است که در لحظات اول خسته شود و این خیلی امری طبیعی است ولی تحمل می‌کند تا به مقصد برسد، هر جور شده از خود را به مقصد می‌رساند.

متأسفانه آدم با دین و آدم ضد دین هر دو پنداشته‌اند که دین یعنی نفهمیدن، که دین یعنی چشم گوش و بستن و اصلاً فکر نکردن.

چون شنیده‌ایم که باید در فروع دین به متخصص رجوع کرد و متخصص را شناخت، خیال می‌کنیم که دین همه جا همین جوری است در حالی که درست عکس است و ۱۸۰ درجه با همدیگر اینها فرق می‌کند.

دین اساساً با آگاهی و بصیرت است؛ به هیچ کس نمی‌گویند حالا شما اجالتاً قبول کن، اگر هم تو دین را قبول کردی دین تو را قبول نکرده تا وقتی از روی بصیرت و آگاهی نباشد. دین آگاهی و بصیرت را اصل می‌داند و مسلمان ناآگاه را قبول نمی‌کند.

- بحث ۲: متأسفانه مشاهده می‌شود روحانیون تبلیغی خیلی اوقات موضوعاتی را مطرح می‌کنند که اولویت ندارد.

﴿﴾ - نکته‌ی دوم این است که پیروان از چه راهی باید وارد بشوند؟ از کجاها باید شروع کنند تا بهتر و قاطع‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از آن نقطه‌ای که انبیاء از آنجا شروع کردند؟

- متأسفانه مشاهده می‌شود روحانیون تبلیغی خیلی اوقات موضوعاتی را مطرح می‌کنند که اولویت ندارد. مثلاً راجع یک داستان فرعی و نه چندان ضروری امروز و شرایط امروز. می‌بینید صد تا سخنرانی راجع به نکیر و منکر و سئوالات فرشتگان در قبر میشه؟ راجع به چیزهایی که اینقدر هم ضرورت ندارد بخواهیم صد جلس برای سخنرانی کنیم؟ ولی یک سخنرانی راجع به نقطه شروع انبیاء، راجع به توحید نمی‌شود! چرا ما شروع کارمان را نقطه شروع انبیاء قرار ندهیم؟

ما چرا امروز وقتی که صحبت دین می‌شود، اول توحید را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا؟ این یک سؤال است که باید بشود، مگر غیر از این است؟ آنجا که سخن از دین می‌رود، صدی چندش سخن از توحید می‌رود؟ ما چرا برای متدین کردن مردم خود، جامعه خود، دنیای خود، از آنجایی که انبیا شروع کردند، شروع نمی‌کنیم؟ ما می‌خواهیم مردم دنیا را به دین اسلام معتقد کنیم؛ از راهی غیر از راهی که انبیا وارد شدند، وارد می‌شویم؛ باید توحید را مطرح کنیم، همان توحیدی که انبیا مطرح کردند. اگر نتوانیم در افق جهانی، در سطح بین‌المللی، آن رستاخیز را به وجود بیاوریم، که البته به این آسانی‌ها هم نمی‌توانیم؛ لااقل می‌توانیم در سطح بین‌المللی و در افق جهانی، به مردم بگوییم که هدف و مقصد انبیا، ایجاد آنچنان رستاخیزی است؛ این را که می‌توانیم بگوییم. چرا این را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا گویندگان دینی به جای آنکه از توحید شروع کنند، فکر و عملاً؛ می‌پردازند به مسائل فرعی و درجه دو و سه؟ این خیلی مسئله قابل توجه و قابل اهمیتی است.

ما حتماً باید شرایط روز را برای تبلیغ را در نظر بگیریم.

شاید مهمترین نیاز این است بگوییم که پیامبر برای چه آمده است؟ پیشنهادش برای شکل اجتماع چه بوده است؟ درباره‌ی حکومت چه می‌گفت؟

- بحث ۳: نقطه‌ی شروع دعوت انبیاء توحید است و این با بیان عبودیت و نفی طاوغیت

☞ - نقطه‌ی شروع دعوت انبیاء توحید است و این با بیان عبودیت و نفی طاوغیت از طاوغت‌هایی مانند طاوغت درون خود انسان تا حاکمان طاوغت و ستمگران بیرونی.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (۳۶ سوره ی نحل)

اینکه " وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا " همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری. حرفش چه بود این پیامبر و رسول؟ حرفش و پیامش این بود که: " أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ " که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاوغت؛ این حرف اول پیامبر است، هنوز از گرد راه نیامده، حرفش این است: " أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ "

(گاهی این طاوغت خود تویی، گاهی هم قدرت‌های خارج از وجود انسانند.)

- بحث ۴: عاقبت جوامع غیر دینی

☞ - هر جامعه‌ای که طاوغتی باشد نابود می‌شود مانند قوم‌های ستمگر که با عذاب از بین می‌رفتند. - و به طور کلی تا آخر دنیا همین است؛ هر جامعه‌ای، هر امتی که بر روال دین حرکت نکند و بر طبق دین حرکت نکند، نابود خواهد شد. نه اینکه آدم‌های همه خواهند مرد، نه؛ به معنای نابود شدن تشکیلات ملی آنهاست. جذب می‌شوند، هضم می‌شوند، جزو ملت‌های دیگر می‌شوند، ملتشان اصلاً از بین می‌رود. ولی جوامع دینی اگر دین را در متن خود اجرا کنند، موفق خواهند بود.

- بحث ۵: که قدمت دین نشان می‌دهند از قدیم مردم دیندار بوده‌اند.

☞ - یک نکته جانبی :

قدمت ادیان الهی، قدمت قوم‌های حضرت نوح علیه‌السلام و حتی قبل‌تر از آن نشان می‌دهد که چقدر حرف کسانی که می‌گویند مردم اصلاً دیندار نبودند و بر اثر جهالت بود که به دین روی آوردند و بعد کم کم دین اصلاح شد و توحید در آن اضافه شد. در صورتی که قدمت دین نشان می‌دهند از قدیم مردم دیندار بوده‌اند.

جلسه‌ی نوزدهم : گروه‌های معارض

سوره‌ی مبارکه‌ی انعام

﴿ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ . ۱۱۲ ﴾

﴿ وَ لَتَصْغى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيَرْضَوْهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ . ۱۱۳ ﴾

ترجمه:

۱۱۲ - این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم؛ آنها به طور سرّی (و در گوشه‌ی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند؛ و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؛ (و می توانست جلو آنها را بگیرد؛) بنابراین، آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار! ۱۱۳ - نتیجه این خواهد شد که دل‌های منکران قیامت، به آنها متمایل گردد؛ و به آن راضی شوند؛ و هر گناهی که بخواهند، انجام دهند!

.....

انبیاء جامعه‌ای درست می کنند که در آن تبعیض و اختلاف طبقاتی نیست.

بحث ۱ : انبیاء جامعه‌ای درست می کنند که در آن تبعیض و اختلاف طبقاتی نیست.

﴿﴾ برای انبیاء ۴ دسته مخالف وجود دارد :

دسته‌ی ۱: اولین کسانی که با پیغمبر مخالفت می‌کنند، کسانی هستند که از اختلاف طبقاتی زنده‌اند. زنده هستند برای خاطر اینکه مردم را بدوشند، می‌توانند از نیروهای یک عده انسان بی‌گناه، به ناحق استفاده کنند.

دسته‌ی ۲: دیگر از کسانی که مخالف خواهند بود با دعوت این نبی و با اقامه‌ی چنین جامعه‌ای و نظامی، آنان ثروت اندوزانند، آنان مال جمع کنندگان‌اند.

اینها کسانی هستند که با ایجاد موسسات رباخواری سود می‌برند، می‌خواهند با ربا دادن به مردم به کاسب‌ها سود کلان ببرند.

دسته‌ی ۳: یک دسته حکام مستبدند که با این دعوت نبوی و رسالت الهی مبارزه خواهند کرد؛ برای خاطر اینکه تا "لا اله الا الله" وارد یک جامعه‌ای شد، به صورت واقعی، معنایش این است که فرعون از آن جامعه باید برود یا یکی از آحاد عادی مردم شود.

دسته‌ی ۴: یک طبقه‌ی دیگر هم احبار و رهبانند، آن کسانی که با مغزهای مردم سر و کار دارند. آن کسانی که مردم را یا در نادانی نگه می‌دارند یا طوری آموزش می‌دهند که موقعیت اجتماعی خود را حفظ کنند.

پس یک گروه از مخالفین مذهب غیر واقعی و مذهب مخالف هستند.

جلسه‌ی بیستم و جلسه بیست و یکم : فرجام نبوت (۱)

سوره‌ی مبارکه‌ی رعد

﴿۴﴾ - أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی رعد) ﴿۴﴾

ترجمه :

(خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می‌افروزند، کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند برای، حق و باطل چنین مثالی می‌زند. سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند. (آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی رعد)

.....

- آیا زحمات انبیاء هدر رفته است؟ آیا انبیاء به هدف خود رسیده‌اند؟

- آیا اینکه برخی انبیاء کشته شدند نشان از این هست که زحمات انبیاء هدر رفته است؟

بحث ۱ : انبیاء مقدمه‌سازی خوبی برای آماده شدن امروز کردند.

﴿۴﴾ - هرگز زحمات انبیاء هدر نرفته است؛ اینکه می‌بینیم امروز دنیا آمادگی بیشتری برای شنیدن حرف اسلام و حرف حق دارد و جامعه تشنه‌ی شنیدن صدای اسلام است، خود این گواه است که انبیاء اگر چه

شاید بعضی‌شان در زمان خود نتیجه‌ی کار خود را ندیدند ولی مقدمه‌سازی خوبی برای آماده‌شدن امروز کردند.

سلسله‌ی انبیاء مانند سلسله‌ی معلمینی هستند که معلمان هر پایه یک قدری سواد به دانش‌آموز یاد می‌دهند و او را تحویل پایه بالاتر می‌دهند تا معلم بعد کمی او را بالاتر برود. اگر چه معلم کلاس اول او را باسواد کامل نکرده است ولی کسی آن معلم را سرزنش نمی‌کند.

انبیاء هم همین‌جور بودند؛ حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت لوط، حضرت هود و پیامبران دیگر در طول تاریخ کارشان این بوده، تا این بشر را بالا بیاورند، به او دانش و معرفت بیاموزند، او را آماده‌ی سامان زندگی آخر بکنند، به او مایه‌های لازم را بدهند و این کار انجام گرفت؛

بحث ۲: آیا عاقبت بشر بر نیکی است؟

﴿﴾ پروردگار جهان می‌خواهد این مایه‌ی نپخته و خام را با حرکتی طبیعی، به سوی منزل طبیعی و فطری‌اش یعنی تکامل و تعالی برساند.

این را پروردگار جهان اراده کرده و مسلماً بشریت به آن نقطه‌ی کمال نهایی خواهد رسید. و این جبر تاریخ است؛ جبر تاریخ یعنی این. انسان‌ها و جهان خواه یا ناخواه به سمت ترقی پیش می‌رود. البته اراده‌ی انسان‌ها به شدت دخیل است و خواست انسان‌هاست که انسان‌ها را به ترقی می‌رساند و این خواست خواهد بود.

این یک اصلی است از اصول اسلامی که عاقبت بشر بر نیکی است.

پس انبیاء اگر چه شاید به طور موردی ناکام بودند البته شاید، ولی در مجموع بشریت به سمت ترقی پیش رفته است.

جباران عالم همیشه دوست دارند به مردم الغاء کنند حرکت صالحان و انبیاء شکست خورده است تا مردم فکر مبارزه علیه آنها نکنند. در صورتی قرآن به ما می‌گوید که حق می‌ماند و باطل از بین می‌رود.

بحث ۳: آیا میتوان گفت حرکت انبیاء عاقبت خوبی دارد یا نه؟ پیروز می شود یا خیر؟

﴿﴾ اگر دو شرط در نهضت‌ها وجود داشته باشد همه نهضت‌هایی که بر اساس دین، بر اساس فکر قرآنی و اسلامی، در طول تاریخ انجام گرفته و انجام خواهد گرفت، تا ابد موفق خواهد شد و پیروز خواهند شد؛ احتیاج به معجزه هم نیست. اگر دو شرط وجود داشته باشد، اسلام و قرآن و دین و افکار قرآنی، امکان اصلی موفقیت را خواهند داشت؛ آن دو شرط چیست؟


بحث ۴: دو شرط موفقیت و پیروزی

﴿﴾ دو شرط موفقیت و پیروزی اسلام و دین و قرآن چیست؟ ۱- ایمان ۲- صبر

یکی از آن دو شرط ایمان است، اعتقادی از روی آگاهی است، باوری است همراه با تعهدپذیری، قبولی همراه با تلاش و حرکت؛

شرط دوم موفقیت عبارت است از صبر؛ صبر یعنی چی؟ یعنی مقاومت، از میدان در نرفتن، کار را در لحظه‌ی حساس و خطرناک رها نکردن.

هر جا شما در تاریخ مشاهده می‌کنید که پیامبری شکست خورده است برای خاطر این بوده است که پیروانش، اطرافیانش، ایمان یا صبر کافی نداشتند.

شواهد قرآنی لازم بودن دو شرط ایمان و صبر برای پیروزی: 

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ سوره‌ی آل عمران.
"استعينوا بالصبر و الصلاة"

*- شاید شما بگویید حضرت امام صادق علیه السلام که معصوم بود نتوانست حاکم طاغوتی را کنار بزند و حکومت را در دست بگیرد، بعد ما می‌خواهیم این کار را کنیم؟! پاسخ این است بله دلیل اینکه ایشان نتوانست بدلیل این بود که ما که خود را شیعه می‌نامیدیم بی‌صبر بودیم و کم ایمان یا نزدیکان ایشان و یا پیروان بی‌صبر بودند، کم ایمان بودند. آیا شما می‌خواستید امام صادق علیه السلام بر خلاف سنت تاریخ قرار داده‌ی پروردگار بتواند به حکومت برسد؟ همین دلیل بر این است که قرار نیست همه جا معجزه وارد شود و بجای تکلیف و عمل ما کار کند و ما راحت بنشینیم و بگوییم ان شاء الله با معجزه حل می‌شود و اگر قرار بود معجزه شود برای معصومین، معجزه رخ می‌داد.

بحث ۵ : تصور اشتباه از صبر

﴿۴﴾ - ما صبر را هم بد معنا کردیم. ما تصورمان از صبر این است که حالا بنشینیم ببینیم اوضاع چگونه می‌شود؟ دست بذاریم روی دست و صبر کنیم. اگر بدون فعالیت، بدون تلاش دست روی دست گذاشتی و نشستی، عاقبت بدبختی است، ذلت است، خواری است، بی‌دینی است و بی‌دنیایی است.

بحث ۶ : معنای صبر، عاقبت دینداران

﴿۵﴾ صبر در میدان جنگ یعنی چه؟ صبر در حل مبارزه یعنی چه؟ یعنی از مبارزه سست نشدن، یعنی تلاش را نیمه کاره رها نکردن، این معنی صبر است. اگر چنانچه مسلمانان عالم در راه پیشرفت‌های فرهنگی و پیشرفت‌های اقتصادی و پیشرفت‌های سیاسی، این دو عامل را یعنی ایمان و صبر را در خود حفظ کنند و همچنان داشته باشند و در پیش بگیرند جامعه‌ی اسلامی از لحاظ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بر کفار و دشمنان دین غلبه خواهد کرد.

مسلمانان گمان نکنند که مَهر بد نامی، مهر شکست، عقب ماندگی، فقر و ذلّت به پیشانی اینها خورده است، نه.

گمان نکنند زورگویان عالم باید بر گرده‌های اینان باید سوار باشند و به آنها زور بگویند و از آنها کار بکشند، نه هرگز چنین نیست. اگر جمعیت عظیم مسلمانان در سراسر دنیا صبر کنند، ایمان داشته باشند، حتماً پیروز خواهند بود.

بدانید قرآن می‌گوید ملت‌های مسلمان و پیرو پیامبران بالاخره موفق و پیروز خواهند بود و چون فرجام نبوت و قیامشان پیروزی است و ما هم که پیرو آنها هستیم پیروز هستیم. یک نکته مهم در زمینه مبارزات سیاسی بگوییم :

یک جمله ای یادم آمد از یکی از بزرگان تاریخ خودمان، برای همین صد سال قبل تقریباً، پنجاه، شصت سال قبل، یک جمله ای را از او نقل می‌کردند در این مبارزات مشروطه و اینها، نام او بر سر زبانهاست خیلی، می‌گویند او به یارانش، به دوستانش می‌گفت بجنگید، مبارزه کنید، در همان وقتی که می‌بینید کار سخت است، باز هم مبارزه کنید، تا وقتی که ببینید که قطعاً شکست خواهید خورد، برسید به آنجایی که ببینید که الآن دیگر قطعاً شکست خواهید خورد، وقتی رسیدید به آنجایی که دیدید حتماً شکست می‌خورید، باز هم مبارزه کنید، آن وقت پیروز خواهید شد و این حرف درستی است. یک ملتی، یک جمعی، یک فردی که می‌خواهد برای صلاح و رستگاری خود تلاش کند، یک وقتی امیدوار است به اینکه این تلاش به ثمر خواهد رسید، وقتی شدت عمل زیاد می‌شود، امید او هم کم می‌شود، اگر تلاش را از دست داد، مسلماً دیگر تلاشش به نتیجه نخواهد رسید، اما اگر همانجا هم تلاشش را بکند، آن قدر ادامه بدهد، آن قدر پیش برود تا وقتی که ببیند دیگر این تلاشش یقیناً خنثی است، اگر در همان وقتی که می‌بیند تلاش خنثی است، باز هم تلاش بکند، آن تلاش موفق است.

موسی علیه‌السلام این نقشه دارد استفاده می‌کند برای بسیج بنی‌اسرائیل. بنی‌اسرائیل در وقتی که می‌بینند حتماً شکست خواهند خورد، چون فرعون عازم است که همه جوانهای آنها را بکشد؛ در مقابل نقشه جدید فرعونی، موسی هم نقشه جدید خودش را ارائه می‌دهد. چه می‌گوید؟ وقتی در مقابل این وضع قرار می‌گیرند، فرعون این جور می‌گوید؛ موسی می‌گوید: "قال موسی لقومه" موسی متقابلاً در مقابل این اعلان فرعونی به قومش گفت: "استعینوا بالله و اصبرو" از خدا یاری بخواهید و صبر کنید. ادامه بدهید، مقاومت کنید، تلاشتان را نیمه کاره نگذارید. امید در اینها می‌دمد - چرا؟ "ان الأرض لله"، زمین

از آن خداست، "یورثها من یشاء من عباده"، آن را می‌دهد و می‌گذارد برای آن دسته از بندگانش که بخواهد. (اعراف/۱۲۸)

پیغمبر اسلام که ۱۳ سال زیر بدترین شکنجه‌ها بود بعد می‌آید، مدینه حکومتی تشکیل می‌دهد، جامعه‌ای به وجود می‌آورد، انسانها را به سوی کمال سوق می‌دهد، دشمنان را نابود می‌کند. اما در سایه چه؟ در سایه ایمان و صبر.

در یکجای دیگر آیه قرآن تقریباً همین مطلب را می‌گوید، یا تحقیقاً. می‌فرماید که: "حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرَّسُلُ وَّظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا" تا جایی رسید که فشارها و لطمات و ضربات جبهه‌ی معارض پیغمبران به یک جایی رسید که پیغمبرها و مردمانی که همراه پیغمبرها بودند، اینها متزلزل شد دلشان، نه از لحاظ ایمان، ایمانشان از بین نرفت، اعتقادشان به خدا را از دست ندادند، اما چون معتقد بودند که پیروز خواهند شد، ایمان و یقینشان به پیروزی رو به زوال رفت و خیال کردند که اشتباه فهمیده‌اند. یقین داشتند که خدا به اینها گفته شما حتماً پیروز خواهید شد؛ یک جایی می‌رسید کار، که اینها فکر می‌کردند مثل اینکه اشتباه فهمیده‌اند، خدا چنین وعده‌ای به آنها نداده بوده. "و ظننوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا" در همان لحظه‌ای که بر اثر شدت فشار و شدت ضربات و لطمات دشمن، جبهه حق و جبهه دین احساس می‌کرد که هان، حتماً دیگر دارد نابود می‌شود، از بین می‌رود، دشمن دارد غلبه پیدا می‌کند، راهها روی او بسته است، در همان لحظه، چون باز هم استقامت می‌کرد، چون باز هم تلاش می‌کرد، نصرت و و یاری خدایی فرا می‌رسید؛ این آیه قرآن است.

بحث ۷: دشمن درونی ما، عافیت‌طلبی، زندگی طلبی

عافیت‌طلبی، زندگی طلبی، از زیر بار در رفتن و تنبلی، آسایش‌طلبی، دوری از معارف الهی و بی‌زگی کسانی هستند که در زمان حضرت علی علیه‌السلام ایشان را یاری نمی‌کردند و حضرت می‌فرماید اگر شما در زمان پیامبر بودید هرگز ما به پیروزی دست پیدا نمی‌کردیم. (خطبه‌ی ۵۶ نهج البلاغه)

حضرت می‌فرماید چون ما آن روز، صبر کردیم در جنگ، آن روز صبر کردیم در برابر درد زخم‌ها، چون آن روز از توی رختخواب بیرون آمدیم و رفتیم در میدان و حاضر شدیم از منافع مادی و کسب و کارمان بگذریم برای خدا، اما امروز شما حاضر نیستید این چنین سختی‌ها را تحمل کنید.

شرح کامل ماجرای امیرالمومنین به صورت زیر است :

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در یک خطبه از نهج البلاغه - خطبه ۵۶ - ، در خطبی، از جمله در یک خطبه کوتاه این مطلب را کاملاً روشن می فرماید. خطبه ای ست که چند بار تا حالا در محافل گوناگون خوانده ام برای برادرانی که بودند. امیرالمؤمنین ماجرای پیشرفتهای سپاهیان اسلام را در زمان پیغمبر شرح می دهد. می فرماید که " و لقد كنا مع رسول الله قتل آباءنا و أبناءنا و اخواننا و اعمامنا " ، می گوید ما در کنار پیغمبر و در رکاب پیغمبر که بودیم، این جوری عمل می کردیم؛ در میدان جنگ که می رفتیم، پدرهای خودمان را، فرزندان خودمان را، برادران خودمان را، عموهای خودمان را که در جبهه کفر و شرک بودند، می کشتیم. اگر عموی ما، پدر ما، پسر ما، برادر ما، در زیر پرچم کفر می آمد به جنگ پیغمبر، ما که با پیغمبر رفته بودیم، نمی گفتیم این برادر من است، این را نکشم؛ این پسر من است، این را نکشم؛ بی دریغ همه را درو می کردیم در راه خدا. بعد هم که اینها را می کشتیم و برمی گشتیم، در دل متزلزل نمی شدیم که ای دادبیداد دیدی! ما برای خاطر این دین تازه، این فکر تازه، این فرزند دلبندهمان را کشتیم، نه. ایمان ما بر اثر این اقدام حاد و قاطع کم نمی شد، زیاد می شد. " ما یزیدنا ذلک الاّ ایمان و تسلیم " این مجاهدت ما بر ایمان ما و تسلیم ما می افزود، " و مضیاً علی اللقم و صبراً علی مَضِّ الأَلم "، این مجاهدت ما موجب می شد که ما در کارهای دشوار، قاطع تر عمل بکنیم، بر دردها و سوزش های مجاهدت بیشتر صبر بکنیم. خب، بعد بنا می کند امیرالمؤمنین شرح میدانهای جنگ را به طور خلاصه آنجا گفتن. " و جدّاً فی جهاد العدو و لقد کان الرجل منا و الآخر من عدونا تصاولان تصاؤل الفحلین یتخالسان انفسهما ایّهما یسقی صاحبه كأس المنون ". که نمی خواهم اینها را شرح بدهم که سرباز جنگی ما در میدان جنگ چگونه به دشمن می پرید، چطور با او درگیر می شد و گلاویز می شد. چطور به سوی مرگ سبقت می گرفتند سربازان ما و شجاعان و سلحشوران اسلام، اینها را کاری ندارم. بعد در آخر همین خطبه - که کوتاه هم هست خطبه - می فرمایند که " فلماً رأى الله صدقنا انزل بعدونا الکبت وانزل علینا النصر " این قدر مجاهدت کردیم تا خدا دید که ما راست می گوییم، دید به راستی مسلمانیم ما، دید واقعا مؤمنیم، با عمل خود نشان دادیم ایمان عمیق خود را، وقتی این جوری عمل کردیم، آن وقت سر کوبی بر دشمنان ما و نصرت و پیروزی برای ما از سوی خدا نازل شد. یکی دو، سه، جمله دیگر می فرمایند، بعد می فرمایند که " و لعمری لو کنا نأتی ما أتیتم ما قام للذین عمود ولا اخضرٌ للایمان عودٌ ". این را امیرالمؤمنین در زمان خلافتش می گوید، آن وقتی که با یک مشت آدمهای از زیر بار در رو تنبل عافیت طلب روبه رو بوده، که وقتی می گفت بیایید برویم به جنگ معاویه، عذر می آوردند؛ وقتی بنا بود بروند به جنگ طلحه و زبیر، هزار جور توجیه شرعی برای نیامدن خودشان درست می کردند؛ خلاصه آدمهای عافیت طلب، زندگی طلب، آسایش طلب، دور از معارف الهی، با یک چنین آدمهایی روبه رو بود. ضعیف، پست، سُست، زبون، تن به ذلت داده، با راحت خو گرفته، با یک چنین آدمهایی طرف

بود امیرالمؤمنین. به آنها می‌گوید که "و لَعَمْرِي"، به جان خودم قسم، "لو كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ"، اگر ما آن روز با پیغمبر همان کاری را می‌کردیم که شما امروز دارید می‌کنید، ای مسلمانان! "ما قام للدِّينِ عمود ولا اخضر للايمان عود"، یک پایه از پایه‌های دین برپا نمی‌ایستاد، یک شاخه از شاخه‌های ایمان سرسبز نمی‌شد.

جلسه‌ی بیست و یکم: فرجام نبوت (۲)

سوره‌ی مبارکه‌ی غافر

﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴾ (۵۱) ﴿

در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم (۵۱)

﴿ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴾ (۵۲) ﴿

[همان] روزی که ستمگران را پوزش‌طلبی‌شان سود نمی‌دهد و برای آنان لعنت است و برایشان بدفرجامی آن سرای است. (۵۲)

﴿ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴾ (۵۳) ﴿

و قطعاً موسی را هدایت دادیم و به فرزندان اسرائیل تورات را به میراث نهادیم. (۵۳)

﴿ هُدًى وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ ﴾ (۵۴) ﴿

[که] رهنمود و یادکردی برای خردمندان است (۵۴)

.....
- مطالب این جلسه مانند جلسه‌ی بیستم است؛ در این جلسه تشریح کامل مبنی بر پیروزی قطعی آمده است.

جلسه‌ی بیست و دوم : تعهد ایمان به نبوت

سوره‌ی مبارکه‌ی انفال

﴿ إِنِّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۷۲ ﴾

ترجمه:

۷۲ - کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنها یاران یکدیگرند، و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچ‌گونه ولایت (دوستی و تعهدی) در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شما است که آنها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می‌کنید بینا است.

بحث ۱ : " اشهد انّ محمد رسول الله " چه تکالیف و تعهدی عملی در برابر آن دارد؟

﴿﴾ در بین مباحث نبوت بحثی است که اگر چنانچه مطرح نشود، مسائل پیرامون نبوت برای ما کاربرد عملی نخواهد داشت، بحث این است که کسی که می‌گوید " اشهد انّ محمد رسول الله " چه تکالیف و تعهدی عملی در برابر آن دارد؟ آیا صرفاً شعار است یا باید عمل‌زا هم است و ما باید به تکلیفی عمل کنیم.

- در عالم مسیحیت نقش پاپ مانند یک مجسمه‌ای زیبا و مقدّس که اگر باشد یا نباشد هیچ تعهدی عملی را برای مسیحیان ایجاد نمی‌کند و یک فرد مسیحی با دانستن یا ندانستن اینکه پاپ چه کسی هست یا نیست هیچ فرقی برایش ایجاد نمی‌کند.

بحث ۲: پذیرفتن نبوت و تعهدات ناشی از این پذیرش

﴿۳﴾ تعهدی که انسان معتقد به نبوت برایش ایجاد می‌شود این است که دنباله‌گیری از راه نبی کند و عهد قبول کردن مسئولیت و به منزل رساندن بار نبی، را پذیرد. یک عده‌ای مردم خیال می‌کنند که همین که ما پذیرفته‌ایم فلانی نبی است خود را از جهنم بیرون کشیدیم و رفتیم در بهشت.

ایمان به پیامبر تعهداتی را به بار می‌آورد.

آن انسانی که به تعهدات ایمان پایبند نیست، مومن نیست.

بحث ۳: این تعهد چیست؟

﴿۴﴾ یک تذکر این است ببینم آن کاری که پیامبر می‌خواست انجام دهد ولی نیمه‌کاره مانده آن را انجام دهم و به سر منزل مقصود برسانم یا به صورت فردی یا به صورت گروهی ولی در هر حال نمیتوان گفت: نمی‌توانم، این دروغ است.

- تعهد رسالت ساختن یک دنیایی است به شکلی که اسلام گفته است. اگر شما در زمان خودتان دیدید بشریت به شکلی که اسلام گفته زندگی نمی‌کند، دیدید که انسانیت از داشتن یک جامعه‌ی الهی محروم است پس وظیفه‌ی شما این است که تلاش کنید که دنیا به شکلی که اسلام گفته است در بیاید.

بحث ۴: حال در این قافله‌ای که دارد می‌رود به سمت بهشت و جامعه‌ی الهی اگر کسی ساکت نشست این بجای اینکه با پیغمبر باشد، بر پیغمبر است. - علیه پیغمبر است -

﴿۵﴾ حال در این قافله‌ای که دارد می‌رود به سمت بهشت و جامعه‌ی الهی اگر کسی ساکت نشست این بجای اینکه با پیغمبر باشد بر پیغمبر است. امام علیه‌السلام می‌فرماید:

الساکت اخوالراضی و من لم یکن معنا کان علینا

(البحار الانوار / کتاب الروضه / ابواب المواعظ والحکم / باب مواعظ امیرالمومنین علیه‌السلام)

قال رسول الله ص: "من رضى بفعل قوم فهو منهم؛ هر کس راضی به عمل قومی باشد، از ایشان محسوب می‌شود."

- از امیرالمومنین علیه‌السلام چنین نقل شده است: وسائل الشیعه ج: ۱۶ ص: ۱۴۱ "الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِهِ"

کسی که به عمل قوم و گروهی راضی باشد مانند آن است که داخل آن قوم است و بر هر کسی که داخل باطل باشد دو گناه است یکی گناه عمل به آن و دوم گناه رضایت به آن عمل.

آیا از این احادیث میتوان برداشت کرد ما با دیدن این فیلمها و پیگیری روند داستان و تمایل و رضایتمان به انجام گناههایی که هنرپیشگان در این فیلمها انجام می‌دهند ما هم در اصل گناههایی که آنها انجام می‌دهیم شریک هستیم و جزو آنها حساب می‌شویم و آن گناهها در نامه اعمال ما هم نوشته می‌شود؟

جنگ حق و باطل یک جنگی دارای سه گروه نیست که ما نه حقیم و نه باطل. اینها خیال کردند جنگ یزدگرد سوم با - نمی‌دانم - هراکلوس روم است که اگر با هیچکدام نباشند، نه به دین آنها ضربه می‌خورد نه به دنیای آنها.

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما سرگیرد و برون رود از کربلای ما

- اگر مسلمانی در کشوری دیگر در حال جنگ با کافر است بر ما واجب است برویم کمکش این نظر اسلام است.

بحث ۵: چگونه می‌توانی بفهمی با علی علیه‌السلام هستی یا علیه او؟

﴿۴﴾ - خُب شما بین بین دو ویژگی شخصیتی که الان بیان می‌کنیم چه شخصیتی را انتخاب می‌کنید؟ کدام را قبول می‌کنید در این زمان و این قطعه از تاریخ؟ حضری کسی که رفتن با او، بودن با او، عمل کردن به فرمان او؛ دردسر، مسئولیت، حرکت، تلاش دارد با او باشی؟ حضری از آن کسی که برای انسان

پول دارد، مقام دارد، راحتی دارد، عنوان دارد، نفوذ دارد، دست قدرتمند دارد، از او بگذری بخاطر این؟ اگر حاضری خوشا به حال تو.

تو در زمان علی علیه السلام هم بودی، شیعه‌ی علی بودی.

- اما اگر می‌بینی دلت پرواز می‌کند به سوی راحتی‌ها، تنعم‌ها، عیش‌ها، پول‌ها، مقام‌ها، آبرومندی‌ها، ناز و فخر فروختن‌ها به این و آن، ولو در راه غیر خدا باشد، بدان خیلی ملاحظه می‌کردی، شبانه، یواشکی با همسایه‌ها خداحافظی نکرده میرفتی سمت شام و علی را تنها می‌گذاشتی، همچنان که خیلی از چهره‌های موجه آن زمان این کار را کردند.

بحث ۶: کسی که این ویژگی‌ها را ندارد، مومن حقیقی نیست.

۷۴ - وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَأُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

۷۴ - و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند، برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است. در بالا ویژگی‌های مومنین واقعی را قرآن فرموده است و کسی که این ویژگی‌ها را ندارد، مومن حقیقی نیست.

در این آیه تعهدی که با پذیرش نبوت پیامبر ایجاد می‌شود را ذکر می‌کند؛ کسانی که به پیامبر ایمان آوردند، باید ایمانشان همراه با تعهد و عمل باشد. الان می‌خواهیم بررسی کنیم تعهد اسلام چیست؟ آن ویژگی‌هایی است که در آیه بالا از مومنین خواسته شده است. هر کسی به این ویژگی‌ها عمل کرد ایمان شعارگونه نیست و واقعی است و هر کسی یکی از ویژگی‌های بالا را نداشت ایمانش نیز ناقص است و واقعی نیست.

در درسهای آخر درباره هجرت توضیح خواهیم داد.

جلسه‌ی بیست و سوم : ولایت

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾ (۱) ﴿

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه درست منحرف گردیده است (۱) سوره‌ی مبارکه‌ی ممتحنه



در سایه‌ی این بحث مشخص می‌شود که چرا می‌گویند اگر ولایت نداشته باشی، هر چه نماز و روزه هم داشته باشد، نماز و روزه نیست. اگر ولایت نباشد مکتب فکری ناقص است. در حدیث داریم: "لو أن رجلاً قام ليلة وصام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولى الله فيوالية و يكون جميع أعماله بدلالته" اگر کسی تمام عمر را روزه بگیرد، نه فقط ماه رمضان را، تمام شبها را تا به صبح بیدار بماند، تمام اموالش را در راه خدا بدهد، اما با ولی خدا ولایت نداشته باشد. دقت کنید در این تعبیر - با ولی خدا ولایت نداشته باشد، یا ولایت ولی خدا را نداشته باشد، این چنین آدمی، همه آنچه که انجام داده است، بیهوده و بی ثمر و خنثی ست. (کافی/کتاب الایمان و الکفر/باب دعائم الاسلام/ح ۵)

مسئله‌ی ولایت یک مسئله‌ی جدا از نبوت نیست. مسئله‌ی ولایت در واقع تتمه و خاتمه‌ی بحث نبوت است. حالا خواهیم دید که اگر ولایت نباشد نبوت هم ناقص می‌ماند.

بحث ۱: این کارخانه‌ی آدم‌سازی مد نظر مکتب اسلام، جامعه و نظام اسلامی است.

﴿﴾ - گفتیم پیامبر نمی‌آید یک گوشه بنشیند و یکی یکی افراد را اصلاح کند و با نصیحت و پند یکی یکی از آن طرف آدم بیارد این طرف. بلکه می‌آید یک کارخانه‌ی آدم‌سازی راه می‌اندازد که هزار هزار آدم را اصلاح می‌کند.

این کارخانه‌ی آدم‌سازی، جامعه و نظام اسلامی است.

- جامعه‌ی اسلامی یعنی آن جامعه‌ای، آن تمدنی که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کند، قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است، حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود، عزل و نصب را خدا می‌کند. در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کند. نائب خدا که عملاً حکومت می‌کند پیامبر بود. کسی که مقررات را ابلاغ می‌کرد و درست می‌کرد و وضع می‌کرد و اجرا می‌کرد، افراد را که جعل می‌کرد، مردم را وادار به اجرای قوانین می‌کرد، پیامبر بود.

بحث ۲: در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می‌ایستاد به نماز؛ پیامبر فرمان جهاد می‌دادند.

﴿﴾ در یک چنین جامعه‌ی اسلامی که همه چیز از خداست، نماز جماعت و خطبه‌ی پس از نماز جماعت با سرود میدان جنگ یکی است. در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می‌ایستاد به نماز، برای مردم صحبت می‌کرد و درس می‌داد و تزکیه و تعلیم می‌کرد، در همان مسجد علم جهاد را می‌آوردند، پیغمبر می‌ایستاد می‌فرمود "انطلقوا علی اسم الله"، دشمن فلان جا را گیر بیاورید، فلان کار را کنید. در همین مسجد پیامبر حد جاری می‌کرد؛ در همین مسجد دادگستری پیغمبر تشکیل می‌شد. در همین مسجد اداره‌ی کار و اقتصاد پیامبر تشکیل می‌شد. در همین مسجد زکات جمع می‌شد. هم درس بود، هم نماز بود، هم نیایش بود، هم دنیا بود و هم آخرت. این جامعه‌ی اسلامی است.

بحث ۳: در جامعه‌ی غیر اسلامی، آدم اگر هم بخواهد نمی‌تواند خوب باشد، شما دلت می‌خواهد متدین باشی ولی نمی‌توانی

☞ - در جامعه‌ی غیر اسلامی، آدم اگر هم بخواهد نمی‌تواند خوب باشد، شما دلت می‌خواهد متدین باشی ولی نمی‌توانی. دلت می‌خواهد ربا ندهی و نخوری می‌بینی که نمی‌شود. زن دلش می‌خواهد عفت خود را حفظ کند نمی‌تواند، محیط او را تحت فشار قرار می‌دهد. همه‌ی عوامل و انگیزه‌ها انسان را از خدا دور می‌کند.

بحث ۴: ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی

☞ - در جامعه‌ی اسلامی عکس قضیه‌ی بالاست. همه چیز تو را یاد خدا می‌اندازد. بازارش، مسجدش، دارالحکمه، خویشاوندانش، خانواده، جوان، همه و همه تو را یاد خدا می‌اندازد. اگر جامعه‌ی اسلامی زمان پیغمبر اکرم ۵۰ سال ادامه پیدا می‌کرد با همان رهبری که پیامبر اکرم معین کرده بود، همه منافقین تبدیل می‌شدند به مومنین.

بحث ۵: آیا یک جامعه تشکیلات نمی‌خواهد؟

☞ ابتدای کار که پیامبر فکر اسلامی را می‌آورد؛ ابتدایی که دعوت پیغمبر شروع می‌شود، آیا پیغمبر یک تنه می‌تواند جامعه را اداره کند؟ آیا یک جامعه تشکیلات نمی‌خواهد؟ عده‌ای که این تشکیلات را اداره بکنند نمی‌خواهد؟

می‌دانیم که اکثر کارها باید با وسایل معمولی حل بشود و پیغمبر هم در بیشتر فعالیت‌هایشان از اسباب معمولی استفاده باید بکنند. پس پیامبر با معجزه جامعه را هدایت نمی‌کند بلکه پیغمبر برای اینکه بتواند اهداف خود را پیش برود، بتواند کارخانه و جامعه انسان‌سازی بسازد باید جمعی داشته باشد که به هم پیوسته و متحد، دارای ایمان راسخ باشند، کسانی باشند که از اعماق قلب حاضر هستند جان و مال خود را فدا کنند؛ اینها همان کادر رهبری هستند که به پیامبر در رسیدن هدف کمک می‌کنند. - اینها مسلمان

سازنده صف اول اسلام هستند. صف جلودار، دارای بصیرت که به مردم آگاهی و کمک می‌دهند برای ایمان آوردن به پیامبر. -

پیامبر، اول کار یک چنین جمعی را نیاز دارد. پس پیامبر ابتدا با موعظه، با روشنگری بنا میکند یک چنین جمعی را ساختن. پس پیامبر در اول کار باید یک کادر رهبری منجسم و فداکار داشته باشد. داشتن این کادر محکم و با ایمان راسخ نسبت به هدف، برای گسترش آن هدف در جامعه ضروری است. - نمی‌شود بدون داشتن این کادری که باید مردم را رهبری کنند، حرکت را زود گسترش داد. -

بحث ۶: پس یک بخش از معنای ولایت در قرآن یعنی به هم پیوستگی، هم جبهگی و اتصال شدید

پیامبر برای اینکه بتواند کل مردم جامعه را هدایت کند، باید آن اعضای اصلی حزبش محکم باشند مثل پولاد آب دیده باشند و به معنای حقیقی کلمه با یکدیگر ولایت داشته باشند. ولایت داشته باشند یعنی به هم پیوستگی، هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر و جویای یک هدفاند، در یک راه قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود حرکت و تلاش می‌کنند، یک فکر و عقیده را قبول دارند.

بحث ۷: معنی دیگر ولایت ولی این است که ولی مراقب ولایت مداران است

افراد این جبهه باید هر چه بیشتر به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر خودشان را جدا و کنار نگه دارند چرا؟ برای اینکه از بین نروند و هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت. یعنی پیامبر به عنوان ولی مواظب است تازه مسلمانان در برخورد با کافران قبلشان دچار کم ایمانی نشود، به قولی رنگ ایمان را از دست ندهند، طعم ایمانشان مخلوط نشود با کفر. این یک بُعد از کاکرد ولایت ولی است.

پیامبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می‌آورد، اینها را با هم برادر می‌کند، به وسیله‌ی اینها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، از تأثیر گرفتن اینها از کافران ممانعت می‌کند، اینها را به

صورت یک پیکر واحد در می‌آورد، برای چه؟ برای اینکه اگر بین اینها اختلاف باشد، برای اینکه اگر ولایت نداشته باشند، اگر محکم و پولادین نباشند، نمیتوانند بار امانتی که بر دوش آنهاست را بردارند.

*- یک نکته: (البته رعایت صله‌ی رحم نیز باید بشود به هم پیوستگی با مومنین به معنی قطع رحم نیست بلکه منظور این است که نباید از آنها تأثیر فکری گرفت یا حقیقتاً در قلب آنها را بیشتر از مومنین دوست داشته باشیم. واقعاً نباید دوستی ما با دیگران که دین را قبول ندارند یا اهداف دین را قبول ندارند بیشتر از کسانی باشند که دین و اهداف آن را قبول دارند. اگر دوستی ما با غیر دینداران یا کسانی که اهداف دین را قبول ندارند بیشتر باشد، خودتان در خود دقت کنید حداقل این است که ادبیات صحبت شما شبیه آنها شده است یا خاطراتی که با آنها دارید را بیشتر یادتان می‌آید.) -

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: ما برای خدا در جنگ برادران، عموها، پدران که کافر بودند و با ما سر جنگ داشتند را می‌کشتیم.
دو غیر برادر همفکر آشنا هستند ولی دو برادر ناهمفکر بیگانه‌اند.

بحث ۸: ولایت مدار علی علیه‌السلام هستیم یعنی چه؟

﴿۳﴾ فردا یک بعد مهمی از ولایت را باز خواهیم کرد و آن ولایت ولی الله است. ولایت ولی خدا است. ولایت شیعیان با هم معلوم شد؛ ولایت ولی خدا یعنی چه؟ ولایت علی بن ابی‌طالب یعنی چه؟ ولایت امام صادق یعنی چه؟ اینی که من و شما امروز باید ولایت ائمه را داشته باشیم، یعنی چه؟ یک عده‌ای خیال می‌کنند ولایت ائمه، یعنی فقط ائمه را دوست بداریم؛ و چقدر اشتباه می‌کنند؛ چقدر اشتباه می‌کنند! فقط دوست داشتن نیست، و اِلَّا مگر در عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین خاندان پیغمبر را دوست ندارد؟ پس همه ولایت دارند؟ مگر کسی هست که دشمن اینها باشد؟ مگر همان کسانی که در صدر اسلام با آنها جنگیدند، همه دشمن بودند با آنها؟ خیلی‌هایشان دوست می‌داشتند اینها را؛ اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آنها بجنگند. خیلی‌هایشان می‌دانستند اینها دارای چه مقامات و چه مراتبی‌اند. وقتی خبر رحلت امام صادق را به منصور دادند، منصور بنا کرد گریه کردن. تظاهر می‌کرد؟

پیش چه کسی؟ پیش نوکرهای خودش می‌خواست تظاهر کند؟ پیش ربیع حاجب می‌خواست تظاهر بکند؟ تظاهر نبود، واقعا دلش سوخت، واقعا حیفش آمد که امام صادق بمیرد. اما چه کسی او را کشت؟ خودش! خودش دستور داد که امام صادق را مسموم کنند؛ اما وقتی که خبر رسید که کار از کار گذشته، قلبش تکان خورد منصور. پس منصور هم ولایت داشت؟!

از همین قبیل، اشتباه است آن کسانی که می‌گویند مأمون عباسی شیعه بود. شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی کسی که بداند حق با امام رضاست؟ فقط همین؟ اگر این است که مأمون عباسی و نیز هارون الرشید، منصور، معاویه، یزید، از همه شیعه‌تر بودند پس. آیا رقبای امیرالمؤمنین در سقیفه، نمی‌دانستند حق با علی است؟ همه می‌دانستند، پس شیعه بودند؟ آیا آن کسانی که با امیرالمؤمنین در افتادند، محبت نداشتند به او؟ چرا، غالبا محبت داشتند، پس شیعه بودند؟ پس ولایت داشتند؟ نه آقا، ولایت غیر از این حرفهاست. ولایت بالاتر از اینهاست. ولایت علی بن ابی‌طالب و ولایت ائمه را اگر فهمیدیم چیست، آنوقت حق داریم به خودمان برگردیم، ببینیم آیا ما ولایت داریم یا نه؟ آن وقت اگر دیدیم نداریم، از خدا بخواهیم و بکشیم که ولایت ائمه را به دست بیاوریم.

یک عده‌ای خوششان می‌آید سر خودشان را کلاه بگذارند. به صرف اینکه محبت دارند به ائمه، خیال می‌کنند ولایت ائمه را واقعا دارند، به صرف اینکه اعتقاد دارند به ائمه، خیال می‌کنند ولایت یعنی همین. این نیست ولایت، از این بالاتر است ولایت، که البته شرح خواهم داد فردا، که ولایت با ائمه هدی علیه‌السلام به چه معناست. چه جوری می‌شود ائمه علیه‌السلام را ما ولی خودمان بدانیم و ما ولایت آنها را داشته باشیم. آن وقت می‌فهمیم که چقدر داعیه‌های ولایت، نا آگاهانه و برخلاف واقع است. همیشه در ایام عید غدیر، معمول است، مردم این را می‌خوانند: "الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام". بنده به دوستانم غالبا این جور می‌گویم؛ می‌گویم نگویید "الحمد لله الذی جعلنا"، می‌ترسم دروغ باشد، بگویید: "اللهم اجعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام" خدایا ما را از متمسکین به ولایت قرار بده. ببینیم هستیم یا نه. آنوقت خواهیم رسید به این مطلب. آنها یک بعد دیگر از ابعاد ولایت است. بنده فکر می‌کنم سوره ممتحنه را می‌شود به این معنا، اسمش را گذاشت سوره دولایت». آیات سوره ممتحنه این معنا را به خوبی روشن می‌کند. حالا توجه کنید تا من همین آیاتی که خواندم، برایتان معنا کنم.

بحث ۹: دوستی شما با کافران باعث نمی‌شد دل آنها با شما نرم شود

﴿﴾ برخی از یاران پیامبر علاوه که در جنگ با پیامبر بودند به کافران نامه می‌نوشتند که بله ما، قلبمان با شماست تا اگر پیامبر در جنگ شکست خورد، کافران با آنها کاری نداشته باشند. حاطب ابن ابی بلتعہ یکی از آنهاست.

قرآن می‌فرماید: دوستی شما با کافران باعث نمی‌شد دل آنها با شما نرم شود. حتی تسلط آنها و درخواست آنها از شما بیشتر می‌شود.

◆ آنچه که امروز گفتم، در این کلمات خلاصه می‌شود؛ ولایت امت مسلمان و ولایت آن جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، به این معناست و به این است که میان افراد این جبهه، هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید. هر چه بیشتر دل‌های اینها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر، از قطب‌های مخالف، از کسانی که بر ضد آنها می‌اندیشند و بر ضد آنها عمل می‌کنند، جدا بشود. این معنای ولایت است.

بنده فکر می‌کنم سوره ممتحنه را می‌شود به این معنا، اسمش را گذاشت سوره دولایت». آیات سوره ممتحنه این معنا را به خوبی روشن می‌کند. حالا توجه کنید تا من همین آیاتی که خواندم، برایتان معنا کنم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [او] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه

پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناتر و هر کس از شما چنین کند قطعا از راه درست منحرف گردیده است. (۱)

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر بر شما دست یابند دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید (۲)

بحث ۱۰: وقتی قرآن می‌فرماید در زندگی حضرت ابراهیم علیه‌السلام الگویی است برای شما یعنی شما باید مثل ایشان رفتار کنید.

﴿٣﴾ - وقتی قرآن می‌فرماید در زندگی حضرت ابراهیم علیه‌السلام الگویی است برای شما یعنی شما باید مثل ایشان رفتار کنید.

یک نمونه رفتار حضرت ابراهیم در مورد برخورد او با خویشان کافر خود بوده است.

سوره مبارکه‌ی ممتحنه آیه ۴

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۗ رَبَّنَا عَلِّمْنَا لَكَ مَا تَكُنَّا نَدْرُسُ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [=عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)!

- پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است!

بحث ۱۱: آیا بین جبهه حق و باطل جبهه وسطی هم هست؟

➤ - عده‌ای به امام سجاد علیه السلام گفتند: ما در کربلا نه تیری انداختیم نه سنگی انداختیم نه شمشیری زدیم فقط در سپاه دشمن بودیم .
امام سجاد علیه السلام: شما هم گناهکارید زیرا اگر شما سیاه لشکرها نبودید، امثال عمر سعد جرأت پیدا نمی‌کردند.

جلسه بیست و چهارم : پیوندهای امت اسلامی

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (۵۱) ﴿ سورة ی مبارکه ی مائده

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] نگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید (۵۱)

﴿ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴾ (۵۲) ﴿

می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در [دوستی] با آنان شتاب می‌ورزند می‌گویند می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد امید است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد تا [در نتیجه] آنان از آنچه در دل خود نهفته داشته‌اند پشیمان گردند. (۵۲)

بحث ۱: یک نکته جانبی ، کار متقن یعنی چی؟

﴿ - در حدیثی از پیامبر اکرم هست که: خدا رحمت کند کسی را که هر کاری می‌کند آن را محکم و متقن انجام دهد. یعنی علاوه بر اینکه محکم کاری کند، فکر احتمالات را هم در کار بدهد مثلاً فکر کند اگر در برنامه میکروفن خراب شد چه کند، برق رفت چه کند و احتمال‌های دیگر.

بحث ۲: برای ایجاد دوستی و ولایت نیاز به تشکیلات و ارتباطات درونی و خارجی دارد

﴿﴾ - اگر جامعه‌ای اسلامی بخواهد برسد به آن دوستی و ولایت که در قسمت بالا گفتیم یعنی پیوند عمیق قلبی با همفکران خود داشته باشد باید دو جهت را مراعات کند.

یک جهت، ارتباطات داخلی‌ست، در داخل جامعه‌ی اسلامی و یک جهت ارتباطات خارجی است یعنی رابطه‌ی عالم اسلام و امت اسلام و جامعه‌ی اسلامی با جوامع دیگر چگونه است؟.

بحث ۳: در زمینه‌ی روابط داخل جوامع اسلامی و ارتباط با کشورهای مسلمان چه قواعدی حاکم است؟

﴿﴾ - در زمینه ارتباط یک کشور مسلمان با دیگر کشورهای مسلمان باید همه متحد باشند، وحدت کلمه داشته باشند. چند دسته و چند صف شوند در درون خود و در مقابل هم قرار نگیرند. اتحاد را حفظ کند و همه جناح‌ها را در درون خود جا دهد و کسی و فرقی را بیرون نداند از اسلام.

*- در زمینه‌ی روابط داخل جوامع اسلامی اگر دو گروه مسلمان با هم درگیر شدند ابتدا باید سعی کرد آنها را آشتی داد ولی اگر یکی حاضر به آشتی نشد یا یکی حرف ناحقی یا مطالبه‌ی ناحقی داشت، باید کل عالم اسلام علیه طغیان‌گر و زورگو بایستد و او را سر جای خود بنشانند. این یکی از قواعد در زمینه روابط داخلی اسلامی است. (حجرات آیه ۹)

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ؛ و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.

بحث ۴: در زمینه‌ی روابط خارجی و ارتباط با کشورهای غیرمسلمان

﴿﴾ - اما در زمینه‌ی روابط خارجی چه قواعدی حاکم است:

در این زمینه باید عالم اسلامی جوری تلاش کند تا یک ذره تحت تسلط یا تأثیر فکری یا زورگویی دشمنان اسلام قرار نگیرد. باید سیاست مستقل داشته باشد.

داستانی هست که در زمان امام باقر علیه السلام، سکه‌های جامعه‌ی اسلامی را از روم می‌آوردند. بعد رومی‌ها یک تهدیدی کردند، امام در حین ناباوری برای من و شما به دستگاه خلافت یاد داد که سکه را اینگونه نیم درهم یا یک درهم و دو درهمش می‌کنند و قالب‌ریزی می‌کنند برای نقره‌یکی دو مورد استثنائی اینگونه را امامان روی خوش نشان می‌دادند به حکومت‌ها.

رابطه‌ی بین عالم اسلامی نباید مثل رابطه‌ی استثماری باشد، این قراردادهایی که شما شنیده‌اید به اسم توتون و تنباکو و قرارداد رژی، اینها استثماری بودند و به همین دلیل حرام بودند.

بحث ۵: البته منظور ما انزوای سیاسی نیست

﴿البته منظور ما انزوای سیاسی نیست بلکه با استثمار و زورگویی مخالفیم. کشور اسلامی با کشورهای غیرمسلمان رابطه دارد ولی ولایت با آنها ندارد. آن جوری نیست که اگر خواستند بتوانند عالم اسلامی را تحت تأثیر قرار دهند.﴾

بحث ۶: اگر جامعه‌ی اسلامی بخواهد به آن اهدافی که دارد برسد...

﴿اگر جامعه‌ی اسلامی بخواهد به آن اهدافی که دارد برسد، بتواند در سیستم پیچیده‌ی جامعه‌داری قوانین الهی را پیاده کند، به گونه‌ای باشد که نیروهای در آن پراکنده نشود، نیاز دارد به یک مرکز قدرتمند متصل به وحی یا مورد توصیه وحی و در زمان غیبت نیاز دارد به مرکزی که مورد توصیه احادیث و قرآن باشد.﴾

چرا به این منبع متمرکز نیاز است؟ تا این مرکز قدرتمند حرف آخر را بزند، روابط را تنظیم کند، حدود الهی را اجرا کند، مخالفین اسلام را سر جایشان بنشانند، از پراکندگی و اختلاف جلوگیری کند. اینی که ما

ارتباط با امام را این قدر مهم دانستیم، اینی که ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ دانستیم، برای رسیدن به این نتایج است.

اگر بخواهد یک جامعه ای و یک امتی، که ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد، یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت، به سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرت های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج دارد به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلام، به یک نقطه ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بپیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف گوش کنند، و او تمام جوانب مصالح و مفاصد را بداند تا بتواند مثل یک دیده بان نیرومند قوی دستی و قوی چشمی، هر کسی را در جبهه جنگ، به کار مخصوص خودش بگمارد. لازم است یک رهبری، یک فرماندهی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد که این قدرت بداند از شما چه بر می آید، از من چه بر می آید، از انسانهای دیگر چه بر می آید، تا به هر کسی آن کاری را که برای او لازم است، بگوید عمل بکن.

ولی اگر این ولایت و مرکز اتصال نباشد هر کسی در جهت مختلفی پیش می رود، پراکندگی پیش می آید، گاهی نیروهای داخل عالم اسلام در جهت خلاف هم حرکت می کنند، انرژی ها در جهت درست حرکت نمی کند و هدر می رود.

در جامعه اگر بخواهد همه نیروها به کار بیفتد و همه در یک جهت به کار بیفتد و هیچیک از نیروها هرز نرود و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در مقابل جناحها وصفها و قدرت های مخاصم؛ اگر اینها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه و این پیکر عمومی امت اسلام. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی با تصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می گذاریم؟ امام.

- این امام برای اینکه جامعه را به راه اشتباه نبرد نیاز به اتصال به خداوند دارد، نیاز به عصمت و مصون بودن از خطا دارد. -

امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می شود. اینی که می گویم از طرف خدا یعنی چه؟ یعنی یا خدا به نام و نشان معین می کند، مثل اینکه امیرالمؤمنین را، امام حسن را، امام

حسین را، بقیه ائمه را معین کرده؛ خود پیغمبر هم یک امام است؛ خود پیغمبر هم یک امام است؛ "آئی جاعلک للناس اماما"، خدای متعال به ابراهیم می گوید، من تو را امام قرار دادم. امام یعنی آن پیشوا و حاکم و رهبر در یک جامعه.

یک وقت این امام را خدا با نام و نشان معین می کند، می گوید بعد از پیغمبر باید علی بن ابی طالب علیه السلام مثلاً باشد. یک وقت امام را خدای متعال به نام معین نمی کند، به نشان معین می کند. مثل چه؟ مثل فرمایش امام علیه السلام، " و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لأمر مولاہ فللعوام أن یقلدوه "؛ امام معین کرد دیگر، این هم امام است. آن فقیهی که جانشین امام منصوص است، خود امامی ست، منتها امامی ست که با نام معین نشده، با نشان معین شده، هر کسی که این نشان بر او تطبیق کرد، او می شود امام؛ کلمه امام را خواستم معنا کنم برایتان. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او برود، انسان ها دنبالش میروند؛ که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد، منصف باشد، بادین باشد، با اراده باشد و از این قبیل حرفهایی که در زمینه امامت هست، که حالا در آن مقام نیستیم.

بحث ۷: بعد دیگر ولایت یعنی پیوند فکری و پیوند عملی با امام و ولی جامعه؛ یعنی پیرو عملی بودن

﴿ پس اصل ولایت قرآنی ایجاب کرد، چه چیزی را؟ وجود امام را. هنوز تمام نشده حرف، دقت کنید. اگر بخواهد این پیکر بزرگ، که اسمش امت اسلامی ست، زنده بماند، موفق بماند، همیشه پایدار باشد، باید چه کار کند؟ باید ارتباطش با این مرکز، با این قلب متحرک و پرهیجان، همه آن، همیشه، مستحکم، نیرومند، برقرار باشد. پس ولایت یعنی چه؟ درست دقت کنند همه، بعد دیگر ولایت یعنی چه؟ یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از احاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب است. ارتباط چه؟ ارتباط فکری و ارتباط عملی. یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش ها دنبال او بودن، و درست در افعال و رفتار و فعالیتها و حرکتها او را پیروی کردن. پس ولایت علی بن ابی طالب یعنی چه؟ یعنی در افکار پیرو علی باشی؛ در افعال پیرو علی باشی، تو را با علی بن ابی طالب علیه السلام رابطه ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر پیوند زده باشد، از علی جدا نشوی؛ این معنای ولایت است. خوب فهمیدید ولایت چیست؟ اینجا است که می فهمیم معنای این حدیث را، "ولایه علی بن ابی طالب حصنی ولایت علی بن ابی طالب حصن و حصار من است - از قول خدا - فمن دخل حصنی امن من عذابی " هر که داخل این حصار شد، از عذاب خدا مصون و مأمون خواهد ماند. بسیار حرف جالبی ست. یعنی چه؟ یعنی مسلمانها، پیروان قرآن، اگر هم از لحاظ فکر و اندیشه و هم از لحاظ عمل و

تلاش و فعالیت، متصل به علی بن ابی طالب باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظند. مگر جز این است؟ مگر غیر از این است؟ اگر علی بن ابی طالب امروز شناخته بشود، بعد که شناخته شد، بنده و جنابعالی مثلش عمل کنی آنوقت ولایت پیدا می‌کنیم؛ ولایت یعنی این.

- دوستان توجه کنند اینکه ما ولایت علی بن ابی طالب را ولایت حقیقی میدانیم از جهت اثباتی است نه از جهت نفی که مثلاً بخواهیم با این حرفها میان مسلمانان اختلاف بیندازیم. نه ما حرف خودمان را اثبات میکنیم در عین حال اختلاف نظر را نشانه اختلاف عملی و دشمنی نمیدانیم. بلکه اختلاف میان فرق اسلامی حرام هم هست.

بحث ۸: در روابط خارجی خیال نکنید دوستی با دشمنان دین به سود شماست

﴿۵۱﴾ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راهنمایی نمیکند. (۵۱)

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿۵۲﴾

می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در [دوستی] با آنان شتاب می‌ورزند می‌گویند می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد، امید است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد تا [در نتیجه آنان] از آنچه در دل خود نهفته داشته‌اند پشیمان گردند. (۵۲)

بحث ۹: اگر دین خدا را یاری نکنید خدا قوم دیگری را بجای شما می‌آورد.

﴿۵۴﴾ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۴﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [او] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست (۵۴)

جلسه ی بیست و پنجم : بهشت ولایت

﴿ الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾ (۴۱) ﴿ سورة ی مبارکه ی حج

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن خداست. (۴۱)

خب در این جلسه می‌خواهیم به ۴ سؤال پاسخ بدهیم :

اولاً وقتی کسی بخواهد بفهمد ولایتمدار و با ولایت است، باید چه ویژگی داشته باشد؟

ثانیاً جامعه ولایت مدار چه ویژگی ای دارد؟

ثالثاً آیا انسانی که ولایت مدار است تکلیفش دیگر تمام شده و نیاز نیست جامعه را ولایت مدار کند؟

و رابعاً آیا کسی که ولایت مدار است ولی نسبت به ولایت‌مداری دیگران و جامعه احساس تکلیفی نمی‌کند، ولایت‌مداری اش ناقص نیست؟

بحث ۱: اما سؤال اول : از کجا بفهمیم با ولایت هستیم یا نه؟

﴿ فردی که از نظر فکری و عمل کردن شبیه به معصوم و امام جامعه باشد دارای ولایت است.

یک شاخص دیگر این است که ببیند آیا دوست او دوست ائمه ، و دشمن او دشمن ائمه هست یا نه ؟ ، او نیز به قدر نزدیکی به امام جامعه دارای ولایت است.

ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روزافزون تر با ولی است.

ولی را پیدا کن، ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقانی جامعه اسلامی ست، او را مشخص کن، بعد از آنی که مشخص کردی، شخصا از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن، مرتبط کن، دنبالش راه بیفت، حرکت بکن. اگر تلاش تو تلاش او، جهاد

تو جهاد او، دوستی تو دوستی او، دشمنی تو دشمنی او، جبهه‌بندی‌های تو جبهه‌بندی‌های او باشد؛ تو دارای ولایتی. دو کلمه و آسان. فهمیدید که چه گفتیم؟ آدم دارای ولایت این است؛ ولی را بشناسد، فکر ولی را بداند، با ولی همفکر بشود، عمل ولی را بشناسد، با ولی هم عمل بشود، دنبال او راه بیفتد، خودش را فکر و عملاً پیوسته با ولی کند، این با ولایت است.

کدام حاضرید دست بلند کنید بگویید من دارای ولایتیم، مرد و مردانه؟

بحث ۲: ویژگی جامعه دارای ولایت

﴿﴾ یک جامعه در صورتی دارای ولایت است که اولاً مصداق ولایت - شخص ولی - در آن جامعه مشخص باشد و ثانیاً ولایت الهام بخش همه‌ی نیروها، نشاطها، و فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که سررشته همه کارها به دست اوست، همه‌ی جامعه پیرو ولایت باشد.

ولایت، مرکزی باشد که همه‌ی فرمان‌ها را او می‌دهد و همه‌ی قانون‌ها او تعیین می‌کند. همه به او نگاه می‌کنند. موتور زندگی را او در جامعه روشن کند، ماشین جامعه را او هدایت کند.

اگر ولایت دارید، شکر خدا بکنید؛ اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید. اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست، خدا را شکر کنید. بزرگ تر از نعمت ولایت، نعمتی نیست. تشریح می‌کنم حالا برایتان که چطور بزرگتر از ولایت نعمتی نیست. اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید، تأمین کنید ولایت را در شخص خودتان و در جامعه بشری. سعی کنید که علی وار زندگی کنید، سعی کنیم که دنبال علی راه بیفتیم، سعی کنیم که میان خودمان و علی که ولی خداست، پیوند برقرار کنیم. اینها کوشش دارد، تلاش دارد، مجاهدت دارد، خون دل خوردن دارد. و بگوییم به شما که ائمه هدی علیهم السلام بعد از شهادت امیر المؤمنین، یک سره در راه ولایت کوشیده‌اند، یکسره. تمام تلاش ائمه برای این بوده که ولایت را زنده کنند جامعه اسلامی را احیا کنند، این نهالی را که به نام انسان در این مزرع، در این باغستان، در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جان‌بخش حیات‌آفرین ولایت، زنده و سرسبز و بالنده کنند. این تلاش ائمه بوده، از راهش، با شکل لازم. برای ولایت یک جامعه تلاش کردن، معنایش این نیست که بنشینیم مدام چانه بجنبانیم و مدام لقمه دهنی کنیم و فحش به زید و عمرو بدهیم، به این و آن. با این کارها ولایت درست نمی‌شود، با این کارها از ولایت دورتر می‌افتیم. راهش این است که تلاش کنیم برای قدرت دادن به ولی اسلام، به ولی ای که

خدا گفته.

پس کسی که فکر می کند ولایتمدار است ولی برای تحقق ولایت در جامعه تلاش نمی کند از راه ائمه دور است و ولایت مداری اش ناقص است.

بحث ۳: بعد از امام معصوم، فقیه به عنوان عهده دار ولایت جامعه است

﴿۳﴾ دیروز هم معین کردم که ولی ای که خدا مشخص کرده یک زمان اسمشان هم مشخص است و در زمان غیبت فقهای جامعه دارای ولایت هستند. بعد از امام معصوم که عهده دار ولایت است، طبق فرموده‌ی خود ائمه اطهار فقهای اسلام منصب ولایت جامعه را دارند.

امام صادق (علیه السلام): "فأما من كان من الفقهاء: صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام اين يقلدوه" - هر کدام از فقها که صیانت نفس دارد، از دینش محافظت می نماید، با هوای نفس مخالفت می کند و امر مولای خود (ائمه‌ی معصومین) را اطاعت می کند، پس بر مردم است که از او تقلید کنند. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱)

د - حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف: و اما الحوادث الواقعه، فارجعوا الی رواة حدیثنا، فانهم حجت الله علیکم و انا حجت الله علیهم» - و اما در حوادث اتفاقیه، پس رجوع کنید به راویان حدیث ما (فقها و مجتهدین)، که آنان از ناحیه‌ی من حجت اند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنان. (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱)

بحث ۴: جامعه‌ی بدون ولایت یعنی جامعه‌ای که استعدادها در آن خشک می شوند

﴿۴﴾ جامعه‌ی بدون ولایت یعنی جامعه‌ای که استعدادها در آن خشک می شوند، نیروها در آن پراکنده می شود، یک عده امروز تصمیم برای مقابله با دشمن می گیرند یک عده فردا، سردرگمی پیش می آید، جامعه پر دود می شود، جامعه بی نور می شود.

جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان، خدا به او داده، اینها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسانها را به تکامل می‌رساند. انسانیتها را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه سررشته‌ها به او بر می‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه سوز کند.

جلسه‌ی بیست و ششم : در پیرامون ولایت (۱)

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ ۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد! خداوند، شنوا و بیناست.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾ ۵۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

بحث ۱ : روش استنباط از آیات قرآن

﴿ ﴾ - در استنباط از آیات قرآن نباید اینجور باشد که از یکی از اصول مکتب ما یک استنتاجی بکنیم که ضد آن از اصل دیگری استنتاج می‌شود.

بحث ۲ : خدا بوسیله‌ی مأمور اجرا می‌کند

﴿ ﴾ - درست است که حکم فقط برای خداست "ان الحكم الا لله" ولی برای اجرای آن خدا مستقیماً با مردم وارد نمی‌شود و نیاز به مأموری برای اجرا است.

بحث ۳ : معنای اقامه‌ی نماز

﴿۳﴾ - اقامه‌ی نماز در یک جامعه، معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود، جامعه جامعه‌ی نمازخوان شود؛ و می‌دانید که جامعه‌ی نمازخوان، یعنی آن جامعه‌ای که در تمام گوشه در کنارهایش، ذکر خدا و یاد خدا، به طور کامل موج می‌زند و می‌دانید که جامعه‌ای که ذکر و یاد خدا در آن باشد در این جامعه فاجعه‌ای انجام نمی‌گیرد، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی، هیچ لگدی به ارزش‌های انسانی در این جامعه انجام نمی‌گیرد.

در این جامعه جهت‌گیری، جهت‌گیری خداست، در این جامعه، همه کار مردم، برای خدا انجام می‌گیرد. علت دزدی‌ها، علت ظلم‌ها، علت تن دادن به ظلم‌ها، - از دو طرف - علت تعدی‌هایی که انجام می‌گیرد، همچنین تن دادن به تعدی‌هایی که انجام می‌گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست.

بحث ۴ : ویژگی‌های ولی - فقیه - برای اینکه بعد از امام مشروع باشد.

﴿۴﴾ اگر قبول داشته باشی علی‌علیه‌السلام بخاطر ویژگی‌های خاصی و معیارهای خاصی ولی شده است، پس اگر کسی در او این ویژگی‌ها و معیارها نبود، حق ندارد جانشین علی‌علیه‌السلام باشد. حق ندارد ولایت شیعه را داشته باشد، حق ندارد اولی‌الأمر شیعی باشد.

اگر زمامداری حکومت اسلامی به دست کسی که شایسته نیست بیفتد، عدالت برقرار نخواهد شد، تبعیض طبقاتی بوجود خواهد آمد، مصالح مسلمانان رعایت نخواهد شد.

در یک نمونه ماجرای عروسی جعفر برمکی وزیر جوان هارون الرشید است. هارون الرشید، چون وزیرش را خیلی دوست داشتید در شب عروسی بر سر عروس و داماد، به دستور هارون الرشید، سندهای زمینهای کشور را ریختند و مردم به خیال اینکه اینها پول هستند، ریختند و سندهای زمینها را برداشتند. عجب یعنی ممکن بود کودکی سند زمینی از کشور را برداشته باشد، بله. و با این کار هارون الرشید او رئیس آن سرزمین بود. ممکن بود دیوانه‌ای هم سند زمین دیگری را بر می‌داشت. عجب این چکار غیرعقلانه ای بود. بله وقتی زمامدار آن کسی نباشد که خدا تعیین کند، عاقبت می‌شود همین کارهای تبعیض آمیز و غیر

معقول.

این یک زمامدار است که تبعیض طبقاتی را ایجاد میکند و بریز و بپاش میکند، یک نمونه یحیی علوی است که برای مبارزه با ظلم در کوه های طبرستان زندگی میکرد. اینقدر فقیر بود که تنها یک لباس داشتند که با آن نماز بخوانند. ابتدا یکی با آن لباس نماز میخواند و بعد می داد به نفر بعد، ولی با این فقری که داشتند با ظلم می جنگیدند و به فکر مردم بودند. این هم یک نمونه حاکم است.

ناراحتی بالاتر از اینها این است که مردم مسلمان این دو نوع حاکم را می دیدند ولی باز بی تفاوت بودند. گله من به هارون الرشید نیست زیرا او اگر این کارها را نمی کرد که هارون الرشید نبود، بلکه گله من از مردم مسلمانی است که ظلم هارون الرشید را می دیدند ولی چیزی نمی گفتند.

گله مندی از مردمی است که آن حساسیت صدر اسلام را از دست داده بودند، چرا از دست داده بودند؟ زیرا از بس تبلیغات مضر و مؤذیان بر روی ذهن مردم کار شده بود که مردم دیگر حساس نباشد، هر بار به طُرُقی ذهن مردم را غیر حساس بار آوردند؛ مردم شدند مردمی که چنین تبعیض هایی را می دیدند ولی چیزی نمی گفتند.

پس کسی میتواند جایگزین پیامبر و حکومت علی علیه السلام، شود که معیارهای خلافت و ولایت پیامبر و علی علیه السلام را قبول داشته باشد و آنها را اجرا کند.

بحث ۵: طرز تفکر ما و اهل سنت

﴿۳﴾ - بین طرز تفکر ما و اهل سنت یک اختلاف اساسی است در مورد اولی الامر منکم.

- برخی فرقی - آنها می گویند هر کسی به مقام فرمانروایی و فرمانرانی برسد، او همان اولی الامر منکم هست و باید از او پیروی کرد. ولی شیعه نظر دارد که اولی الامر باید معصوم باشد، باید عالمترین فرد باشد، باید عادل باشد و ظالم نباشد.

جلسه‌ی بیست و هفتم : در پیرامون ولایت (۲)

﴿ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۙ ﴾ ۹۸ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل
 ﴿ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۙ ﴾ ۹۹
 ﴿ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ۙ ﴾ ۱۰۰
 ترجمه:

۹۸ - هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شرّ شیطان رانده شده، به خدا پناه بر.

۹۹ - چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد.

۱۰۰ - تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به او = [خد] شرک می‌ورزند (و به فرمان شیطان گردن می‌نهند.)

.....
 - مطلب امروز این است که اگر کسی ولایت خدا را نپذیرد و زیر فرمان خدا نرود و زیر فرمان غیر خدا برود، اولاً خود این چه حکمی دارد؟ ثانیاً این کار اسمش چیست؟ ثالثاً این عمل نتیجه‌اش چیست؟

بحث ۱ : کسی که در ولایت خدا نیست، در ولایت طاغوت است

﴿ ۳ ﴾ - در قرآن هر ولایتی غیر از ولایت خدا را ولایت طاغوت معرفی می‌کند، کسی که در ولایت خدا نیست، در ولایت طاغوت است.

هر ولایت غیر خدایی، ولایت شیطانی و طاغوتی‌ست. آن کسی که در تحت فرمان ولی الهی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند. ممکن است بپرسید آقا، تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن و تن به فرمان او دادن، چه مفسده‌ای مگر دارد؟ این هم یکی از نکات آیات امروز است. قرآن در این زمینه به ما چند جواب میدهد. جواب اول این است که اگر تن به

ولایت شیطان دادی، شیطان بر تمام انرژی های سازنده خلاق آفریننده ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد. اولش این است، اگر چنانچه گردنت را بردی طرف شیطان و طاغوت، که ریسمان ولایتش را بر گردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدا نخواهی کرد. هر چه در وجود تو، از نیرو و از ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه‌ی طاغوت و شیطان در خواهد آمد. وقتی که تو تمام وجودت در قبضه او در آمد، آنوقت او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد، به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد؛ و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. او برایش این چیزها هدف نیست برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی خودش هدف اولی‌ست، و می‌خواهد آنها را تأمین کند؛ پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می‌اندازد.

بحث ۲ : طاغوت یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده‌ی طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن

﴿﴾ طاغوت یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده‌ی طبیعی و فطری زندگی انسان، فراتر رفتن. انسان‌ها باید با آیین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسان است، اگر کسی انسان‌ها را جوری بار بیاورد، کاری با آنها بکند، تصرفی روی آنها انجام بدهد که اینها با آیین غیر خدا زندگی کنند، این طاغوت است.

طاغوت فقط اسم خاصی نیست ، طاغوت فقط به معنای حاکم غاصب و ظالم نیست، علاوه بر حاکم غاصب، طاغوت گاهی خود تو هستی. طاغوت گاهی پول توست، طاغوت گاهی راحت طلبی توست.

انسان باید دائماً در جهد و جدّ و تلاش باشد، برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت‌طلبی، به عافیت‌طلبی، تشویق و ترغیب کند، او طاغوت است. گاهی طاغوت انسان است، گاهی جاندار است، گاهی طلا و نقره است، گاهی قانون است.

هر چه که انسان را به کارهای فساد انگیز، شرارت‌بار بکشاند، به انحطاط و ظلم و فساد سوق دهد او طاغوت و شیطان است. انسان را دچار پستی می‌کند که خود انسان اگر دقت کند از این حالت پستی و سرسپردگی در مسیر بدی‌ها بدش می‌آید.

هر کسی از ولایت الهی خارج شود وارد ولایت طاغوت و شیطان می‌شود. شیطان نیز انسان را به سوی ظلم و ظلم پذیری و تنبلی و .. سوق می‌دهد. هرچه که انسان را از راه خدا به سوی فساد و شرارت و بدی و انحطاط بکشاند، شیطان است.

یک نکته مشابه هم در مورد شیاطین است که ما نباید فقط شیطان ظاهری را لعن کنیم بلکه گاهی این شیطان خود ما هستیم.

بحث ۳: کار شیاطین

﴿۳﴾ - آیا شیطان و طاغوت با هم ارتباط دارند؟

شیاطین نیز مانند طاغوت، انسان را به سمت تعمیم هدف‌های شیطانی و منافع شخصی خودشان سوق می‌دهند و تسلط شیطان بر کسانی است که تسلطش را پذیرفته‌اند و کسانی که می‌کوشند در ولایت الهی وارد شوند، شیطان تسلطی بر آنها ندارد. آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی نحل

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

بحث ۴: مصادیق پیروی از شیطان

﴿۴﴾ وابستگی به تجملات، چشم و هم چشمی و دنیا گرایی، پوز دادن برای دیگران خود اینها از مصادیق پیروی از شیطان است که انسان با رها کردن خود از این بندها می‌بیند چقدر راحت می‌شود و می‌بینی هیچ قید و بندی دست و پای او را نبسته در راه خدا.

شیطان انسانها را با وعده دادن و آرزوهای دور و دراز، بینش و خرد آنها را کور میکند، و از ولایت الهی دور میکند و به ولایت خود می‌کشاند. - آرزوهای دور و دراز خلاف فطرت و خلاف راه الهی. - شیطان به جز دروغ و فریب وعده‌ی به انسانها نمیدهد و قسم خورده است که انسانها را از راه الهی دور کند. راهی که مطابق فطرت و خلقت انسانها است و با دور شدن از آن انسان دچار مشکلات میشود و انسانیتش را از دست میدهد. - فرض کنید هر انسانی بخواهد از دیگران باج بگیرد و به دیگران ظلم کند آیا دیگر زندگی خوشی برای انسانهای دیگر باقی می‌ماند. -

﴿۳﴾ - عهد شیطان این است که قانونی بگذارد برای انسان که این قانون خلاف فطرت است، خلافی راهی است که انسان را به سر منزل طبیعی خود می‌رساند.

وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَ لَأَمْنِيَّهِمْ وَ لَأَمْرَهُمْ فَلَيَّبْتُكَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرَهُمْ فَلَيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ۱۱۹ نساء

و آنها را گمراه می‌کنم! و به آرزوها سرگرم می‌سازم! و به آنان دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!) و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

- و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است " . وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا " .

﴿۴﴾ ولایت شیطانی خوش بختی نیست بلکه بدبختی است.

مردم کوفه که به ولایت امام حسین علیه السلام را نپذیرفتند، کارشان به جایی رسید که حجاج با زبان تهدید آنها صحبت کرد و با مرعوب ساختن مردم بر آنها حکومت کرد. حالا که امام حسین را رد کردی گرفتار مردی قسی‌القلبی مثل حجاج شدی. این سنت الهی است.

آیه‌ای از قرآن داریم که خداوند می‌فرماید: " وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (سوره نساء آیه ۱۱۵) و هر که پس از آنکه راه هدایت بر او روشن شد با فرستاده ما مخالفت و دشمنی نماید و پیروی از راهی غیر راه مؤمنین کند، او را به آن سو که رو کرده بگردانیم و در جهنم وارد کنیم و حرارتش را به او بچشانیم، و آن بد جای بازگشتی است. " .

تسلط شیطان بر کسانی است که سخنش را پذیرفتند. تسلط حجاج‌ها بر کسانی هست که سخنان مرعوب کننده و واهی او را پذیرفتند و گردن خود را به دست حجاج دادند. نقل است که وقتی حجاج وارد کوفه شد عمامه را به صورت بسته بود و بر منبر کوفه نشست و سخنرانی کرد. بدون اینکه مردم او را بشناسند. مردم

کم پای سخنرانی این مرد صورت بسته نشستند. وقتی کمی مردم جمع شدند عمامه را از روی صورت برداشت. مردم وحشت زده به هم گفتند این حجاج است و ترس برشان داشت. خب حجاج باشد او یک نفر است شما چند نفر او را می کشتید. حجاج بنا کرد به سخنرانی و ترساندن مردم و با ترساندن مردم کوفه را در دست گرفت.

وقتی که مردم کوفه به جای امام حسین علیه السلام، یزیدیان را یاری کردند، طبق سنت الهی خدا نیز آن مردم را به آن ستمگران واگذار کرد. و نهایتاً ستمگری از نسل یزیدیان بر آنها حاکم شد که روزگارشان را سیاه کرد. " مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ " نهج الفصاحه حدیث ۲۹۴۵ .

و خداوند تا خود آن مردم خواهند از زیر بار چنین ستمگرانی بیرون نرود کاری با آن مردم ندارد. " انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم "

﴿ غفران الهی نصیب کسی می شود که زخم های روحی خود را، کم کاری های خود را جبران کند. هر چه بیشتر از مسیر منحرف شده است باید به همان تناسب تلاششان بیشتر باشد. اگر در ولایت شیطان بودی حاضر نشدی از آن خارج شوی هرگز این دردها و این زخم ها التیام پیدا نمی کند. " انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم "

جلسه‌ی بیست و هشتم : در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)

﴿ وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعاً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً ۱۰۰ ﴾ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء ترجمه : کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد. و هر کس بعنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

مسأله هجرت مربوط می‌شود به مسئله ولایت، با آن وسعتی که مسئله ولایت را ما اینجا مطرح کردیم و گفتیم که ولایت عبارتست از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی در میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و قطع هر گونه وابستگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن؛ و در مرتبه بعدی، ایجاد رابطه‌ای بس قوی و نیرومند، میان همه افراد صف مؤمن با آن نقطه مرکزی و قدرت متمرکز، که اداره جامعه اسلامی به عهده اوست؛ یعنی امام، یعنی ولی، حاکم، پیشوا. آن وقت در کنار این، بحث کردیم که ولی و پیشوا کیست در جامعه اسلامی. جواب ما را قرآن داد، " انما ولی الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون "، که اشاره کردیم به ماجرای امیر المؤمنین صلوات الله علیه. اگر ما ولایت را توانستیم با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی ولایت و درجه دوم ولایت خلاصه نکنیم، آنچه‌ای که بعضی، بدون توجه خلاصه می‌کنند، آنوقت مسئله هجرت یکی از دنباله‌های مسئله ولایت خواهد شد. چرا این جور می‌گوییم؟ برای خاطر اینکه اگر لازم باشد هر انسانی در ولایت خدا و ولی خدا زندگی بکند - که این را اصل ولایت به ما می‌آموخت - اگر پذیرفتیم که می‌باید انسان همه نیروهایش، همه نشاطهای جسمی و فکری و روانی او، با اراده ولی الهی و والی من قبل الله به کار بیفتد و خلاصه، انسان باید با جمیع عناصر وجودش بنده خدا باشد، نه بنده طاغوت؛ اگر این مطالب را ما قبول داریم و می‌پذیریم، پس ناچار، این را هم باید قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما و هستی ما و همه نیروها و نشاطهای ما، تحت فرمان ولایت الهی نبود، بلکه تحت فرمان ولایت طاغوتی و شیطانی بود، تعهد الهی ما

این است که ما خودمان را از قیدوبند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و برویم تحت سایه پر میمنت ولایت‌الله. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل، اسمش هجرت است.

بحث ۱: هجرت یعنی؟

﴿﴾ هجرت یعنی اگر دیدیم یک جایی انرژی ما دارد هدر می‌رود، یک جایی همه‌ی نیروها اتفاق بر بدی دارند و شیطان دارد حکومت می‌کند از آنجا برویم به زیر ولایت‌الله و از آنجا هجرت کنیم و برویم تحت سایه‌ی پر میمنت الهی.

باید هجرت کرد از آنجایی که بر سراسر آفاق و مناطق زندگی انسان، یک عامل غیر الهی، مشغول فرمانروایی است؛ جسم انسان را یک عامل غیر الهی دارد اداره می‌کند، فکر انسان و روحیه و عواطف و احساسات جامعه عامل غیر الهی به این سو و آن سو می‌کشاند؛ و انسان در قبضه‌ی این چنین عوامل طاغوتی و شیطانی زندگی می‌کند.

بحث ۲: ویژگی‌های کافر

﴿﴾ کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح می‌گوید: خدا وجود ندارد، قرآن دروغ است و پیامبر افسانه است. بلکه این کافر ظاهر است. این بهترین نوع کافر است زیرا راست و صریح می‌گوید و انسان تکلیفش با او را می‌داند.

ولی کافر بدتر از آن کسی است که نعمت‌های عظیمی که در اختیار اوست را کفران نعمت می‌کند، در غیر مجاری صحیحی‌اش استفاده می‌کند، نه فقط خود را بلکه همه‌ی کسانی را که تحت اختیار او هستند را می‌کشاند به سمت جهنم. " و أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ " ولایت طاغوت چنین چیزی است.

بعضی نظام‌ها هم همینطور هستند به ظاهر می‌گویند خدا را قبول دارند ولی با تور نامرئی مردم را به سمت سستی، تنبلی و به اسم آزاد بی و بند باری بودن در مسائل حجاب را ترویج می‌کند و شما دلت می‌خواهد

خوب زندگی ولی در چنین نظام‌هایی نمیتوانی؛ انسان‌ها می‌خواهند خوب باشند، مسلمان باشند و مسلمانان بمیرند نمیتواند؛ گاهی حتی انسان خوب دست و پا میزند برای خوب بودن ولی نمیتواند، دردناک تر این است گاهی انسانها اصلاً متوجه این فضای آلوده نمیشوند.

✘ گاه‌ها در این جامعه‌های طاغوت زده، حاکم آن نماز می‌خواند و می‌گوید من خدا را قبول دارم ولی چه قبول داشتنی! و گاه‌ها هم در سینه‌زنی هم شرکت می‌کند و مردم هم به خیال خود فکر می‌کنند الحمدلله، شاه خوبی داریم.

مثلاً در قرن‌های سوم و چهارم که در کشورهای اسلامی پیشرفت‌های چشم‌گیر علمی و اکتشافات علمی زیاد شد و موفقیت‌های چشم‌گیری در پزشکی و صنعت برای مسلمانان حاصل شد باعث مردم خیال کنند به به چه حکامی دارند کشورهای اسلامی را پیشرفت می‌دهند و اسلام در حال گسترش و پیشرفت هست ولی از همه جا غافل که بزرگترین ضربه همین دوران یعنی کنارگذاشتن ولی الهی از مسئولیتی که خدا به او داده، دارد به اسلام وارد می‌شود.

در چند قرن بعد پایه‌های زیبا علمی نتوانست اساس جامعه‌ی اسلامی را حفظ کند و پوشالی بودن پیشرفت‌های آنها ظاهر شد و انسان‌هایی تربیت نشدند تا همان پیشرفت‌ها را حفظ کنند. مردمی بودند که فکر می‌کردند دارند پیشرفت می‌کنند و به سعادت می‌رسند. طاغوت در نهایت انرژی‌ها را هدر دادند زیرا جامعه‌ی ای که طاغوتی شد هر چند یک مدتی شکوه دارد ولی در نسل بعدی حاکمان فساد و بی‌بندباری نفوذ کرده و در نهایت جامعه‌ی ضرر را خواهد کرد. اگر گاهی یک حاکم خوب یا علاقمند به علم پیدا می‌شد ولی یکی دو نسل دوام نمی‌آورد زیرا نسل تربیت نشده است. حتی حاکمی بودند برای اینکه مردم بگویند بله این کتاب در زمان فلان حاکم نوشته شد روی آوردند به پیشرفت‌های علمی نه برای رضای الهی. شاید پیشرفت علمی ای بود ولی پیشرفتی در اخلاق مردم مسلمان نبود و فساد اخلاقی رواج داشت؛ حکومت‌های پیشرفته در علم بودند ولی نشانه‌ای از عدالت نبود.

- الان نیز در تمدن‌ننگین معاصر غرب هم همین طور است؛ اینها با پیشرفت در زمینه‌های علمی، طوری به مردم تلقین می‌کنند که بله مردم داریم به سمت سعادت پیش می‌رویم ولی هر روز بیشتر از دیروز دارند به سمت فساد اخلاقی و گسست خانوادگی پیش می‌روند.

فاصله‌ی طبقاتی بین ثروتمندان و فقرا روز به روز دارد زیادتر می‌شود.

بحث ۳: ما نیز باید هجرت کنیم؟!

﴿۳﴾ - عده‌ای باید برای دین خود هجرت کنند و نمی‌توانند بهانه بیاورند که ما چون در مملکت فاسدی بودیم، نتوانستیم گناه نکنیم و ما " مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ " بودیم و مستضعف و تحت فشار بودیم. خُب خطاب به آنهاست که هجرت کنید.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۹۷﴾. نساء

کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند می‌گویند در چه [حال] بودید پاسخ می‌دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است. (آیه‌ی ۹۷ سوره مبارکه نساء ؛)

- ولی استثناء برای عذر هجرت نکردن هست و آنها هم کسانی که واقعاً نتوانستند بروند.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَّا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾ نساء

مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند (۹۸)

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۹۹﴾ نساء

پس آنان [که فی‌الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است. (۹۹)

﴿۵﴾ پس صرف بودن در محیط بد، عذرآور نیست باید هجرت میکردند. یک توضیحی هم در مورد واژه مستضعف بدهیم.

مستضعفین آن گروهی هستند در جامعه که اختیار جامعه دست آنها نیست، اینها مستضعفند. در خط

مشی جامعه و در رفتنش، در حرکتش، در سکونش، در جهت‌گیری اش، در فعالیتش هیچ اختیاری

ندارند. همانطور که دیروز گفتم، می‌رود آنجا که خاطرخواه کشندگان ریسمان است. همین طور می‌روند

بیچاره‌ها، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا بروند و چه بکنند. مستضعفین اینها هستند در یک جامعه،

اکثریت توده بی‌اطلاع مردم.



البته این مردم مستضعف در جامعه‌هایی هستند که با نظام صحیحی اداره نمی‌شوند، مردم در جامعه‌هایی که برای گوهر انسانی قیمت قائلند مستضعف نیستند؛ در جامعه‌هایی که برای انسان و اراده انسان کرامت قائلند؛ در جامعه‌ای که رهبرش پیغمبر است، مردم دیگر مستضعف نیستند؛ قرآن به پیامبر می‌گوید: " و شاورهم فی الأمر"، با اینکه پیغمبر است، با اینکه احتیاجی به مشورت مردم ندارد، باز فرمان داده می‌شود که با مردم مشورت کند، آنها را عزیز بشمارد، آنها را بزرگ بشمارد، به آنها شخصیت بدهد؛ این چنین جامعه‌هایی، توده مستضعف ندارد، اما در جامعه‌هایی که با نظام فردی، با نظام ظالمانه، با نظام جاهلانه و از این قبیل اداره می‌شود، اکثریت مردم مستضعفین هستند.

بحث ۴: نتایج هجرت و برکات هجرت

﴿ بعد برای کسانی که نمی‌دانند آیا هجرت به سودشان خواهد بود یا نه؟ آیا به نتیجه خواهند رسید یا خیر؟ برای آنها نتایج هجرت در آیه‌ی زیر بیان شده است:

وَمَنْ يُّهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایشها خواهد یافت و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید سپس مرگش در رسد پاداش او قطعا بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است (۱۰۰)

طبق این آیه عجب برکتی دارد هجرت. انسان هجرت کرده، می‌فهمد در زمین، چه جولانگاهی بسیار و سرزمینی گسترده وجود دارد. چه مرکز - مدینه - با برکتی را یافته است. می‌بیند عجب پروازی می‌شود کرد در دنیا؛ عجب به کام دل، پر و بالی می‌توان زد در جامعه اسلامی، تا حالا پر و بال ما و پرواز ما، وقتی که خیلی اوج می‌گرفتیم، تا سقف قفس بود. عجب آفاقی‌ست، عجب پهناور! در مکه، بیچاره نمازش را به زور می‌خواند، اگر خیلی حدت می‌کرد، در مسجد الحرام دو نماز می‌خواند، بعد هم مفصل کتک نوش جان می‌کرد. دیگر نهایت مسلمانی این بود، نه بیشتر از این. بعد که هجرت کرد، آمد به سرزمین آزاد، به هوای آزاد، به جامعه اسلامی، به تحت ولایت الله و رسول الله؛ دید عجب جایی ست اینجا، اینجا یتسابقون

الی الخیرات است، اینجا با آیه قرآن و تقوا و عبادت، مرتبه افراد، مشخص و معلوم می‌شود. هر که بیشتر برای خدا حرکت بکند، عبادت بکند، تلاش بکند، جهاد بکند، انفاق بکند، او عزیزتر است در این جامعه. دیروز اگر می‌فهمیدند یک درهم در راه خدا در مکه داده، سیخ داغش می‌کردند و زیر شکنجه آتش می‌زدند؛ وقتی که بیایی در راه خدا مهاجرت کنی به سوی مدینه الرسول، ای مسلمان صدر اسلام، آن وقت می‌بینی که چه جولانگاهی ست، چه جای پروازی ست، چطور انسان می‌تواند به کام دل، پر و بال بزند. "و من یهاجر فی سبیل الله" هر که مهاجرت می‌کند در راه خدا، "یجد فی الأرض" یعنی به سوی جامعه الهی و اسلامی، می‌یابد در زمین "مُرَاغِمًا کَثِیرًا وَسَعَةً"، جولانگاهی، پرواز گاهی فراوان و وسعتی، گشایشی، گستردگی‌ای. حالا اگر چنانچه در راه خدا حرکت کردی از مکه، از دارالکفر به سوی دارالهجرت حرکت کردی، در بین راه جانت را خدا گرفت، مُردی، اینجا چطور است؟ می‌گویند آنوقت تو، اجرت و پاداشت با خداست؛ چون تو کار خودت را کردی. حرکتی که لازم بود انجام بدهی، از تو سر زد،

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / که گر مراد نجویم به قدر وسع بکوشم

و اسلام این را می‌خواهد. اسلام می‌خواهد که هر کسی به قدر توان خودش، آن مقداری که می‌تواند و مستطیع است و استطاعت دارد، در راه خدا حرکت کند.

بحث ۵: خود پیغمبر هم وقتی خواست هجرت کند، مرکز هجرتی الهی وجود نداشت لذا آن را ایجاد کرد.

☞ حالا که برکات زیاد دارالهجرت و جامعه الهی برای شخص مسلمان را دیدیم، چنانچه منطقه‌ای که در زیر سایه‌ی الهی باشد، نبود که بتوانیم به آنجا هجرت کنیم. چه باید بکنیم؟ باید آن دارالهجرت را ایجاد کرد. خود پیغمبر هم وقتی خواست هجرت کند، مرکز هجرتی الهی وجود نداشت لذا آن را ایجاد کرد.

گاهی لازم می‌شود گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه‌ی شروع هجرت را آغاز کنند، جامعه‌ی اسلامی و الهی را بنیان‌گذاری کنند، آن را به وجود بیاورند، دارالهجرت را ایجاد کنند، آن وقت مومنین به آنجا هجرت کنند.

بحث ۶: یک نکته جانبی؛ اگر ولایت ولایت الهی باشد ولی مردم قصوراتی باشد ولی پیروزی با آن مردم است

﴿ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً. ^۱

ترجمه:

امام باقر (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: «هر دسته از مسلمین، که از امام (حاکم) جائری که از جانب خدا نیست اطاعت کرده است، هر چند در اعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد، عذاب خواهد کرد، و هر دسته از مسلمین، که از امام هدایت کننده از جانب خدا اطاعت کرده است، خواهم بخشید، هر چند آن دسته، در اعمال خود، ستمکار و گناهکار باشد.

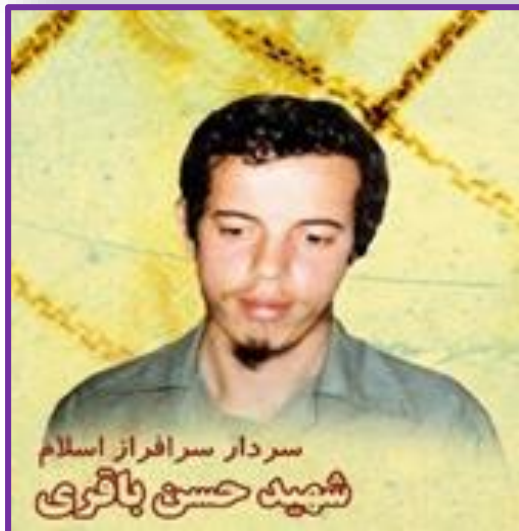
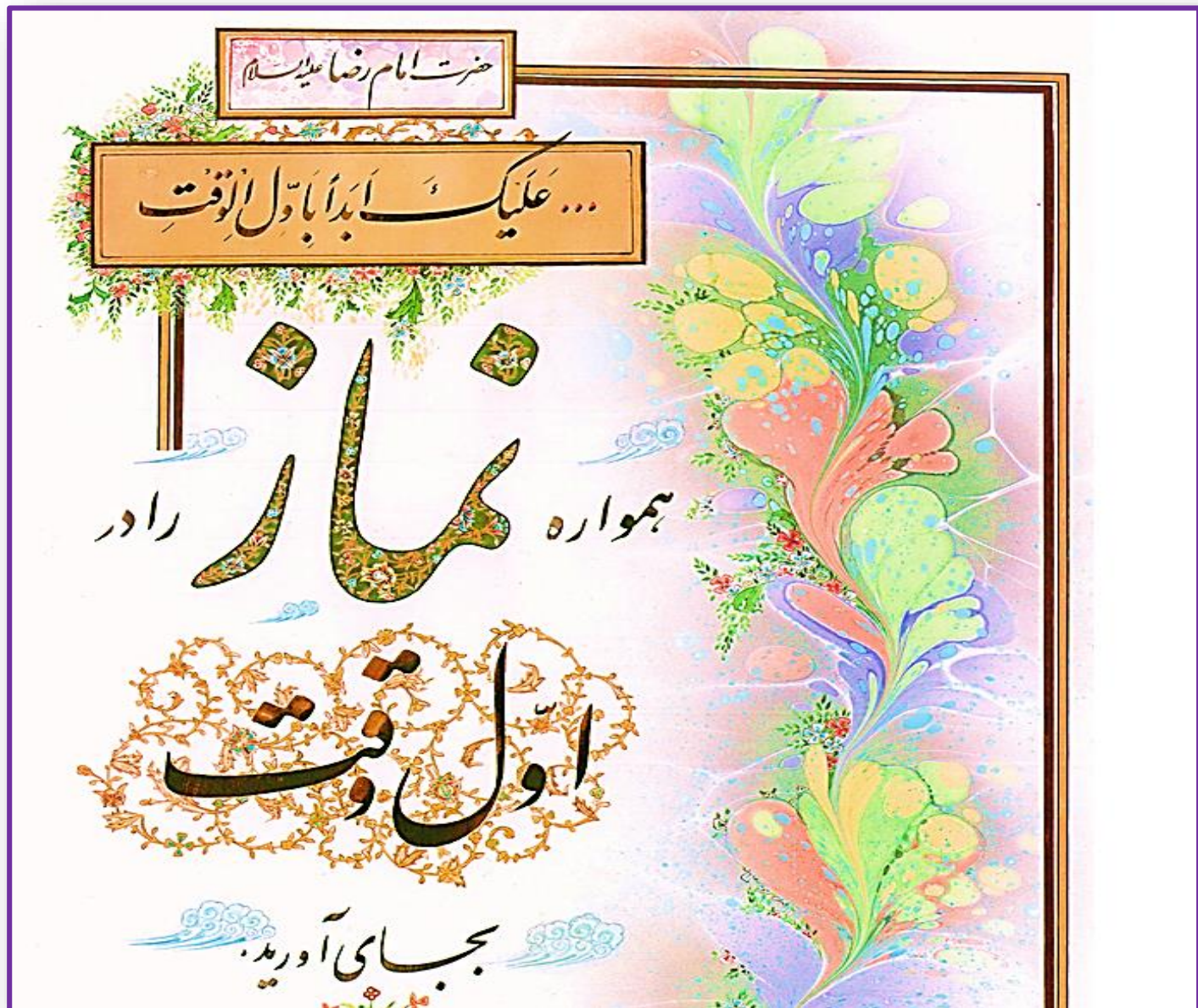
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است - علی الظاهر از امام صادق (علیه السلام) است که ایشان حدیث قدسی را روایت میکنند - که فرمودند: «لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً». مضمون حدیث این است: اگر سررشته‌ی نظام یک جامعه به دست انسانهای فاسد و ناباب و ستمگر و منحرف باشد، حرکات مؤمنانه‌ی افرادی که در این جامعه هستند، به جایی نمیرسد؛ و اگر در آنچنان جامعه‌ای کسانی تسلیم باشند و از آن ستمگران اطاعت کنند، خدا آنها را هم عذاب میکند. البته در همین حدیث، عکسش هم هست: «وَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»؛ که حالا اینها شرح دارد، نمیشود با همین ظاهر اکتفاء کرد.

خلاصه‌ی مطلب و جان مطلب این است، میگوید: آن مردمی که تحت ولایت ولی الله زندگی کنند؛ اهل نجاتند هرچند که در کارهای شخصی و خصوصی، قصورها و گناه هایی هم داشته باشند؛ و آنانکه تحت

۱ - المحاسن، احمد بن ابی عبد الله برقی، ج ۱، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۱۱۰؛ الکافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱، ص ۳۷۶.

ولایت شیطان و طاغوت زندگی میکنند، اهل بدبختی و عذابند؛ اگر چه در کارهای شخصی، و در اعمال خصوصی، نیکوکاری و کارهای خوبی هم داشته باشند. این خیلی تعبیر عجیبی است.

والسلام علیکم ورحمةٗ .. برکاته ان شاء... حق تعالی اسلام و مسلمین را عزیز کند.



شهید حسن باقری :

- بی تعارف بگویم ، آن نیرویی که نمازش را اوّل وقت
نخواند ، خوب هم نمی تواند بجنگد.
- سرباز که بود، دو ماه صبحها تا ظهر آب نمی خورد. نماز
نخوانده هم نمی خوابید. می خواست یادش نرود که دو ماه
پیش یک شب، نمازش قضا شده بود.